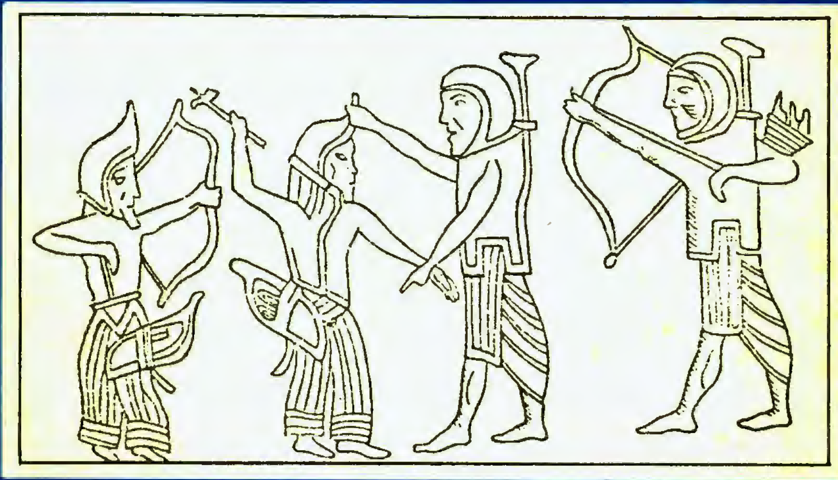
تورانیان



از پگاه تاریخ تا پذیرش اسلام

تألیف نادر بیات

باپیشگفتار

دکتر محمدجواد مشکور

استاد دانشگاه



به مناسبت دوّمین نمایشگاه بین المللی کتاب پیشکش می‌شود.

«شناخت اقوام صحراگرد ایرانی زبان استپهای آسیای مرکزی در عهد باستان، چگونگی ارتباط آنها با قبایل ترک‌زبان، وبررسی پیامدهای قومی آنها در سده‌های میانه تا سدهٔ دوازدهم میلادی یا ششم هجری قمری»

نشر ایرانشهر

ریال

تورانیان از پگاه تاریخ تا پذیرش اسلام

تالیف نادر بیات

نشر ایرانشهر

تورانیان

از پگاه تاریخ تا پذیرش اسلام

«شناخت اقوام صحراگرد ایرانی زبان استپهای آسیای مرکزی در عهد باستان، چگونگی ارتباط آنها با قبایل ترک زبان، وبررسی پیامدهای قومی آنها در سده‌های میانه تا سدهٔ دوازدهم میلادی یا ششم هجری قمری»

تالیف : نادر بیات

با پیشگفتار
دکتر محمدجواد مشکور
استاد دانشگاه

نام کتاب: تورانیان از پگاه تاریخ تا پذیرش اسلام
مؤلف: نادر بیات
چاپ: تابش
نوبت: چاپ اول پاییز سال ۱۳۶۷
تیراژ: ۳۰۰۰ جلد
ناشر: نشر ایرانشهر تلفن ۶۲۵۲۰۵

فهرست مطالب

فصل اول

فصل دوّم

فصل سوّم

فصل چهارم

تقدیم به شاعر و حماسه سرای بزرگ توس
استاد ابوالقاسم فردوسی

اشعار بایاتی در وصف افراسیاب تورانی

«مرثیه افراسیاب به شکل دوبیتی‌های هفت هجائی (بایاتی)[*]:

۱

... ...

... ...

ترجمه: آلپ ارتونقا (افراسیاب) مرد / دنیای فانی ماند / زمان انتقامش را گرفت / حالا دل پاره پاره می شود.

۲

... ...

... ...

ترجمه: مردان مانند گرگها زوزه می‌کشند / یقه پاره می‌کنند و فریاد می‌کشند/با تمام قوت فریاد می‌کشند / آنقدر گریه می‌کنند تا چشمانشان بسته شود.

۳

... ...

... ...

ترجمه: نور دیده‌ام رفت / با او روحم رفت / حالا او کجاست / حالا او مرا بیدار می‌کند.»[۱]

---

* — جهت انتساب اشعار و موسیقی بایاتی به قبیله بیات رجوع کنید به **بایاتیلار**، به کوشش م.ع. فرزانه، تهران، ۱۳۵۷ و ۱۳٦۲، صفحه ٦. در اینجا «بایاتی» به معنای همان «بیاتی» یا «بیات» آمده است.

(۱) **سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی**، دکتر جواد هیئت، نشر نو، تهران، ۱۳٦۵، صفحات ۵۸، ۵۹ و ٦۰ به آثار ادبی ترکی آسیای میانه (ترکی خاقانی) اشاره کرده است. اشعار فوق، نمونه‌ای از اشعاری است که از دیوان کاشغری (تکمیل شده در تاریخ ٤٦٦ق) انتخاب شده است.

پیشگفتار

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

آرياهای ايرانی پيش از اينكه بر اثر فشار اقوام آلتايی به فلات ايران مهاجرت كنند با هندی‌های قديم در سرزمينی به نام «آرياورته» Ariavarta يعنی چراگاه آرياها می زيستند و به شبانی روزگار می‌گذرانيدند.

كتاب «ريگ ودا» كه قديمترين قسمت های چهارگانه وداست از اين همزيستی ياد كرده است. سپس در حدود سه هزار سال قبل از ميلاد بعلت تنگی جا و يا اختلافات قبيله‌ای طوايفی از ايشان جدا شده و راه جنوب يعنی هند را پيش گرفتند و از رود سند گذشته بنام هندی يا سندی معروف شدند.

امّا ديگر قبايل آريايی راه خود را بطرف مغرب ادامه داده درمحلی به نام «آئريانا و ئه جا» Airyana Vaeja كه محل آن مانند «آرياورته» بر ما معلوم نيست وفقط نامی از آنجا در كتاب اوستا رفته است به فلات ايران درآمدند وآن سرزمين را به نام خود «آئريانا» Airyana يعنی كشور آرياها نام نهادند كه بعدها به كلمهٔ ايران تبديل گشت.

آرياها در هنگام ورود به ايران به دو دسته عمده تقسيم شدند دسته‌ای كه ايرانيان باشند شهرنشينی را برگزيده و به كشاورزی پرداختند، طايفهٔ ديگر كه هم نژادان تورانی ايشان بودند درماوراء رود جيحون و سيحون وشمال دريای خزر نشيمن گرفته و به گله چرانی و بيابان گردی ادامه دادند وبا هم نژادان ايرانی خود به دشمنی پرداختند و سرزمين خود را به نام «توئيريانا» Tuiryana يعنی توران خواندند. محل تورانيان در كتاب اوستا در حوالی «كنگها» Kangha (كنگ دژ) آمده كه آن محل را دانشمندان در ماوراء رود جيحون دانسته‌اند. استاد ماركوارت آلمانی معتقد است كه كنگ دژ در حوالی سمرقند وبخارا بوده است و گويد چينی ها سمرقند را «كهنگ» Khang ناميده‌اند. اين مسلم است كه تورانيان قديم در عصر اوستايی و در روزگار خاندان ايرانی

«آسپه» (Aspa) می زیستند و مسلم است که آنان ترک نبودند ولی چون ایرانیان از ناحیهٔ این هم‌نژادان تورانی خود که سکایی بودند صدماتی متحمل میشدند و خاطره این مهاجرت‌های قدیم در ذهن آنان باقی بود، بعدها که اقوام «خیونی» و ترک نژاد که پس از مهاجرت تورانیان به داخل فلات ایران و جاهای دیگر جای ایشان را گرفتند آنان را نیز تورانی پنداشتند و نام تورانیان قدیم را بر این ترکان تازه‌وارد اطلاق کردند. چنانکه از اوستا برمیآید سبب دشمنی این دو قوم برادر آریایی یعنی ایرانیان و تورانیان اختلاف در دین بود زیرا آریاهای ایرانی دین زرتشت را پذیرفته به آیین «مزدیسنی» و به خدای یگانه‌ای به نام اهورامزدا یعنی دانای توانا قائل شدند ولی هم‌نژادان تورانی ایشان به همان آیین «دیویسنی» یعنی شرک و چندخدایی باقی ماندند این دشمنی بدانجا رسید که سرانجام زرتشت پیامبر یکتاپرست ایران در جنگی که اَرجَه‌تاسپَه Arjataspa (صاحب اسب باارج و باارزش) علیه ایرانیان مزداپرست به راه انداخت به دست یکی از تورانیان به نام «توری براتروخش» کشته شد و دشمنی این دو برادر آریایی بالا گرفت و گشتاسب (ویشتاسپ) دارنده اسبهای فراوان که پادشاه کیانی بود و حامی زرتشت و به دین او درآمده بود پسرش «اسپنتوداته» (اسفندیار) را که پهلوانی رویین‌تن و مروّج دین زرتشت بود به خونخواهی پیامبر خود فرستاد و انتقام او را از ارجاسب گرفت.

در اوستا و شاهنامهٔ فردوسی آمده که فریدون پیشدادی سه پسر داشت: ایرج و سلم و تور، وی که بر «خونیرث» (ممالک مرکزی آریایی) پادشاهی می‌کرد آن کشورها را بین سه پسرش تقسیم کرد ایران، را به ایرج و توران را به تور و روم را به سَلم داد، سلم و تور بر برادر کهتر خود ایرج رشک بردند و او را به نامردی کشتند. این بود داستان ایرانیان و تورانیان قدیم. امّا ترکان که به زبان چینی نام ایشان «توکیو» Tukieu و «توچوئه» Tu—Chueh آمده است تیره‌ای از قوم «آسنا» Assena بودند که شاخه‌ای از هیوانگ‌نوها (هون‌ها) بشمار می‌رفتند این قوم که در منطقهٔ آلتایی «امیرنشین قلیچ» در سیبری مسکن داشتند در سال ۴۳۳ میلادی بر اثر فشار سومین امپراطوری سلسله‌ی «توبا»ی چین Toba با پانصد خانوار مهاجرت کردند. به نزد «ژوان ژوان»ها که قبیله‌ای از نژاد زرد آسیای مرکزی و مغولستان بودند رفتند و مطیع آنان شدند و نام خود را از کوهی از جبال آلتایی که به شکل کلاه‌خوُد بود و در پای آن کوه مسکن داشتند گرفته، به ترک مشهور شدند. زیرا به زبان ترکی کلاه‌خُود را «دورکو» Durku می‌گفتند. بعضی آنان را توروک Türuk به معنی قوی خوانده‌اند. این قوم در میان ژوان ژوان‌ها به پیشهٔ آهنگری و مسگری می‌پرداختند، بعدها با ژوان‌ژوان‌ها اختلاف پیدا کرده آنان را از میان بردند. امیر ترکی که با ژوان ژوان‌ها در ۵۲۲ میلادی درافتاد و آنان را مغلوب و به سوی غرب

گریزان ساخت تومن Tumen نام داشت که بعداً لقب خاقان گرفت این خاقان امپراطوری بزرگی تشکیل داد که از مغولستان تا کوههای اورال بَسط یافت.

پس از «تومن»، امپراطوری ترک به دو بخش شد و هر کدام بیکی از دو پسرش رسید: یکی امپراطوری ترکان شرقی که موهان Muhun یا موگان نام داشت و پسر تومن در ۵۵۳ میلادی در مغولستان اساس آنرا گذاشت، دیگر امپراطوری ترکان غربی بود که «ایستامی» برادر کوچک او در ۵۵۲ میلادی تأسیس کرد. قلمرو حکومت ایستامی از دریاچه «بالخاش» تا حدود فلات پامیر بسط یافت. و از طرف مغرب با کشور یفتالیان (هیاطله) همسایه شد. ترکان شرقی عنوان خاقان داشتند. امیر ترکان غربی را «یَبغو» می‌گفتند ایستامی که او را «سین یبغو» Sinyabghu یعنی پادشاه چین می خواندند مورخان بیزانس او را «سین جیبو» Sinjibu یا «سیلزیبول» Silzibul گفته اند. طبری در تاریخ خود او را «سنجی بو» یاد کرده است این امیر ترک با خسرو انوشیروان متحد شده دولت هفتالیان یا «هیاطله» را در سال ۵٦٦ میلادی برانداختند و کشور هیاطله بین ایرانیان و ترکان تقسیم شد.

بعدها طایفه ای از ترکان در «طُخارستان» و صفحات شمالی هندوکش دولتی تشکیل دادند و «قندوز» را مرکز خود ساختند. پس زآن ترکان از طخارستان گذشته به طرف جنوب نفوذ خود را توسعه دادند و دولتی تشکیل دادند که مرکز آن در کاپیا درافغانستان کنونی بود، سپس به طرف شرق رفته و ناحیهٔ «لَغمان» و جلال آباد و تاکزیلا را اشغال نمودند.

از اواخر عهد ساسانی نام ترک بر همه زردپوستانی که از این پس در ماوراءالنهر پدیدار شدند، اطلاق گردید و برای تمام اقوام زردپوست که لهجه ای مشترک و متفاوت به یک دیگر داشتند لفظ ترک به کار می رفت و پنج قوم که زبان واحد داشتند بنام ترک یاد کرده اند و آنان عبارتند از تُغزُغز (توغوزاوغوز)، خرخیز «قرقیز»، کیماک، غُز (اوغوز)، خرلخ (قرلق ــ خُلخُ).

ترکان غُز: در ۵۸۲ میلادی به دو دسته ترکان شرقی و غربی تقسیم شدند مرکز اداری ترکان شرقی در ناحیه ای به نام «اورخون» در سرزمین مغولستان مرکز اداری ترکان غَربی در «سیمرچی» واقع بود. هر دو مملکت شرقی و غربی ترک، برتری و سیادت فغفوران چین را بر خود پذیرفتند. درسال ۷٤۲ میلادی اتحادیه اویغورها که ازقُرلق (خُلخ) و بسمیل Basmil تشکیل شده بود دولت ترکان شرقی را منقرض ساختند و در سال ۷٤۵ اویغورها بر شهر اورخون تسلط یافتند ولی سلطنت خاقان های اصلی تو-چوئه که همان «توروک» به تلفظ چینی است تا سال ٦۵۷ میلادی بطول انجامید.

از سال ۶۸۵ تا ۶۸۸ سرزمین های توچوئه های غربی دائماً در معرض حمُلات خاقان های شرقی بود. زوال حکومت توچوئه های غربی با ظهور قوم ترک نژاد «تورگیش» Turgish ارتباط پیدا می‌کند در سال ۷۱۶ میلادی ترکان غربی از زیر اطاعت ترکان شرقی خارج شده و رئیس قبیله تورگیش که «سولو» Sulu خوانده می شد یک دولت نیرومند ترک را در آسیای مرکزی تأسیس کرد. امیران این قبیله ترک تا آخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم تا سال ۷۳۹ میلادی سلطنت کردند. تورگیش ها از طرف غرب و جنوب مورد حمله و فشار سپاهیان عرب و چینی قرار گرفتند. در سال ۷۵۱ چینیان در نزدیکی ولایت «تَلَس» Talas از لشکر عرب شکست یافتند. در نتیجه در سال ۷۶۶ قُرلق ها درّه های چو، وَتلس را اشغال کردند و هم ایشان بودند که در آن سال سویاب suyab پایتخت تورگیش‌ها بهرا به تصرف خود درآوردند و این سرانجام امپراطوری توچوئه بود.

امّا ایغورها تا سال ۸۴۰ در اورخون ماندند و در آن تاریخ در مقابل حملات قوم قرقیز (خرخیز) از پای درآمدند بقایای آنان پراکنده شدند و گروه بسیاری از آنان به «کانسو» رفتند ودر آنجا حکومت جدیدی تشکیل دادند این دولت، تا دوران تسلط «تنگوت ها» Tangut یعنی ۱۰۲۰ میلادی ادامه داشت. در حوالی ۸۶۰ میلادی ایغورها دولت تازه خود را در مشرق کوه تیان‌شان شرقی تشکیل دادند که تا دورهٔ مغول در آن نواحی با استقلال تمام حکومت می‌کردند. در قرن هشتم میلادی در قسمت سفلای سیردریا (رود سیحون) اوغوزها حکومتی تشکیل دادند و ایشان با توغوز اوغوز که از ترکان شرقی بشمار می رفتند از یک اصل و قبیله بودند این اوغوزها طایفه ای از ترکان غربی بودند که بعد از مرگ «سلو» رئیس قبیلهٔ تورگیش پراکنده شدند. این چادرنشین های ترک به لشکرکشی های منظّم نمی‌پرداختند وفقط به جنگ های چریکی و حملات نابهنگام به شهرهای ماوراء النهر ادامه می دادند. مردم ماوراءالنهر برای اینکه خود را در برابر حملات ایشان حفظ کنند دیوارهای عظیمی که مانند سدّ بود در «ژاشت» جایی در حوالی بخارا و در شاش (چاچ) بنیاد گذارده بودند.

دکتر هامیلتن Hamilton ترک شناس معروف درمقاله ای که تحت عنوان «توقوز اوغوز» و «اون اویغور» در روزنامه آسیایی نوشته است، می نویسد که این اصطلاح در اوایل قرن هفتم میلادی در میان قبایل ترک شرقی که «تی ئه ـ لو» Tielo خوانده می‌شدند معروف بوده، و به معنی نه طایفه هم‌پیمان به کار می‌رفته است. این طوایف نه گانه ترک سپس علیه ترکان غربی قیام کردند وامپراطوری عظیمی تشکیل دادند که در تواریخ نام قدیم ایشان «اویغور» آمده است و قرن دهم میلادی دوران عظمت ایشان است پس ازآن طوایفی از این جماعت به طرف مغرب گسترش یافتند وپیوند خود را با

نظام هم‌پیمان نه گانه مزبور قطع کردند و به سرزمینهای تازه‌ای روی آوردند و با قبایل ترک دیگری خویشاوندی پیدا نمودند. اینان همان قبایلی هستند که بدون توجه به اتحادیهٔ نگانه قدیمشان، نام آنان در کتب عربی و تواریخ اسلامی (غُز) و درمنابع رومی «اوزوئی» Uzoi آمده است اصطلاح تُغزُغز Toghuz—ghuz که درمنابع اسلامی دیده میشود بیشتر مربوط به دورهٔ سلطنت «ایغورها» در تیان شان شرقی می‌باشد. درکتیبه‌های تاریخی اورخون که از خاقان‌های ترک شرقی باقی مانده اصطلاح «توقوز—اوغوز» مشاهده می‌شود که معادل کلمه ترک به کار رفته است.

خواجه رشیدالدین فضل الله در کتاب جامع‌التواریخ غازانی در ذکر انساب ترک و مغول از دو اصطلاح ترکی «اون اویغور» و «توقوز اویغور» یاد کرده است وی می‌نویسد که: «چنان آورده‌اند که درولایت اویغورستان دو کوه به غایت بزرگ است... و کوه «قراقوروم» درمیان این دوکوه افتاده و شهری که قاآن بنا کرده به نام آن کوه می‌خوانند درجنب آن دو کوه، کوهی است که «قوت‌طاق» خوانند و درحوالی آن کوهها در موضعی ده رودخانه هست و درموضعی نه رودخانه و درقدیم الایام مقام «اویغور» در آن دو رودخانه بوده، آنچه درآن ده رودخانه بوده‌اند ایشان را «اون اویغور» خوانند و آنچه درنُه رودخان «توقوز— اویغور» وآن ده رودخانه را «اورقون» نیز می‌خوانند.

مارکوارت خاورشناس معروف آلمانی طرفدار یکی بودن اویغورها با تُغزغزها است ولی خاورشناس معروف روسی بارتولد معتقد است که باید بین تُغزغزهای اصلی و اویغورها فرق گذاشت. وی می‌گوید اطلاق اصطلاح «توقوزاوقوز» بر اویغورهای سلسله جبال «تیان‌شان» ازمردم قبلی این سرزمین گرفته شده است که «شا—تو» یعنی بیابانی خوانده می‌شدند. این مردم که ازقوم «توجوئه» یعنی ترک غربی جدا شده بودند، در قرن هفتم میلادی نزدیک دریاچهٔ «بارکول» می‌زیستند که درمنتهای الیه شرقی تیان‌شان واقع است وسپس درسال ۷۱۲ میلادی به «په‌ای—تینگ» Pei—ting(بیش بالیق) آمدند و در ۸۰۸م تبتی‌ها ایشان را ازآنجا براندند.گریگوریو دانشمند ترک‌شناس معتقد بود کلمهٔ تُغزُغز ازادغام دولفظ «تغوز— اویغور» ترکیب شده است و از اینجهت آن اصطلاح را باید «تغزُغر» خواند نه «تغزغز». این عقیده مدتی درازمقبول بسیاری از علمای خاورشناس اروپایی واقع شد. ولی بعداً ثابت گشت که «تغزُغز» با حرف «ز» در آخر صحیح است نه «تغزُغر». زیرا با کنکاش دقیق در کتب قدیم پهلوی و تواریخ و کتابهای جغرافیای اسلامی معلوم می‌شود که این اصطلاح «تغزغز» است و نظریهٔ گریگوریو درست نیست.

از اواسط قرن سوم هجری (نهم میلادی) جغرافی‌نویسان عرب ازغزان یاد کرده‌اند

در قرن چهارم هجری از ترکان غُز، سرزمینهایی را که از جنوب به دریاچهٔ آرال و بستر سفلای سیردریا و از مغرب به رود اورال یا ولگای سفلا و دریای خزر و از شمال شرقی به بستر علیای رود «ایرتیش» محدود می شد، در تصرّف داشتند.

مساکن غزان از سواحل شرقی بحر خزر و شمال گرگان تا حدود پاراب (فاریاب) و ناحیهٔ دستگُند اسپیجاب در سواحل غربی رود سیحون امتداد می یافت و از این حدود مرزهای خُزر و خُولخ با هم در می آمیخت تا اواخر قرن چهارم هجری در بعضی از مرزهای خوارزم و ماوراءالنهر دیوارها و سدهایی در برابر ترکان وجود داشت که بی شباهت به دیوار چین در برابر قبایل زردپوست مغول نبود ولی با تمام این احتیاط ترکان غُز از این موانع گذشته و در چند بار چون سیلی به خراسان سرازیر شدند و مردم بسیاری را بکشتند و آبادیها را ویران کردند که داستان ایشان در تواریخ غزنویان و سلجوقیان مسطور است.

این نوشتار را که در حقیقت مقدمه ای بر کتاب تورانیان از پگاه تاریخ تا پذیرش اسلام تالیف فاضل محترم آقای نادر بیات است به این دو بیت انوری ابیوردی که خود شاهد فتنهٔ ترکان غز بوده است خاتمه می دهیم:

خبرت هست کز این زیر و زبر شوم غزان
نیست یک پی ز خراسان که نشد زیر و زبر
خطبه خواندند به هر خطه بنام غز از آنک
درخراسان نه خطیب است کنون نه منبر

تهران آذرماه ۱۳٦٦

دکتر محمدجواد مشکور

ای نام تو بهترین سرآغاز
بی نام تو نامه کی کنم باز

سرآغاز

شاهنامهٔ فردوسی که تاریخ چند هزار ساله ایران باستان را در بر می‌گیرد، در شکل شعر و حماسه، بیانگر رویدادها و وقایع آن ادوار کهن است که از جمله می‌توان از اشارات صریحی که در بارهٔ مهاجرت اولیهٔ اقوام آریایی دارد، نام برد.

نهفته چو بیرون کشید از نهان — به سه بخش کرد آفریدون جهان
یکی روم و خاور دگر ترک و چین — سیم دشت گردان وایران زمین
نخستین به سلم اندرون بنگرید — همه روم و خاور مراو را سزید
دگر تور را داد توران زمین — ورا کرد سالار ترکان و چین
از ایشان چو نوبت به ایرج رسید — مراو را پدر شاه ایران برگزید

در حقیقت فریدون که جهان را میان سه پسر خویش تقسیم کرد، شخص واحدی نیست، بلکه او، نمایندهٔ دورانی از مهاجرت‌های اولیهٔ اقوام آریایی به شمار می رود. نام فریدون به زبان اوستا Thraetaona خوانده می شود که از دو بهر تشکیل شده است. قسمت اول Thrita است به معنی عدد سه، و قسمت دوم Uetavanat ائتونت است که در زبان پهلوی «ایتون» و به زبان فارسی «ایدون» به معنی «چنین» تلفظ می شود. پس معنی فریدون در اصل «سه ایدون» یا «سه این چنین» است.

در دوران فریدون، اقوام آریایی زبان به سه شاخه تقسیم شده بودند. شاخهٔ تور، شاخهٔ سلم و شاخهٔ ایرج. شاخهٔ مورد بحث کتاب حاضر گروه تور است که اقوام آریایی نژاد

ایرانی زبان آسیای مرکزی[1] را در بر می‌گیرد.

گروه تور در پگاه تاریخ به سوی خاوران رهسپار شد و با تشکیل دو شاخهٔ فرعی، به سوی اقصی نقاط شرق مهاجرت و پیشروی را آغاز کرد.

یک شاخهٔ فرعی تا سیبری و شرق آلتایی کوچ کرد و در مجاورت اقوام زردپوست ساکن مغولستان که تاریخ قدیم چین از آنها بنام «هو» یاد می‌کند، قرار گرفت و شاخهٔ فرعی دیگر تا ماوراء استپهای رود سیحون به پیش رفت و با گذشتن از پامیر و دیگر گذرگاهها، در مرزهای شمالی تبت و ایالت سینکیانگ امروزی چین در جستجوی چراگاههای جدید پراکنده شد. پاره‌ای از اقوام و قبایل وابسته به دو شاخهٔ فرعی از گروه تور به واسطهٔ رویدادهای قومی و جنگهای منطقه‌ای، با اقوام زردپوست مجاور، امکان آمیزش یافتند وبسیاری از آداب و رسوم آنها را برگزیدند. شاهنامه در این باب می‌گوید:

بگفتا که از مام خاتونیم　　ز سوی پدر آفریدونیم

گروهای مهاجر به شرق در مبارزه با اقوام گوناگون و طبیعت سخت، دچار مشکلاتی شدند و گمان می رود که قرنها بعد، به واسطهٔ اختلالات جوی و خشکسالی های پیاپی و احتمالاً بروز سرمای شدید در پاره‌ای از نقاط مجدداً به طرف استپهای جنوبی تر و آسیای[2] میانه مهاجرت را آغاز کرده باشند. در فاصله زمانی این رویدادها، میان سه شاخهٔ اصلی آریایی اختلافات عمیقی از لحاظ رسوم و آداب زندگی بوجود آمده بود. گروه تور بیشتر در حالت کوچ نشینی و بیابانگردی و دام‌داری به سر می برد و تا حدودی آداب زندگی اولیهٔ قومی خود را حفظ کرده بود. اما گروه دیگر یا شاخهٔ ایرج، در ناف جهان یعنی «ایران ویج» کشور اولیه ساکن بماند و به تدریج به برزگری و تمدن شهرنشینی دست یافت و به مرور بر وسعت خاک خود افزود. با ظهور زرتشت پیامبر در شرق ایران، اختلافات دو گروه تور و ایرج رو به تزاید نهاد و موجب آغاز جنگهای «ایران و توران» گردید.

تورانیان که اینک گروه مستقلی از نژاد آریا و گاه غیر آریا را تشکیل می دادند، در

(۱) آسیای مرکزی (Central Asia) متشکل از کوهها وجلگه های مرتفع و دشتهای همواری است که بر رویهم سرزمینهای سیبری وچین را در بر می‌گیرد و ارتفاعات تبت، درهٔ دونگاری و کاشغر در ایالت سینکیانگ چین را نیز شامل می شود.

(۲) آسیای میانه(Middle Asia)شامل جلگهٔ توران (جنوب و شرق دریاچهٔ اورال) پامیر و تین شان است.

«بازگشت» و در مهاجرت ها و مهاجمات خود به سرزمینهای جنوبی و غربی و آسیای میانه و ایران، آداب، رسوم و سننی را به همراه می آوردند که برخاسته از فرهنگِ قومیِ صحرانوردی و سوارکاری و جنگاوری بود. بدینسان، با تشکل اتحادیه های گوناگون صحرانوردان، امپراتوریهایی پای می‌گرفتند که با همان سرعتی که صعود می‌کردند، سرنگون می شدند.

مهاجرت ها و مهاجمات و به تعبیر دیگر «بازگشت» تورانیان به آسیای میانه و ایران یکباره انجام نمی‌گرفت، بلکه در طول قرنها صورت می پذیرفت، وهر بار امواجی از فرزندان صحرا با نامهای گوناگون در قلمرو ایران متمدن ظاهر می‌گشتند و پس از زمانی کوتاه، در فرهنگ‌جوشان موطن اصلی خود ذوب می شدند و در لایه های قومی و قبیله ای ایران‌زمین به صورتی خالص (از نظر زبان فارسی) و گاه ناخالص (از نظر زبان ترکی) رسوب می‌کردند.

این مهاجمات به تدریج به امواجی سهمگین مبدل گردیدند تا آنکه طومار زندگی بازماندگان اقوام آریایی عهد باستان به یکباره توسط چنگیزخان مغول بسته شد و مغولان آنچه را که تمدنهای انسانی در طول هزاران سال پدید آورده بودند، یکباره ریشه کن کردند،و کشتند و بردند و سوزاندند. هر چند بسیاری از مورخین تسلط اقوام ترک‌زبان بر اقوام ایرانی زبان را پایان کار قومی آریایی ها در آسیای میانه ذکر کرده‌اند، اما به عقیدهٔ مؤلّف، این نظریه چندان صحیح به نظر نمی رسد— گواه بر این ادعا مطالبی است که در کتاب حاضر پیش روی دارید، حال قضاوت آن با شما است.

انگیزهٔ مؤلّف در تهیهٔ این دفتر یافتن پیوندهای دیرینهٔ نام بیات بااقوام‌تاریخی‌ترک زبان است که هنوز ارتباطی ناگسسته از زبان و آداب و رسوم در میان آنها به چشم می خورد. اینکه اصولاً چه روابطی می تواند بین گذشته و حال در میان اقوام جامعهٔ ما مطرح باشد، سئوالات گوناگونی را در زمینه های متفاوت مطرح می سازد. از جمله مهمترین این زمینه ها، شناخت فرهنگ و تمدن قومی و قبیله ای است که نه تنها طیفی وسیع از تاریخ را در بر می‌گیرد،بلکه به یگانگی و برادری و همزیستی در جامعه نیز منجر می‌گردد، زیرا هر یک از اقوام و قبایل جهت دستیابی به پیمان برادری در جامعهٔ امروز، نقشهای سازنده‌ای را در جامعهٔ دیروز بر عهده داشته اند.

مؤلّف متاسفانه با زبان ترکی هیچگونه آشنایی ندارد، اما نیک آگاه است که پدربزرگ ونیاکانش در فارس (شیراز) به زبان ترکی تکلم می‌کرده‌اند. این ترکان از کدام قوم و قبیله بوده اند و چگونه و از کجا به سرزمین ایران، مهد آریا، راه پیدا کرده اند؟ چگونه می توان

گذشته این اقوام را که حتی پاره‌ای از آنها ظاهراً تا دو قرن پیش به زندگی صحراگردی و کوچ‌نشینی اشتغال داشتند، باز شناخت؟ آیا این مردم دارای چنان فرهنگی بوده‌اند که تاریخ بتواند از آنها یاد کند؟ پاسخ به این پرسشها مستلزم کاویدن دل تاریخ است.

حاصل مطالعات اینک به صورت کتابی است که در دومجلد تقدیم می‌شود. مجلد حاضر متضمن اشاره‌هایی به گوشه‌هایی از قلمرو فرهنگی و تاریخی ایران است که در ارتباط با کوچ‌نشینان آسیای مرکزی و میانه قرار دارد و استپهای ماوراء سیحون و «توران» زمین را در سیبری مرکزی در برمی‌گیرد. مجلد دوم در دست تهیه است که به یاری پروردگار به زودی تقدیم می‌شود. امید است هرگونه لغزش و خطایی که در این کتاب بر شما آشکار می‌شود، از ضعف کار اینجانب بدانید و با لطف خود آگاهم سازید.

مؤلف وظیفهٔ خود می‌داند از دوست و نویسنده گرامی آقای مهدی افشار به خاطر رهنمودهای علمی و همچنین از آقای مهدی چاووشی به خاطر فراهم آوردن زمینهٔ آشنائی مؤلّف با **آقای نیکخواه** تشکر و سپاسگزاری کند.

تیرماه ۱۳۶۶

نادر بیات

مقدمه مؤلف

تا کنون کتابها و مقاله های پژوهشی بسیاری در بارهٔ ملل هند و اروپایی و بویژه اقوام آریایی نگارش یافته است و بسیاری از محققین و مورخین شرق شناس در این راه آثاری از خود به جای گذاشته اند. در سایه کوشش اینان است که نام اقوام و قبایل آریایی و تورانی از زیر غبار زمان سر برمی آورد، پرده های ابهام کم رنگ تر و بی رنگ تر می شوند، حماسه های ملی جان می‌گیرند، و سنن و آداب و رسوم پایه و مایه ای تاریخی می یابند.

تاریخ قوم آریا و بطور کلی اقوام آسیای میانه نه تنها در انحصار ما ایرانیان نیست، که متعلق به همهٔ دنیا است. استپهای گستردهٔ توران و کاشغر میان ایران و چین، در ازمنهٔ باستان، همواره گهواره‌ی اقوام صحراگردی بوده است که به نام های سیت و سرمت و غیره ظهور کردند و با نفوذ به تمدنهای کشورهای آسیایی و اروپایی، بسیاری از آثار قومی خود را بر فرهنگ آن جوامع به یادگار گذاشتند. در این کتاب سعی بر آن شده است که با استفاده از پژوهشهای مورخین، چگونگی ارتباط میان اقوام آریایی و تورانیان آلتایی —اورال آریایی و غیرآریایی شناسایی و عرضه شود.



فصل اول
سیر تمدن و شناخت تورانیان در عهد باستان

مدنیّت مینوسینسک (٭)

آثار باستانی، بهر نوع و شکل، گویای احوال مردمی هستند که در مقطعی از زمان، نشانه ها و علایمی از فرهنگ و تمدن خود را به یادگار گذاشته و رفته اند. این آثار، هر چند جزیی، پیامهایی هستند از زمانهای دور و بیانگر حقایقی که می‌توانند با معیارهای تاریخی سنجیده و مورد مطالعه قرار گیرند. دستیابی همگانی به چنین آثاری بس دشوار و تقریباً محال است. از اینرو، تنها به یاری گزارشهای باستانشناسان نامی است که می توان پایه و اساس حقایق تاریخی را بنا نهاد، و با توجه به رویدادها و سنجشها به قضاوت نشست.

یکی از مناطق باستانی مورد بحث این کتاب ناحیه‌ای به نام مینوسینسک در سیبری مرکزی واقع در خاک شوروی است که آثار مکشوفهٔ آن، سیر تمدن بعضی اقوام و ملل مانند سیت ها و سارمات ها را که ایرانی الاصل بوده اند، بر ما معلوم می دارد. پاره‌ای از این اقوام در منظومه ها و حماسه های ایرانی به نام تورانیان[1] معروفند. از گزارشهای گوناگون باستان شناسان(٭٭) چنین بر می آید که استپهای شمالی، نخستین راه هایی هستند که ما را به اورازی (اروپا — آسیا) پیش از تاریخ و عصر حجر و همچنین به دورانی مقارن با دوازده

٭ — مینوسینسک (Minoussinsk) فعلی شهری است واقع در سیبری که در محل التقای شط ینی‌سئی و رودخانه‌ای به نام همان شهر قرار دارد.

٭٭— بخش مدنیت و هنر و صنعت مینوسینسک در این مقاله تلخیص مطالبی است از کتاب «امپراطوری صحرانوردان» که از گزارش های باستان شناسان سود جسته است.

(۱) یسنا **(جلد اوّل)**، **جزوی از نامهٔ مینوی اوستا**، گزارش پورداود، انتشارات دانشگاه تهران، ۲۵۳۶، **توران**، صفحات ۷۴—۵۳. انتساب اقوام ساکا (سیت ها) به تورانیان در کلیهٔ تواریخ معتبر تأیید شده است.

هزار سال پیش از میلاد می رسانند.

در این عصر، انسان به تدریج با سنگ چخماق آشنا شد و از قطعات استخوان به ساختن لوازم و آلات اولیه پرداخت. «ونوس آغاز تاریخ» مجسمه ای است که در آنگارای علیا، در نزدیکی ایرکوتسک بدست آمده است و یادگاری از آن دوران به شمار می رود.

پس از پایان عصر حجر، مسیری از میان استپها در سیبری پیدا شد که شاهد عصر سفال گردید. «در دوران بعدی یعنی در ابتدای دو هزارمین سال قبل از میلاد چنین بنظر می آید که از همین راه سیبریه ظروف سفالین زیبای «اوکرانی» که رنگ آمیزی شده و با نوارهای پیچ و خم دار زینت یافته به چین رفته است.»[۱].

عصر مفرغ در سیبری غربی حدود سال ۱۵۰۰ قبل از میلاد و در مینوسینسک یعنی در سیبری مرکزی سیصدسال بعد، مقارن ۱۲۰۰ قبل از میلاد شروع شد. چنین حدس زده می شود که فن مفرغ سازی را چینیان به سیبریان در حدود ۱۴۰۰ قبل از میلاد آموخته باشند که این خود نشانه ای از ارتباط میان قبایل دو ناحیهٔ چین و مینوسینسک است.

بزرگترین واقعهٔ استپ ها پیدایش هنر ساختن مجسمه های کوچک حیوانات و ترسیم شکل جانوران بود. حدود سالهای هزار ق.م مدنیتی حقیر از اشیای مسی و مفرغی پدیدار گشت که دامنهٔ آن تا مینوسینسک نیز رسید. بین سالهای ۱۰۰۰ الی ۵۰۰ قبل از میلاد، بنا به گفتهٔ تالگرن، دومین عصر مفرغ در ناحیهٔ مینوسینسک آغاز شد. مثلاً تبر ماسوره دار را با دو سوراخ کوچک می ساختند، تزئینات تبر هندسی و گاه دارای اشکال حیوانی است. قبوری متعلق به سیت ها در روسیه کشف شده که تاریخ آنها به سنوات ۱۲۰۰ الی ۷۰۰ قبل از میلاد باز می‌گردد و برای اولین بار نشانه هایی از این قوم ایرانی شمالی به دست می دهد.

به شهادت مورخین، سیت ها از ترکستان و سیبری غربی آمده‌اند و همان اقوامی هستند که آشوریان آنها را اشکوازی[۲] وپارس ها، ساکا، و هندیان،چاکا می شناختند. این سیت ها، به تصدیق علم نام شناسی، از نژادهای ایرانی بوده اند. در فهرست نامهای هخامنشی می خوانیم که «ساکاهوماوارکا» Saka Haumavark که ساکهای خالص

---

(۱) رنه گروسه، **امپراطوری صحرانوردان** ترجمهٔ عبدالحسین میکده، چاپ دوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۵، صفحات ۲۷و ۲۸.

(۲) در تورات: اشکوزای **(Ishkuzai)**

حدود فرغانه و کاشغر بودند، «ساکاتیگراخئود» Saka Tigrakhauda که در اطراف آرال و سیردریا سکونت داشتند، و «ساکاتارادرایا» Saka Taradraya که سیت‌های ماوراء دریا بودند و در روسیهٔ جنوبی سکونت داشتند.

سیت‌ها مانند سارمات‌های همنژاد خود از عقاید مزدیسنا و زرتشتی به دور ماندند. قبایل سیت با اینکه از زمره اقوام ایرانی محسوب می شدند و از خانوادهٔ ملل هند و اروپایی و گروه هند و ایرانی یا آریایی بودند، زندگیشان تقریباً شبیه و به سبک زندگی هون‌ها بود که در آن سوی استپها یعنی نزدیک سرحدات «چین» به سر می بردند.

سیت‌ها[1] صرفنظر از «ساختمان بدنی و زبانی»، از لحاظ زندگی، هسیونگ—نوها[*] و توکیوها (تورکیوت‌ها) رابه خاطر می آورند. پاره‌ای از آداب و رسوم بین این دو گروه مشترک بود: مثلاً پوشیدن شلوار و موزه بجای لباس بلند، و یا مراسم قربانی و عزاداری ؛ و بهمین دلیل است که اختلاط قومی بین دو گروه به واسطهٔ رویدادهای تاریخی امری نامتنجانس و غیرطبیعی به نظر نمی رسید.

هنرمندان استپ‌ها، چه سیت‌ها و چه هونها، در آثار هنری خود تصاویری از جانوران و از مناظر کارزار ترسیم کرده‌اند. مثلاً پیکر اسبی که زیر چنگال حیوانی درنده چون خرس قرار گرفته، یا گوزن و آهویی که زیر چنگال سگ و یوزی است. ناحیهٔ مینوسینسک از سدهٔ ششم تا سوم قبل از میلاد مرکز مهم فلزسازی آلتایی عصر مفرغ بوده است، اما در مقام مقایسه، در مرحله‌ای بمراتب پایین‌تر از هنر سیت که از آشور مایه گرفته، قرار دارد.

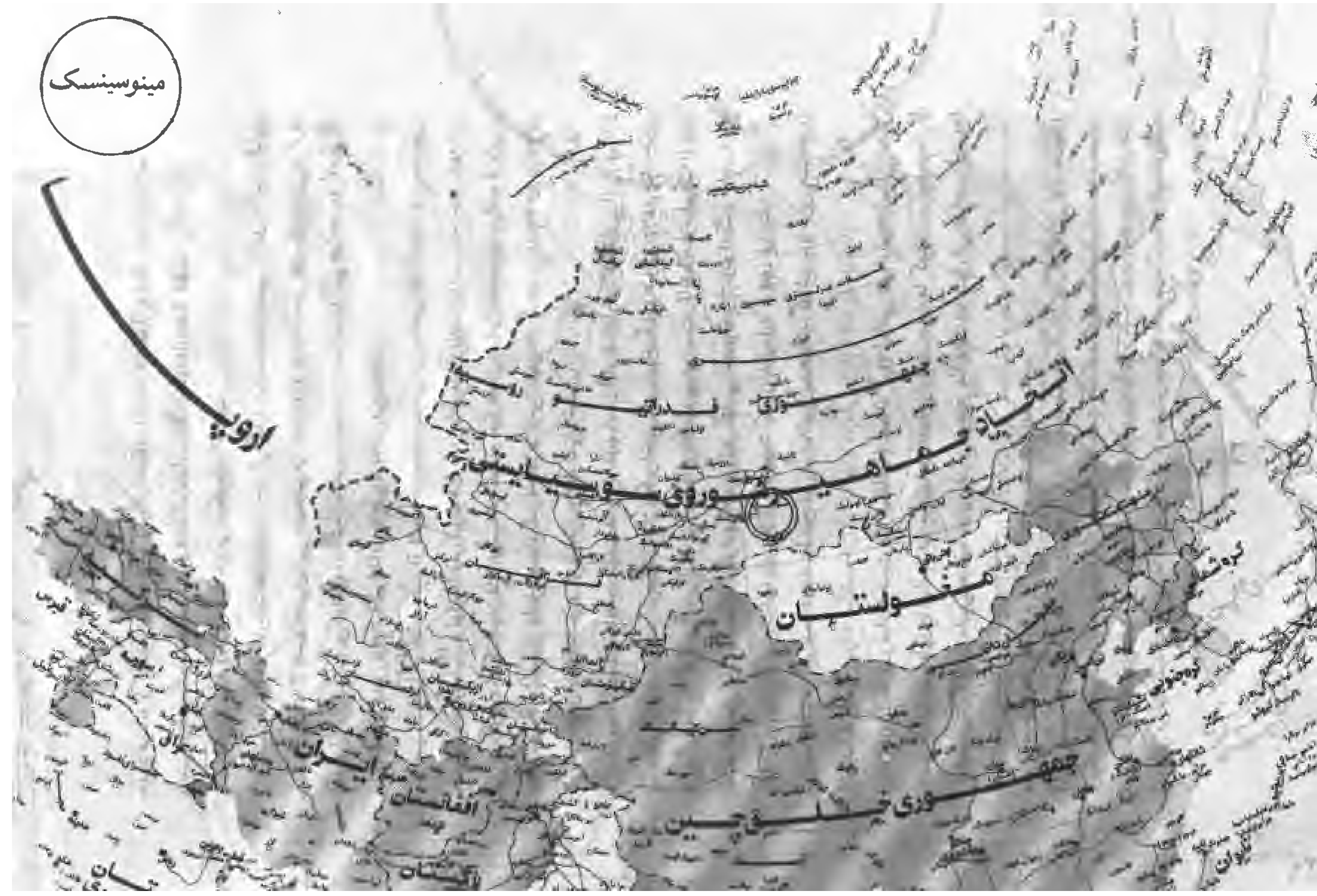
سارمات‌ها در نیمهٔ دوم سدهٔ سوم قبل از میلاد پا به صحنه گذاشتند و جای سیت‌ها را اشغال کردند.

سارمات‌ها نیز مانند سیت‌ها (سکاها) بهمان گروه ایرانی صحرانورد شمالی تعلق داشتند، اما بطور بارزی از اسلاف سیت خود متمایز بودند. سیت‌ها کماندار و اسب سوار با کلاه‌های نوک تیز ملبس به لباسهایی فراخ بودند. سارمات‌ها سوارانی صاحب نیزه با

---

*— Hsiung—nu اتحادیهٔ قبایل ترک زبان عهد باستان در مغوستان.

(۱)— با کشفیاتی که مقامات شوروی اخیراً کرده‌اند،«جمجمه های انسانی»در «اوگلاکتی»[Oglakty] نزدیک «مینوسینسک» که در سیبریهٔ مرکزی واقع است بدست آمده که متعلق بهمان دوران [قرن سوم و دوم قبل از میلاد] میباشد، هیچگونه تعلقی بعوامل ترک و مغول ندارد و بیشتر آنها را منسوب و مربوط به ملل و قبایل هند و اروپائی می‌توان نمود که با سیت‌ها و سارماتها و چاکا در تماس بوده‌اند.» — «رنه گروسه»، **امپراطوری...**، ص ۵۱.



مینوسینسک
اروپا
اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی
جمهوری فدراتیو
مغولستان
ایران
افغانستان
جمهوری خلق چین

کلاه‌های خود مخروطی شکل بجای لباس فراخ، زره بر تن داشتند. هنر آنها بر همان اساس هنر ترسیم جانوری بود. هنر سارمات‌ها در میان قبایل گوت که دسته‌ای دیگر از آریایی ها بودند، اشاعه یافت، و قبایل گوت نیز آن را به ژرمن‌ها رساندند.

هنر و صنعت در آلتایی قبل از دوران ترکها

مینوسینسک که مرکز فلزکاری در ینی سئی علیا به شمار می رفت، از آغاز سدهٔ پنجم قبل از میلاد دورانی را می‌گذراند که به نام دوران مفرغ سوم یا مفرغ کامل معروف است. از ویژگی های این دوران، فراوانی نقش و نگار جانوران و گوزنهای خوابیده و ایستاده، یا حیواناتی است که گرداگرد آنها را با رشته هایی زینت داده‌اند. بین سالهای ۵۰۰ الی ۳۰۰ قبل از میلاد، ساخت کاردهای مفرغی سیبری از مینوسینسک به اردوس اشاعه یافت و در دوران هسیونگ ــ نوها بطور چشمگیری فراگیر شد. کاردهای مینوسینسک که دستهٔ آنها غالباً با کله حیوانی از نوع آهو و گوزن بسیار ظریف ساخته می شد، کم کم در تمام مغولستان رواج یافت.

عصر آهن در مینوسینسک بین سالهای سیصد تا دویست قبل از میلاد پا گرفت. در این عصر تبرهای نیمه مفرغی و نیمه آهنین پدیدار گشت. انواع مفرغی که در مینوسینسک در طول سده های دوم و اول قبل از میلاد برای تزئین ساخته می شدند، به شکل گاو نر(*) یا اسبان جنگی هستند که روبروی هم ایستاده‌اند. در دو سدهٔ اول میلادی، باز در اطراف مینوسینسک هنر و تمدنی گذرا و واسط پدیدار شد که آن را هنر و صنعت تاجیک نام نهاده‌اند.

چنین به نظر می رسد که کمی بعد، این کانونهای هنر و صنعت آلتایی و مینوسینسک که با صنعت و هنر سیت و سارمات رابطه و تماس نزدیکی داشتند، خاموش شده و به عبارت دیگر، تغییر شکل داده‌اند. منطقهٔ مینوسینسک، در آغاز سدهٔ هفتم میلادی، آلات و زیب و زیوری عرضه داشته است که تاریخ، آنها را از مسکوکات چینی ابتدای سلطنت تانگ می داند. معلوم می شود که آن سرزمین را قبایلی از ترکان تصرف و اشغال کرده‌اند که اجداد قرقیزها به شمار می روند. محتمل است که در آن زمان، اهالی بومی و قبایل اشغالگر با یکدیگر بسیار درآمیخته باشند، چه، گردیزی می‌گوید: «در آن ایام قرقیزها رویی سفید و

*ـ یادآوری می شود که گاو در مذهب آریایی ها محترم شمرده می شد.

مویی سرخ رنگ داشته اند[1]».

بهرحال، این تغییر و تحول در ناحیهٔ مینوسینسک در سدهٔ سوم میلادی رخ داد و قرقیزها جای اقوام هند و اروپایی‌وایرانی را گرفتند. اما قبل از آنکه سارماتها از بین بروند، مرکز مدنیّت مینوسینسک در انتقال هنر حیوان‌نگاری ظریف سیت‌ها و سارمات‌ها به ملل هون در مغولستان نقشی اساسی و بسیار مهم و عظیم ایفا کرد.

زبان تورانیان

هر چند که این عنوان در طبقه‌بندی زبانها جای خاصی را اشغال نمی‌کند، امااز آن به جهت هماهنگی با مندرجات این کتاب و توجیه زبان تورانیان و نیز نمایاندن زبان اقوام مورد بحث استفاده شده است.

زبان اقوام تورانی آریایی نژاد بطور کلی در گروه زبانهای هند و اروپایی قرار دارد. زبانهای هند و آریایی[2] و زبانهای ایرانی به اتفاق گروه زبانهای هند و ایرانی راتشکیل می دهند که مهمترین شاخه از خانوادهٔ زبانهای شرقی هند و اروپایی است.

زبانهای گوناگون ایرانی[3] در سه گروه قرار می‌گیرند:

۱) زبانهای کهن.

۲) زبانهای میانه، یعنی زبانهای دورهٔ بین عصر باستان و دورهٔ جدید.

۳) زبانهای جدید

از گروه زبانهای کهن ایرانی، متونی از دو زبان اوستا و پارسی کهن باقیمانده است. می توان گفت که قدیمی ترین متن اوستا یعنی گاتها Gatha به سدهٔ ششم قبل از میلاد می رسد. با زبان اوستا در شمال شرقی ایران صحبت می شده و زبان پارسی کهن در جنوب غربی ایران باستان بکار می رفته است. زبانهای باستانی ایرانی دیگری نیز وجود داشته اند که هرودت به پاره‌ای از آنها اشاره دارد. این زبانها که در ازمنهٔ باستان به کار می رفته و از دوره زبانهای میانی شناخته شده‌اند، در حقیقت از پیشرفت چندانی برخوردار نبوده‌اند. بعنوان مثال دیاکونوف، نویسندهٔ «تاریخ ماد»، دربارهٔ ۲۸ سال فرمانروایی

---

(۱) در «رنه گروسه»، امپراطوری...، صفحه ۵۵، پاورقی ۲. از این گذشته، قرقیزهای ساکن سواحل ینی سئی در اصل ملتی ترک زبان نبودند. نگارنده.

(۲) بریتانیکا، شماره ۹ سال ۱۹۸٤، زبانهای هند و ایرانی، ص ٤۳۸.

(۳) همان کتاب زبانهای ایرانی، صفحات ٤٥۰و٤٥۱.

اسکیتها (سیت ها[*]) بر مادها که با سالهای ٦٥٢ تا ٦٢٥ قبل از میلاد مطابقت می‌کند، می نویسد: «...حاکمیت اسکیت ها به تدوین یک زبان بین القبایل، که نه تنها در قلمرو خاص پادشاهی ماد بلکه در سراسر خاک کشور بسط یافت، کمک کرد. زبان ایرانی مادیها به قدری به زبان ایرانی اسکیتها نزدیک بود که تفاهم میان ساکنان پادشاهیهای اسکیت و ماد را مقدور می ساخت.»[1]

زبانهای ایرانی میانه در سه قسم شناخته شده اند که با یک دیگر کاملاً متجانس نیستند. این زبانها عبارتند از نوشته های پارسی میانه، پهلوی (که اغلب پهلوی نامه خوانده می شوند)، و فارسی میانهٔ مانوی[2].

پارسی میانه متعلق به دورهٔ ٣٠٠ سال قبل از میلاد تا ٩٥٠ سال بعد از میلاد است و مانند زبان پارسی کهن از زبان‌های جنوب غربی ایران بوده است. در شمال شرقی و شمال غربی ایران زبان پارتی صحبت می شده است که از متون های گوناگون، منجمله از متون مانوی تشخیص داده شده است. زبان‌های پارسی میانه وپارتی بدون شک به لحاظ مفهوم دارای وجوه مشترک بوده اند، اما با گروه زبانهای شرقی ایرانی میانه که به زبانهای خارجی شبیه اند، تفاوت هایی داشته اند.

مهمترین زبان‌های گروه شرقی، زبانهای خوارزمی، سغدی و سکایی بوده اند. در بارهٔ زبان اُستیک کهن Old Ossetic یا زبان سیتو و سارماتی و زبان باکتریایی اندک اطلاعاتی بیش در دسترس نیست. به نظر می رسد که این زبانها دریک حد متمایز و مشخص بوده اند. چنین حدس زده می شود که هریک از زبانهای متعلق به گروه شرقی بیش از یک لهجه داشته است، به ویژه زبان ساکا که تاکنون دو لهجهٔ آن شناخته شده است. لهجهٔ اصلی زبان ساکا، ختنی Khotanese نامیده می شود و آنچه که تاکنون از این زبان باقیمانده، در لهجه ای خاص بنام تومشاق Tumshuq نهفته است که سابقاً آنرا مارالباشی Maralbashi می‌گفتند.

در آسیای مرکزی به همهٔ زبانهای ایرانی شرقی مربوط به دورهٔ فارسی میانه، صحبت

* — سیت کلمهٔ فرانسوی شدهٔ اسکیث (Seythians) و اسکیث به معنای پیاله یا جام است. «فرهنگ فرانسه — فارسی سعید نفیسی، اسکیث ها (سکاها، یاجوج و ماجوج)».

(١) ا.م. دیاکونوف، **تاریخ ماد**، ترجمه کریم کشاورز چاپ دوم، انتشارات پیام، تهران، ٢٥٣٧، ص ٢٦٦.

(٢) مانی پیامبر ایرانی (از ٢١٦ تا ٢٧٦ میلادی) که عقاید اثنویت زرتشت و معتقدات مسیحی را با هم درآمیخته بود.

می‌کرده‌اند. زبان باکتریایی در شمال افغانستان و در نواحی مجاور آن که امروزه آسیای مرکزی شوروی خوانده می شود، تکلم می شده است. خوارزمی، زبان خوارزم (خیوه امروزی) بوده که اکنون استان خودمختار شوروی در ازبکستان غربی است. خوارزم سابقاً وسعت بیشتری داشته است. زبان سغدی، احتمالاً در بیشتر نقاط آسیای مرکزی، بخصوص در شرق ازبکستان، تاجیکستان، و قرقیزستان غربی و همچنین در مسیر جادهٔ ابریشم به چین صحبت می شده است. لهجه های ساکا، ختنی و تومشاق در ترکستان چین، یا ایالت سینکیانگ امروزی رایج بوده‌اند. تومشاق نام قریهٔ کوچکی است که در منتهی الیه غرب سینکیانگ قرار دارد. زبان ختنی در ختن Khotan نزدیک شهر جدید ختن (به زبان چینی Ho-t'ien) در مسیر جنوبی صحرای تاکلامکان و حدود ۱۶۰ کیلومتری شمال و شرق ختن در جایی که نوشته هایی پیدا کرده‌اند، مرسوم بوده است. این نوشته ها در حوالی اماکنی که قبلاً زیارتگاه بوده‌اند، یافت شده‌اند.

از دیگر زبانهای مهم ایرانی میانه زبان تخاری Tokhari یا Tocharian است. زبان تخاری را یک زبان مستقل هند و اروپایی شمرده انداما دراین زمینه اقوال گوناگون است. به اعتبار نظر مورخین یونانی [۱] و منابع لاتینی، تخارهای ساکن علیای رودخانه آمو در سدهٔ دوم قبل از میلاد ایرانی بوده‌اند. زبان تخاری در شمال ترکستان [۲] چین (حوضهٔ تاریم) صحبت می شده و آن را در شرق به لهجهٔ نواحی تورفان و در غرب به لهجهٔ کوچا تکلم می کرده‌اند.

مبحثی از مقدمهٔ فقه اللغه ایرانی.

در بارهٔ زبانها و لهجه های متعدد باستانی و کنونی ایرانی، کتاب «مقدمهٔ فقه اللغهٔ ایرانی» [۳] به بررسی های بسیار سودمندی دست یازیده است. نگارنده جهت آشنایی بیشتر خوانندگان، مطالبی از این کتاب را که همسو با یافته های کتاب حاضر است، استخراج و

---

(۱) **بریتانیکا**، شمارهٔ ۱۸، ص ۴۶۸، و همچنین دیاکونوف، در **تاریخ ایران باستان**، صفحهٔ ۲۷۶، تخارها را از نظر نژادی مورد بحث قرارداده اند.

(۲) ج.ج. ساندرز، **تاریخ فتوحات مغول**، ترجمهٔ ابوالقاسم حالت، مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۱ در صفحهٔ ۲۵ می نویسد: «زبان ایرانی... زمانی تا شرق‌واحه های حوضهٔ تاریم و لوپ‌نور و شاید حتی درکانسو بدان گفتگومی‌کردند. همچنین سغدی و طخاری...»

(۳) ای. م. اُرانسکی، **مقدمهٔ فقه اللغهٔ ایرانی**، ترجمهٔ کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران ۱۳۵۸.

عیناً نقل می‌کند:

«قدیمی ترین سرزمینی که مقر مردم ایرانی زبان بوده و علم از آن خبر دارد آسیای میانه ونواحی مجاور آن می باشد. آسیای میانه سرزمینی پهناور است که بخش اعظم آن در پیرامون مسیر دو رود بزرگ آمودریا (Oxus یونانیان و جیحون تازیان) و سیردریا (یاکسارت یونانیان و سیحون تازیان) قرار دارد»[1] «...آسیای میانه بری، گرم و خشک است. باران کم و تقریباً جز در موسم پاییز و زمستان نمی بارد.

شرایط جغرافیای آسیای میانه، بویژه در عهد باستان، درزندگی مردم آن سرزمین نقش مهمی ایفا کرده است. نقاط مسکونی آدمیان در درهٔ رودها و دامنهٔ کوهها —آنجا که رودهای سیلابی کوهستانی وارد جلگه می شدند— در واحه ها تمرکز یافته بوده.

آسیای میانه به عقیدهٔ باستانشناسان، یکی از قدیمی ترین کانونهای سکونت آدمیان بدوی بوده است. کشفیات باستانشناسی که مربوط به چندین ده هزار سال می باشد (و ازنازلترین درجهٔ توحش تا دوران متأخر عصر جدید حجر (نئولیت) و انئولیت را در بر می‌گیرد) خود شاهد تکامل دائم مدنیت انسانی در ارض آسیای میانه می باشد.»[2].

«حفریاتی که در آنائو (نزدیک عشق آباد) و ناحیهٔ خوارزم... به عمل آمده نشان می دهد که در آستانهٔ هزارهٔ چهارم‌وسوم قبل از میلاد دربعضی از نواحی آسیای میانه یک فرهنگ و مدنیت عالی و استوار و مردم اسکان یافته وجود داشته اند. با این حال کشفیات باستانشناسی مذکور... نمی تواند کوچکترین اطلاعی از لحاظ زبان مردم آن سامان به دست دهد...

عالم علم‌دربارهٔ زبان گذشتهٔ مردم آسیای میانه — تا آستانهٔ هزارهٔ سوم و دوم قبل از میلاد —هیچ اطلاع مثبتی در دست ندارد. تا اینکه از آن زمان (یعنی قریب دو هزار سال پیش از میلاد) وجود قبایل آریایی در آن سامان معلوم گردیده. قبایلی که باستانی‌ترین آثار زبانهای هندی یعنی ودا و قدیمی ترین السنهٔ ایرانی یعنی سرودهای اوستا را پدید آوردند، خود خویشتن را چنین می خواندند («آریایی» می خواندند)...

...متخصصان هندشناس‌تدوین قدیمترین مجموعهٔ ودا یعنی ریگ‌ودا را به اواسط هزارهٔ دوم قبل از میلاد و سرزمین هندوستان مربوط می دانند. تدوین و ترتیب نهایی و تحریر اوستا

---

(۱) همان کتاب، ص ۳۵.

(۲) همان کتاب، صفحات ۳۵ و ۳۶.

در زمانی متأخرتر — یعنی نخستین قرنهای بعد از میلاد — درسرزمین ایران صورت گرفت.

مع هذا از تجزیه و تحلیل قدیمترین بخشهای ریگ ودا و اوستا چنین معلوم می‌گردد که نیاکان قبایل ایرانی زبان — اوستا را پدید آوردند — و نیاکان قبایل هندو زبان — ودا را سرودند — در ازمنهٔ بسیار قدیم یکجا و در سرزمینی واحد می زیسته اند و به لهجه های آریایی که از هر حیث به یکدیگر نزدیک و خویشاوند بوده‌اند سخن می‌گفته‌اند.»[۱].

«فقه اللغه ایرانی» با بحث در پیرامون عصر اشتراک مسکن اولیه اقوام آریا و انشعاب گروه (خانواده) زبانهای ایرانی، مطلب را چنین ادامه می دهد:

«عصر اشتراک زندگی قبایل آریایی به عتیق‌ترین زمانها مربوط می‌گردد. هیچ ماخذ و منبع کتبی دربارهٔ آن عصر وجود ندارد»[۲]

«باستانی ترین سرزمین قبایل آریایی زبان — که تا این زمان به جهان دانش مکشوف گشته — آسیای میانه و نواحی مجاور آن بوده است. این نظر به بهترین وجهی نفوذ قبایل آریایی زبان را در درهٔ سند و متعاقب آن، پراکنده شدن گروه دیگری از قبایل مزبور را در فلات ایران توجیه می‌کند.»[۳]

«چون بخش مزبور قبایل آریایی زبان از قبایلی که در آسیای میانه باقی مانده بودند جدا شدند از آن زمان عصر تکامل مستقل دو گروه آریایی زبان — یکی گروه زبانهای هندی و دیگری گروه زبانهای ایرانی — آغاز گشت»[٤].

«فقه اللغهٔ ایرانی» پس از تقسیم‌بندی زبانهای ایرانی به دوره‌های باستانی، میانه وجدید دربارهٔ اقوام ایرانی زبان به بحث می‌پردازد. و از جمله دربارهٔ قبایل سکاایان (اسکیتها) می نویسد:

«گروه دیگری از قبایل ایرانی زبان که در نیمهٔ نخست هزارهٔ اول قبل از میلاد از حدود آسیای میانه تجاوز کرده و در نقاط دور پراکنده شدند — سکایان بودند.»[۵]

«در قرنهای هشتم و هفتم قبل از میلاد بخشی از قبایل اسکیت از طریق قفقاز وارد آسیای مقدم گشتند. از اخبار مؤلفان باستانی و بویژه هرودوت و همچنین تورات چنین بر

(۱) همان کتاب، صفحات ۳٦ و ۳۷.

(۲) همان کتاب، ص ٤۳.

(۳) همان کتاب، ص ٤٤.

(٤) همان کتاب، ص ٤۵.

(۵) همان کتاب، ص ٦۰.

می آید که قبایل اسکیت به نواحی بین النهرین وسوریه و جنوب فلسطین کوچ کرده و حتی در فلسطین مستقر گشته مصر را مورد تهدید قرار دادند.»[1]

آثار اصلی از زبان اسکیتی در دست نیست. ولی درتألیفات مؤلفان باستانی و کتیبه های یونانی نواحی مجاور دریای سیاه و دریای آزوف تعدادی کلمات اسکیتی محفوظ مانده است که بیشتر آنها نام قبایل اسکیت و سرمت و اسامی خاص و غیره می باشند...

«اسکیتها نیز مانند قبایل ایرانی زبان آسیای میانه و مادیها و پارسیان خویشتن را از قبایل آریایی دانسته به لهجه های مختلف مشتق از زبان اصلی ایـران، سخن می‌گفتند. مثلاً نامهای زیر را که از آن قبایل اسکیت و سرمت است درنظر گیرید: آرشی، آلان، آلانی ariyana °، روکسولانوی Roksolanai که معنی تحت اللفظی آن «آلانهای سفید — یا روشن—» است (کلمهٔ پارسی باستانی Rauxsna روخشنا که به معنی «روشن» است به اضافه-آریانا ariyana) و غیره... آمیان مارتسلین که در دوران بالنسبه متاخرتری می زیسته (قرن چهارم میلادی) در تألیف خود از هجوم هونها سخن می‌گوید،آلانها و مساگتها را —بالصراحه— یکی می داند. به احتمال قوی آلانها یکی از قبایل سکایی (اسکیتی) بوده اند که در آغاز جزو اتحادیه مساگتها شمرده می شده و بعدها به مغرب کوچ کردند.»[2]

«قبایل ایرانی زبان اسکیت در اسامی اماکن اروپای شرقی و نواحی مجاور دریای سیاه — و آزوف و کریمه نیز اثری از خویش باقی گذارده اند. اسامی بسیاری از رودهای منطقهٔ آزوف و دریای سیاه — از قبیل دن و دنتس و دنیپر و دونای (دانوب) و دنیستر ریشهٔ ایرانی دارند (درنظر گیرید دانو—ی Dānu اوستایی را که بمعنی «رود» است...).

«بنابراین قبایل و اقوام ایرانی زبان از قبیل خوارزمیان و سغدیان و سکایان (اسکیتها) و مادیها و پارسیان وغیره درعصر باستانی تاریخ زبان ایرانی درسرزمین وسیعی که از سمت مغرب به دانوب و نواحی شمالی مجاور دریای سیاه و از سمت مشرق تا فرغانه و ترکستان شرقی (چین) و از شمال به سیردریا (سیحون) و از جنوب تا کرانه های خلیج فارس ممتد بود— پراکنده بودند.»[3]

°— «یکی از ویژگی های زبان اسکیتی یا برخی از لهجه های آن زبان تبدیل صوت ry (ری) به «ل» d می باشد ry>L.»، همان کتاب، پانوشتهٔ ۲ از ص۶۲.

(۱) همان کتاب، ص ۶۱.

(۲) همان کتاب، ص ۶۲.

(۳) همان کتاب، ص ۶۳.

«قبایل و اقوام ایرانی زبان مقیم شمال این خطه پهناور (و بخصوص قبایل اسکیت) — در بخش سفلای مسیر رود اورال و ولگا با قبایلی که به زبانهای اویغور و فنلاندی سخن می‌گفتند، تماس داشتند. شاهد وجود رابطه لسانی بین قبایل مزبور کلماتی است که متکلمان به زبانهای اویغور و فنلاندی از همسایگان جنوبی خویش (اسکیتهای ایرانی زبان) به وام گرفته‌اند. مثلاً... مورت murt به زبان «اودمورتی» که در زبان «کومی — زیریانی» مرت mart به معنی «مرد و آدمی» آمده... و مز Mez در «کومی — زیریانی» به معنی «گوسفند» (در زبان ایرانی قدیم — māēša و پارسی میانه مش mes و فارسی میش و افغانی مز maz)... بیشتر کلماتی که مردم «اویغور و فنلاندی» از همسایگان ایرانی زبان خویش به وام گرفته اند مربوط به دامداری — که شغل اصلی قبایل ایرانی زبان عهد باستان بوده — می باشد...» [۱]

«مردم واحه ها و ساکنان دره های رودها (خوارزم و سغد و باختر (باکتریا ومرغیان و غیره) که به شیوهٔ زندگی پا برجا گراییده زراعت پیشه کرده بودند می بایست دائماً در مقابل مهاجمات و دستبردهای قبایل صحراگرد دشتها و بیابان (شمالی) آسیای میانه مبارزه کنند.* این پیکار در اوستا نیک مشاهده می‌گردد و پدید آورندگان آن کتاب قبایل صحرانشین شمالی را «زبایندگان اسبان» خوانده در شمار نیروهای انگره مئین یوه (اهریمن) — خدای بدی و شر — می شمردند.» [۲]

«اوستا در تاریخ ادب فارسی مقام ارجمندی دارد در اوستا اساطیر و افسانه ها و داستانهای مربوط به ایزدان و پهلوانان — بقایای آثار شفاهی مردم باستانی ایرانی زبان — محفوظ مانده است.» [۳]

«بویژه تذکر این نکته مهم است که افسانه ها و داستانهای مزبور نخست در طی قرنهای متمادی در میان خلق زنده بوده و از سینه به سینه و از نسل به نسل منتقل می شده تا سرانجام در عهد عتیق در اوستا ثبت و مدون گشت.

---

* «اینها همان قبایلی بودند که در کتیبه های پارسی باستانی به نام «سکایان» خوانده شده‌اند، ظاهراً سیردریا (سیحون) از قدیمیترین ازمنهٔ مرزی میان سرزمینهای کشاورزی از یک سو و قلمرو قبایل صحرانشین و جنگجو از دیگر سو بود. اراتوسفن (به نقل از استرابون ۱/۸/۸×) سیردریا (سیحون) را مرز میان سغدیان و سکایان شمرده است.» همان کتاب، پانوشتهٔ ۲ از ص۷۹.

(۱) همان کتاب، صفحات ۶۳ و ۶٤.

(۲) همان کتاب، صفحات ۷۹ و ۸۰.

(۳) همان کتاب، ص ۸٤.

...دراینکه موضوعها و تصویرهای ادبی اساطیر اوستائی در روایات شفاهی اقوام آسیای میانه و ایران محفوظ مانده بوده شکی نیست و منابع تاریخی و حفریات باستانشناسی این نظر را تائید می‌کنند. بویژه نقشهای سغدی که باستانشناسان شوروی در ویرانه های پنجی کنت باستانی (در کنار پنجی کنت کنونی... و در ۶۸ کیلومتری سمرقند...) کشف کرده اند از این لحاظ بسیار جالب و گیراست. بر دیوارهای یکی از ابنیهٔ پنجی کنت باستانی که به ظن غالب مربوط به قرن هفتم بعد از میلاد است نقوشی کشف شده که برخی از محققان آن را صحنه ای از سوک سیاوش می دانند. افسانه کهن اوستائی دربارهٔ سوک سیاوش در بخارای قرون وسطی نیز بسیار شایع و مورد توجه بوده و نرشخی مورخ قرن دهم (میلادی) در کتاب مشهور تاریخ بخارا به این نکته اشاره می‌کند... به گفتهٔ اوستا (یشت نهم) سیاوش (سیاورشان اوستا) بدست افراسیاب تورانی (فرانگ راسیان اوستا) کشته شد... نرشخی می‌گوید که گویا بخارا مدفن سیاوش است و در آنجا مراسم خاصی توأم با سرود و سوک در عزای سیاوش برگزار می شود.»(۱)

«فقه اللغه ایرانی» با اشاره به جابجائی اقوام سکائی و تخاری و هیاتله و برپائی پادشاهی کوشانیان، پویائی مطلب را چنین پی می‌گیرد:

«قبایل طخاری و سکائی و هیونی (=خیونی.نگارنده) که از قرن دوم قبل از میلاد تا قرنهای چهارم و پنجم بعد از میلاد به اراضی آسیای میانه و افغانستان کنونی نفوذ کردند، ظاهراً فقط بخشی ازایران زبانانی را — که در دوران باستان واحه های ترکستان چین را اشغال کرده بودند— تشکیل می داده اند. بخش دیگر اینان که در حرکت قبایل ایرانی زبان به سوی غرب و جنوب غربی شرکت نجستند در درهٔ — رود تارم (= نهر تاریم.نگارنده) باقی ماندند. متون بودائی که در ختن و مرال باشی* کشف شده آثار زبان مردم اخیرالذکر می باشد. و گواه بر آن است که حتی در پایان هزارهٔ اول میلادی در واحه های ترکستان چین هنوز مردمی می زیستند که به یکی از زبانهای شرقی ایرانی متکلم بوده اند.

این که قبایل سکأی و طخاری و هیون — که از آغاز قرن دوم میلادی به آسیای میانه و افغانستان کنونی نفوذ کرده بودند— زبانشان ایرانی بود، بر اثر کشف تازه ای که در ظرف دهه های اخیر به دست آمده تائید شده است.»(۲)

* «... واحهٔ مرال باشی (ترکستان چین — بر سر راه یارکند و کاشغر به آق سو)»، همان کتاب، ص۲۰۶.

(۱) همان کتاب، صفحات ۸۴ — ۸۵.

(۲) همان کتاب، ص ۲۰۷.

«از میان قبایل طخاری و سکائی چندین سلالهٔ محلی و از آن جمله سلالهٔ مشهور کوشانیان که در رأس پادشاهی کوشانیان کبیر قرار گرفتند- برخاستند. در قرن اول و دوم میلادی پادشاهی مزبور شامل اراضی آسیای میانه و افغانستان کنونی و کشمیر و شمال غربی هندوستان می‌گردید.

... در طی قرنهای چهارم و پنجم بعد از میلاد پادشاهی کوشانیان در تحت فشار ساسانیان -از طرف مغرب- و قبایل هیاتله هیونیت (هپتالیان) از طرف مشرق- رو به انقراض نهاد. در اواسط قرن پنجم میلادی قبایل اخیرالذکر طخارستان و سغد و درهٔ کابل را که هنوز در آن اوان تحت سلطهٔ کوشانیان قرار داشتند تابع خویش ساختند. هیاتله در آسیای میانه مستقر گشته با موفقیت علیه ایران ساسانیان مبارزه می‌کردند و این مبارزه در پایان قرن پنجم به پیروزی هیاتله (هپتالیان) پایان یافت.

سلطه سیاسی هیاتله (هپتالیان - هیونیتها) در آسیای میانه اندکی پیش از یک قرن برقرار بود.» (۱)

«... کوشانیان و هیاتله نوشتهٔ سکه‌های خویش را به الفبای یونانی الاصلی ضرب می‌کردند. در سنگ نبشته ها القاب Šaunānuša (شاهنشاه) و Sah (شاه) و... غیره به کار رفته و این خود می رساند که قبایل هیونی ایرانی زبان بوده‌اند». (۲) «در زمان سلطنت شاپور دوم شاه ساسانی (یعنی تا ۳۷۹م.) هیونیتها سراسر باکتریا را تصرف کرده با ایران زمان ساسانی در حالت جنگ بودند. نام قبیله‌ای هیونتها (Xyon) در ادبیات پارس میانه آمده و در یادگار زریران و بوندهشن نیز دیده میشود. در اوستا هم این نام ذکر شده .F1967 «yt, F930, Yt—«hyaona و در بهمن یشت هم از ایشان یاد شده. (منتهی جزو ترکها). هیاتله فقط نام سلالهٔ سلطنتی است (؟) که از هیونت‌ها برخاسته بودند. چنانکه در عهد عتیق این شیوه در موارد دیگر دیده می شده. اقوام مجاور، قبایل هیون را به نام خاندان سلطنتی ایشان «هیاتله» می خواندند». (۳)

«... در سالهای ۵۶۷- ۵۶۳ میلادی دولت هیاتله توسط قبایل صحرانشین ترک زبان که در اراضی سیبری جنوبی و مغولستان و آسیای مرکزی اتحادیهٔ سیاسی عظیمی را به نام

---

(۱) همان کتاب، ص ۱۴۸.

(۲) همان کتاب، ص ۲۰۶.

(۳) همان کتاب، پانوشتهٔ ۱ از ص ۲۰۶.

خاقانات ترک تشکیل داده بودند تار و مار شد.»[1]

«...نفوذ قبایل ترکی زبان در آسیای میانه — که در نخستین قرنهای بعد از میلاد آغاز شده بود در عهد سلطنت خاقانات ترک (قرنهای ششم و هفتم) به مراتب شدیدتر شد و بعد از آن با سرعت روزافزونی جریان یافت.»[2]

بنا بر نوشته ی «فقه اللغه ایرانی»، یکی از نتایج حرکت و هجوم اقوام ترک زبان از اعماق صحاری ترکستان مرکزی و نفوذ آنها به آسیای میانه، اشاعه زبان ترکی در میان توده های مردم ایرانی زبان بود و بحث پیرامون این مطلب را چنین رایزنی می نماید:

«نخستین شواهد تاریخی اصیلی (کتیبه های هخامنشی و تألیفات مورخان یونانی) که دربارهٔ مردم آسیای میانه و ایران در دست است مربوط به هزارهٔ اول قبل از میلاد می باشد. شواهد مزبور را مندرجات اوستا و دستور تطبیقی و تاریخی زبانهای ایرانی و هند و ایرانی تأیید می کنند و با مطالعهٔ مجموع آنها به این نتیجه می رسیم که اکثریت قاطع ساکنان سرزمینهای مذکور در هزارهٔ اول قبل از میلاد به زبانهای ایرانی سخن می گفته اند.

مدتی پس از تاریخ فوق متکلمان به زبانهای ترکی در آن نواحی پدیدآمدند. در حدود مبدأ تاریخ میلادی از اعماق آسیای مرکزی و مرزهای چین حرکت توده های عظیم قبایل صحرانشین آغاز گشت و گاهی خفیف و زمانی شدید می شد و در طی چند قرن دوام داشت. یکی از نتایج این نقل و انتقالها همانا نفوذ تدریجی توده های مهمی از مردم ترکی زبان در آسیای میانه و سپس ایران بود.

قبایل ترکی زبان صحرانشین در طی حرکت و نقل و مکان خویش به سوی مغرب در نخستین قرنهای بعد ازمیلاد سرزمین ترکستان شرقی (ترکستان چین) را اشغال کردند. ناحیهٔ مزبور از آن زمان به نام ایشان خوانده شد. در واحه های ترکستان شرقی، در آن عهد، قبایل ایرانی زبان سکائی — طخاری که به لهجه های گوناگون ایران شرقی سخن می گفتند زندگی می کرده اند. بخشی از قبایل ایرانی — زبان سکائی — طخاری مزبور در قرن دوم قبل از میلاد به نواحی باکتریای (باختر) باستانی و در نگیانه کوچ کرد و بخش دیگر که به نام هیونها—ی هیاطله (هپتالی) معروف است در قرنهای چهارم و پنجم بعد از میلاد اراضی بین دو رود آسیای میانه و طخارستان را تصرف کرد. با این حال عده ای از مردم ایرانی زبان که ظاهراً زندگی پا برجا داشتند کماکان در واحه های ترکستان شرقی باقی ماندند. این مردم

(۱) همان کتاب، صفحات ۱۴۸ و ۱۴۹.

(۲) همان کتاب، ص ۲۲۷.

متونی دینی (بودائی) به زبان مادری خویش داشتند و دلیل این مدعی آثاری است که در ختن و دیگر واحه های ترکستان شرقی به دست آمده است و مربوط به آن دوره می باشد. پس از آن زمان دیگر اثری از زبانهای ایرانی در سرزمین مزبور مشاهده نگشته و درنتیجه برخوردو اختلاط با زبانهای ترکی از پای درآمده بودند.

در دوران سیادت خاقانات ترک (در حدود سالهای ۵۷۰— ۵۶۰م.) و بویژه در زمان هجوم قبایل ترک زبان که تحت حکومت قراخانیان متحد شده بودند (پایان قرن دهم و نیمهٔ اول قرن یازدهم میلادی) و سلجوقیان (از اواسط قرن یازدهم) عدهٔ مردم ترکی زبان میان دو رود آسیای میانه به مراتب افزایش یافت. بخشی از این صحرانشینان زندگی پا برجا و غیر سیار برگزیدند و به زراعت مشغول شدند و با مردم ایرانی زبان محلی آمیختند. زبانها و لهجه های شرقی ایرانی در جریان برخورد و اختلاط با زبانهای ترکی در بسیاری از نواحی آسیای میانه مغلوب شدند. سغدیان در شهرکهای هفت آب و سغد و نواحی مجاور آن به تدریج به زبان ترکی متکلم گشتند. این جریان در طی قرنهای متمادی در فرغانه و شاش (چاچ) [=تاشکند حالیه.نگارنده] و بعدها —علی الظاهر— در دره های زرافشان و کشکه —دریا ادامه داشت— و بالطبع در هفت آب شدت بیشتری داشت. زیرا شهرکهای زراعی و بازرگانی و پیشه وری ناحیهٔ مزبور در واقع مانند جزایر کوچکی بودند میان دریائی از قبایل صحرانشین ترکی زبان.

به طوری که همیشه و علی الرسم هنگام برخورد و اختلاط دو زبان روی می دهد سغدیان نیز نخست دو زبانی شدند به این معنی که به همراه زبان مادری خویش زبان ترکی را نیز فرا گرفته می دانستند و بعد کاملاً به زبان اخیر تکلم کردند. گواهی مؤلفی به نام محمود کاشغری که اصلاً ترک بوده ولی تألیفات وی به زبان عربی می باشد (نیمهٔ دوم قرن یازدهم م.) در دست است که خصوصیات جریان اخیرالذکر را تا حدی بیان می سازد. به گفتهٔ وی در بلاساغون (هفت آب) قومی ((اولوسی)) از سغدیان ((سغداک)) می زیست که از سغد — کشوری «بین بخارا و سمرقند» — بودند. «آنان لباس و رسوم ترکان را پذیرفتند». ضمناً می نویسد که ساکنان بلاساغون «به ترکی و سغدی سخن می‌گویند» و زبان مردم تمام شهرها از بلاساغون تا اسپیجاب (در ناحیه چمکنت کنونی) مختلط است. علی الظاهر محمود کاشغری شاهد آخرین مرحلهٔ عقب نشینی سخن سغدی در نواحی مزبور بوده است.»[1]. مطالب *فقه اللغهٔ ایرانی* را با پاراگراف زیر به پایان می بریم:

(۱) همان کتاب، صفحات ۲۳۸—۲۳۹.

«استاد آ.آ. سمیونوف مطلب جالبی که حاکی از رواج زبان فارسی در قرن دوازدهم بوده نقل می‌کند. تمام احکام و فرمانهای خوارزمشاه تکش (۱۲۰۰– ۱۱۷۲م) و از آن جمله فرمانهائی که به نام مردم شهرهای مسیر سفلی سیردریا (سیحون) صادر شده به فارسی می باشد. و چون مفاد این فرمانها و احکام در میدانها و به وسیلهٔ جارچیان به سمع عامه می رسیده –شکی نیست که در قرن دوازدهم قسمتی از مردم ناحیهٔ مزبور فارسی زبان بوده اند.»(۲)

مبحثی از زبان ترکی

یادآوری این نکته نیز ضروری است که اقوام صحراگرد ایرانی استپهای شمال و شمال شرقی کمعا آنها را اغلب تورانی می خوانیم، هرگز از لحاظ نژاد یکدست نبوده بلکه گاه با



سپاهیان سغد در سده‌های ششم تا هشتم میلادی*
۱– نقل از نقش دیواری ناحیهٔ پنج کند
۲– نقل از ظرف نقرهٔ کوشانی.

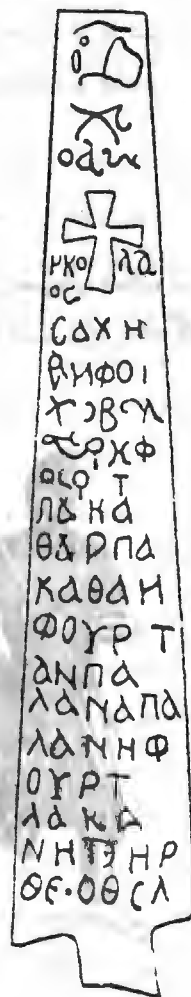
*– عنایت‌الله رضا، ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۵، ۵۲.

(۱) همان کتاب، ص ۲۴۰.



پوشاک قبایل ترک در سدهٔ دهم میلادی**
۱ــ نقل از نقش دیواری خوجو

1 ~Σ
2 ΧΣΣ
3 ΟΔ...Σ
4 ΝΙΚΟ ΛΑ
5 ΟΣ
6 ΣΑΧΗ
7 ΡΗΦΟΥ [ΡΤ]
8 Χ......
9 ..ΡΗΦ
10 ΟΥΡΤ
11 ΠΑΚΑ
12 ΘΑΡΠΑ
13 ΚΑΘΑΗ
14 ΦΟΥΡΤ
15 ΑΝΠΑ
16 ΛΑΝΑΠΑ
17 ΛΑΝΗΦ
18 ΟΥΡΤ
19 ΛΑΚΑ
20 ΝΗΤΖΗΡ
21 ΘΕ· ΟΘΣΑ



نوشتهٔ زلنچوک ــ بزبان آسی*
باستانی (آلانی)

*ــ ای. م. اُرانسکی، همان کتاب، ص ۱۶۲.

**ــ عنایت‌الله رضا، همان کتاب، ص ۷۶.

عناصر دیگر نژادها آمیزش داشته اند. با توجه به رویدادهای تاریخی چنین به نظر می رسد که لسان ترکی از سده های قبل از میلاد در میان تورانیان آریایی نژاد زبانی آشنا بوده است —بخصوص در نزد تورانیانی که در مجاورت و نزدیکی مرزهای مغولستان می زیسته و با عشایر ترک زبان هسیونگ—نو و دیگر اقوام زردپوست آمیزش داشته اند.

تورانیان آلتایی اغلب با زبان ترکی [1] محاوره می‌کرده اند.

طبق گفتهٔ دانشمندان، [2] تا ششصد سال قبل از میلاد بین زبانهای ترکی و مغولی تفاوت چندانی وجود نداشته است. برای اولین بار [3]، در سدهٔ هیجدهم میلادی، یک افسر سوئدی زبانهای اورال — آلتائیک را که شامل ۳۲ زبان و لهجه های مختلف آنها بود، جمع آوری کرد و همه ی آن ها را زبانهای تاتاری نامید. یکصد سال بعد، پس از وی، راسک زبانشناس دانمارکی با اضافه کردن زبانهای دیگر، این مجموعه را زبانهای اسکیت نامید، و پس از وی ماکس مولر آنها را تورانی خواند. و بالاخره در سدهٔ نوزدهم میلادی، کاسترن، دانشمند فنلاندی، زبانهای اورال آلتائیک را به ۵ گروه تقسیم کرد که پس از وی، اسکات با بررسی مقایسه ای این زبانها ،ترجیح داد که آنها را به دو گروه مادر — اورالیک و آلتائیک— تقسیم کند.

در مورد اسامی زبان ها و لهجه ها و شیوه ی سخنوری، زبانشناسان با یکدیگر اختلاف نظر دارند. بعضی از دانشمندان، هر یک از لهجه های ترکی را یک زبان مستقل ترکی می دانند، و عده ای دیگر مانند زبانشناسان ترکیه، (جز یاقوت و چوواش) همه را لهجه و یا شیوه های مختلف سخنوری یک زبان می دانند.

بطور کلی، زبان ترکی و گروه زبانهای اورال — آلتائیک جزو زبانهای التصاقی محسوب می شوند. در این زبان لغات جدید را با چسباندن پسوند به ریشه کلمات می سازند. مراحل تاریخی زبان ترکی به این شرح تقسیم می شود:

۱— دوران آلتایی: در این مرحله، زبان ترکی و زبان مغولی زبان مشترکی را تشکیل

---

(۱) توجه بـه این مطلب از **دائرة المعارف فارسی**، به سر پرستی غلامحسین مصاحب، انتشارات فرانکلین، تهران، ۱۳٤۵، تحت عنوان «ترکها» بسیار ضروری است:

«ترکها، نامی که به اقوام مختلف ترک زبان اطلاق میشود. اصطلاح ترک فقط جنبه زبانی دارد، واز هر گونه معنای نژادی عاری است. و اصطلاح ترک‌نژاد را باید صرفاً از جنبه مجازی تلقی کرد».

(۲) دکتر جواد هیئت، **تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی**، نشر نو، تهران، ۱۳۶۵، ص ۲۱.

(۳) همان کتاب، صفحات ۱۸، و ۱۹، ۲۵ و ۳۱.

می داده‌اند.

۲ــ دوران پروتوتورک: از این دوران اطلاعی در دست نیست.

۳ــ دوران ترکی اولیه (هون ــ بلغار ــ پچه‌نک و خزر): این دوران از قبل از میلاد تا تشکیل دولت گوک تورک [تورکیوت‌ها] که برابر سال ۵۵۲ میلادی است، ادامه داشته است.

٤ــ ترکی قدیم: این مرحله که شامل دوران گوک تورک و اویغورها می شود، از سدهٔ ششم تا دهم میلادی ادامه داشته است.

۵ــ ترکی میانه: از سدهٔ دهم تا شروع سدهٔ شانزدهم ادامه داشته و شامل ترکی مشترک آسیای میانه و ترکی غربی سلجوقی می شده است.

٦ــ دورهٔ جدید از سدهٔ ١٦ تا سدهٔ حاضر ادامه داشته و ترکی عثمانی، آذربایجانی چغتائی ــ اوزبکی و سایر لهجه های ترکی را در بر می‌گیرد.

اولین اثر از خطوط منظم زبان ترکی بصورت سنگ نبشته در سواحل رودخانهٔ ارخون Orkhon در مغولستان و همچنین در سواحل رودخانهٔ ینی سئی در ایالت آباکان و ایالت تووا پیدا شده است. این سنگ نبشته ها مربوط به سنگهای مزار پادشاهان و وزیران دوران حکومت تورکیوت ها است که به مدت دو قرن استپهای آسیای مرکزی و آسیای میانه را در زیر سم ستوران خود به لرزه درآورده بودند.

قبایل تورکیوت در ابتدا، تابع قبایل جوان ــ جوان Juan—Juan بودند. نام جوان ــ جوان ها در اصل Jou—Jan یا «Geougen»[۱] جوج بوده است. در تورات و تواریخ قدیم، قبایل اسکیت را جوج می نامیدند. بعقیدهٔ نگارنده، قبایل جو ــ جوانها از بازماندگان اسکیت ها یا تورانیانی بوده اند که در دورانهای پس از میلاد در اختلاط با دیگر نژادها (احتمالاً هسیونگ ــ نوها) در سراسر صحرای گوبی تا نهر ایرتیش ظهور کرده اند. چینیان جهت تحقیر این قوم، آنها را به جانورانی که چون کرم در هم می لولند، تشبیه می‌کردند و آنها را جوان ــ جوان می نامیدند. گوتشمید، دانشمند آلمانی تبار، این قبایل را یوان ــ یوان نامیده و آنها را از گروه طخارها معرفی کرده است[۲] پروفسور کاهن استاد تاریخ اسلام در

---

(۱) بریتانیکا، شمارهٔ ۱۲، سال ۱۹۸٤، ص ۳۷۰.

(۲) آلفرد گوتشمید، تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان، ــترجمهٔ کیکاووس جهانداری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۲۵۳٦، صفحات ۲٤۳ و ۲٤٤:

دانشگاه سوربن می نویسد: «کلمهٔ خان یا خاقان بازماندهٔ از فرهنگ اقوام تخار است»[1] به احتمال قوی منظور نامبرده قبایل جوان — جوان بوده است، زیرا برای اولین بار لقب خاقان و خان در فرهنگ این قوم پدیدار گشت. پاره‌ای دیگر از مورخین مانند رنه گروسهٔ فرانسوی، و ج.ساندرز (احتمالاً استرالیایی) جوان — جوان‌ها را مغولی نژاد معرفی کرده‌اند و معتقدند که کلمهٔ خان یا خاقان لقبی است مغولی.

قبایل تورکیوت که از آنها نام برده شد، تابع و زیر دست همین اقوام به اصطلاح جوان — جوان بودند، و رئیس آنها «بومن» نام داشت. در سال ۵۵۲ میلادی تورکیوت‌ها (ترکان)، به علت اختلافات قبیله‌ای، با رهبری بومن بر علیه جوان —جوان‌ها قیام کردند و پس از شکست خاقان جوان —جوان، دولت تورکیوت (ترکان) برای اولین بار در تاریخ پای گرفت و بومن لقب خاقان را به خود اختصاص داد.

پس از مرگ بومن (در همان سال تأسیس) امپراتوری تورکیوت‌ها به دو شاخهٔ شرقی و غربی تقسیم شد. حکومت شاخهٔ شرقی که مهمتر بود، به دست پسران بومن اداره می شد، و بر شاخهٔ غربی برادر بومن[2]، یعنی ایستمی[3] با لقب یبغو حکومت می‌کرد. ایستمی با همکاری خسرو انوشیروان، پادشاه ساسانی، اقوام هیاطله را که میان ایران و چین مستقر بودند، شکست داد و مضمحل ساخت و یکی از دختران خود را به عقد خسرو انوشیروان درآورد —به این ترتیب، ترکان شاخهٔ غربی با ایران عصر ساسانیان همجوار شدند (سدهٔ ششم میلادی).

→

«چنانکه بنظر می آید قدرت طخارها در حال افول بوده... در اینجا دیگر بقدرت طخاری ها توسط گروه جدیدی از همین قوم خاتمه داده شد... در این مقام بود که طخاری ها مورد حملات متوالی یوان—یوان قرار گرفتند...»

1— CAHEN, Claude, **Pre OTTOMAN TURKEY** 1968.

(۲ و ۳) عنایت‌الله رضا، همان کتاب، در صفحه ۸۸ می نویسد: «در روزگار فرمانروایی بومین، برادر کوچکش ایستمی خان ماموریت حمله به غرب را یافت. بومین و ایستمی از اقوام اوگر (اوگر=اویغور، نگارنده) بودند که جز از ترکان بشمار می آمدند.»

به نظر نگارنده، ریشهٔ زبان اوگر یا اویغور همان زبان aset یا آستیان است که از اعقاب آلانها بودند.

دائرة المعارف فارسی، به سر پرستی غلامحسین مصاحب در صفحه ۳۰۶ می نویسد:

اوگری یکی از زبانهای فینو— اویغوری است.

دائرةالمعارف مذکور در صفحه ۱۱٦٦ جدول زبان ها، مقابل لهجه فینو— اویغوری می نویسد، «استیاک».

استیاک یا اُستیک همان زبان قدیم سیت ها وسرمت ها بوده است.

در امپراطوری تورکیوت ها، اوغوزها (دوقوز اوغوز=نه اوغوز) قسمت مهم جامعهٔ ترک[1] و همچنین قسمت اعظم لشکریان ایستمی خان، یعنی خاقان دولت غربی تورکیوت ها را تشکیل می دادند (اون اوک). بنظر می رسد اوغوزهایی که در سدهٔ دهم میلادی در سواحل رود سیحون زندگی می‌کردند، اعقاب اوغوزهای اخیر باشند.

اولین نشانه های استقرار ترکان در ایران (آذربایجان)، در عصر انوشیروان پدیدار گشت. در زمان انوشیروان عده‌ای از اقوام ترک در آذربایجان اسکان داده شدند (طبری یادداشتهای انوشیروان)[2]. گروهی از این ترکان (ده هزار خانوار) از بقایای ارتش ایستمی خان بودند که از ساسانیان شکست خورده بودند.

«در سال ٦٣٠ میلادی، شاخه شرقی به دست چین افتاد و بعدها قسمت غربی نیز تابع چین شد... در سال ٦٨٠ میلادی با قیام قوتلوق که از احفاد بومن بود ترکان دوباره استقلال خود را بازیافتند و به پاس این قهرمانی به او لقب ایلتیریش (جمع کننده ملت) داده شد. در سال ٦٩١ میلادی قوتلوق درگذشت و به جای او برادرش قاپقان تا سال ٧١٦ حکومت کرد. قاپقان به نشانه سپاسگزاری از برادرش آیده اونگین (مقبره تاریخی) ساخت... در زمان اوقیطایهای شرق و قرقیزهای ینی سئی و اویغور تابع اوشدند و حکومت او تا قلب آسیای میانه پیشروی کرد.بعد از مرگ قاپقان دو فرزند قوتلوق به نامهای بیلگه خاقان و کول‌تگین حکومت کردند... سنگ قبر کول‌تگین بوسیله برادرش بیلگه خاقان ساخته شد و بیانگر قدرشناسی او در برابر خدمات برادرش بود... کتیبه یا سنگ قبر بیلگه خاقان در سال ٧٣٥ میلادی، یعنی یک سال بعد از مرگ او، بوسیلهٔ پسرش ساخته شد...»[3]

کتیبه های فوق الذکر را کتیبه های اورخون می نامند که نزدیک دشت اورخون در جنوب دریاچه بایکال پیدا شده‌اند.

اشاره به توران زمین در سنگ نبشته های ترکان عهد باستان.

«سنگ نبشته های ینی ــ سئی که نزدیک رود ینی سئی پیدا شده متعلق به دو قرن قبل از سنگ نوشته های اورخون، و مربوط به سنگ قبرهای ترکان قرقیز[4] است... و از دو

(١) دکتر جواد هیئت، همان کتاب، صفحات ١١٣ و ١١٤.

(٢) همان کتاب، صفحات ١٦٩ و ١٧٠.

(٣) همان کتاب، ص ٣٤.

(٤) همان کتاب، ص ٣٣٩:

قسمت تشکیل شده است:

۱ــ سنگ نوشته های ایالت آباکان.

۲ــ سنگ نوشته های ایالت تووا

دریکی از سنگ نوشته های ینی سئی که مربوط به خان اوغوز است و در کنار رود بارلیق (وارلیق) که به رود کم می ریزد پیدا شده، چنین آمده است:

. . . . .

. . . . .

۲) اوزییگن آلپ توران از ایل شش اوغوز در ۱۳ سالگی جدا شدم.» (۱) ملاحظه می شود که کتیبه ینی سئی به صراحت به چند نکته بسیار مهم اشاره دارد:

نکتهٔ اول ــ آلپ در زبان ترکی به معنی قهرمان است. آلپ توران یعنی قهرمان توران. «سرزمین توران» در این دوران دقیقاً در محلی نزدیک مینوسینسک و پازیرک قرار دارد که زمانی پایگاه سیت ها (تورانیان) بوده است.

نکتهٔ دوم ــ این کتیبه از استقرار ایل شش اوغوز در سرزمین توران حکایت دارد، و ایل شش اوغوز براساس افسانهٔ اغوزها در کتاب بزرگ «جامع التواریخ رشیدی» شش فرزند اوغوزخان بوده اند که از تبار آنها ۲۲ یا ۲٤ قبیلهٔ اوغوز پدیدار شده است.

«یکی از مهمترین آثار مکتوب ترکی اویغوری و همچنین داستانهای قدیمی ترکان داستان اوغوزخان (اوغوزخان داستانی) است که به نثر و نظم نوشته شده است. متن داستان به لهجه ترکی کاشغری نیز نزدیک است. قهرمان تاریخی این داستان مته خان خاقان هون است که در قرن دوم قبل از میلاد خاقان دولت هون بوده و بر قسمت مهمی از چین هم فرمانروایی می‌کرده است. این داستان از قرن دوم قبل از میلاد ساخته شده و دهان به دهان گشته و سینه به سینه حفظ شده و در قرن ۱۳ با خط اویغوری نوشته شده است. (۲)

از مکتوب فوق چنین استنباط می شود که اوغوزخان جز از مغولان وازنژاد هون ها بوده که

«قرقیز بمعنی آدم قرمز، اوغوز قرمز (قیرغواوغوز)... اغلب قیرقیزها دارای موی زرد وچشمان آبی هستند.»

همچنین در این باره به Cahen همان کتاب، ص ۲ مراجعه کنید که می نویسد: «... از توصیفاتی که معاصرین درباره یکی از قبایل اوغوز یعنی «قرقیز»ها که امروز بدون شک ترک زبان هستند، می دهند، چنین بر می آید که اقوام قرقیز بیشتر به قبایل آریایی سیت ها (سکاها) تعلق داشته اند...»

(۱) همان کتاب، ص ۳۵.

(۲) دکتر جواد هیئت، همان کتاب، ص ٦۹.

شاخه‌هایی از قبایل یوئه‌ـچی Yüeh-Chih محسوب می شدند. محل استقرار اوغوزخان به طبیعت حال باید در سرزمین توران و در کنار ایل شش اوغوز بوده باشد ـــ همان اوغوزانی که گفته شد «احتمالاً اوغوزان قرن دهم میلادی در کرانه‌های رود سیحون از اولاد آنها بوده‌اند.»

توسعهٔ ادبیات ترکی، در آسیای داخلی و از سدهٔ نهم میلادی آغاز گردید. امپراتوری ترک اویغوری در سال ۸٤۰ میلادی در مغولستان به توسط قرقیزها از هم فرو پاشید و اقوام اویغور به حوضهٔ تاریم کوچ کردند و تحت تأثیر ادیان مانوی و بودایی که ضمناً ازغنای ادبی چشم‌گیری برخوردار بودند، قرار گرفتند. بدینسان، ادبیات ترکی اویغوری متأثر از خط سغدی پا گرفت. [1] مرحوم عباس اقبال در کتاب «تاریخ مغول» می نویسد:



عکس مجسمهٔ کول‌تیکین که در سال ۱۹۵۸ در شمال مغولستان پیدا شده و نمونه ای از قیافهٔ ترکان *هم را نشان می دهد.

(تورک دیناسی ال کتابی. از موزهٔ اولان باطور مغولستان)*

*ـ دکتر جواد هیئت، همان کتاب، ص ٤۳.

(۱) بریتانیکا، شمارهٔ ۱، سال ۱۹۸٤، ص ٦۳۸.

«... در نیمه قرن دوم جماعتی از ایشان (اویغورها، نگارنده) بحدود ترکستان هجرت کردند و در حوضه نهر تاریم و نواحی پرآب و خرم آن قرار گرفتند و آن نواحی را از دست تخارها که قومی آریایی نژاد بودند و تمدن و زبان مخصوص داشتند گرفتند... — از آثاری که این اواخر در شهرهای مختلف گبی و ترکستان شرقی مخصوصاً در تورفان بدست آمده ثابت شده است که تمدن قوم اویغور به کلی تمدن آریائی است و چندان اثری ازتمدن چینی ها در آن مشهود نیست مخصوصاً وضع لباس و نقاشی و غیره از ایرانیها مقتبس است و همین نکته می فهماند که ارتباط اویغورها با همسایگان آریایی نژاد مغرب ممالکشان بیشتر بوده است تا با چینی ها. امر دیگری که نفوذ تمدن ایرانی را درمیان قوم اویغور شدت داده معتقد شدن جماعتی ازایشان بوده است به مذهب مانی.» (۱)

رنه، گروسه در «امپراطوری صحرانوردان» می نویسد: خاقان اویغور بنام تنگ — لی —مشو یو در سال ۷٦۲ میلادی «شهر لو یانگ» را از مهتمردین پس گرفت. «سلسلهٔ «تانگ» را از زوال نجات داد.» (۲) توقف طولانی خاقان اویغور (که با القاب مختلف از قبیل الغ بیلیگ و آلپ و غیره در کتیبهٔ قرابلقاسون مربوط به سنهٔ ۸۲۰م. از او نام برده شده است) در شهر «لویانگ» منجر به روی آوردن خاقان به مذهب مانی گردید و بالاخره مذهب مانوی را مذهب رسمی دولت اویغوری اعلام نمود و «یکی از پیشوایان روحانی مانوی یکنفر موچو (تحریف شدهٔ چینی لغت مغک بزبان سغدی و مغ به پهلوی) بعنوان رئیس جدید مذهب رسمی دولتی منصوب گردید.» (۳) «مواعظ و حکم مانویت با عوامل فلسفی مسیحی و مزدائی و عامل هنری ایرانی سبب گردید که اویغوری ها را سریعاً بمرحلهٔ تمدن برساند. (٤)

مینیاتورهای ایرانی کشف شده جملگی موید این نکته اند که: در تورفان که از متصرفات اویغورها بود، چندین گروه مانوی فعالیت داشتند. در این مینیاتورها خان های اویغوری در کنار زاهدان مانوی که جملگی جامه ی سفید در بر دارند، به تصویر کشیده شده اند. «بلی از ایران است که دعاة و وعاظ مانوی نه فقط کیش مانوی بلکه هنر صورتگری

---

(۱) عباس اقبال، **تاریخ مغول**، جلد اول، چاپ دوم، مؤسسهٔ چاپ وانتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳٤۱، ص۱٦ و بعد از آن.

(۲) رنه گروسه، همان کتاب، ص ۲۱۷.

(۳) همان کتاب، صفحات ۲۱۸—۲۱۷.

(٤) همان کتاب، ص ۲۱۹.

و نقاشی مخصوص مینیاتور را بخارج بردند و بحق و صواب آنرا وسیله ای عالی برای تبلیغ و ترویج مذهب مانی تشخیص دادند.»[۱]

رنه گروسه می افزاید: «... استقرار اویغوری ها در سرزمین تورفان و کوچا که این کشورهای هند و اروپائی را بالملازمه ترکی نمود یکمرتبه صورت نگرفته بلکه بتدریج و با سیر مراحل واقع شده باشد. اختلاط و امتزاج اویغورها با اهالی بومی و اصلی آن ممالک باعث گردید که مردم آن سامان دارای دو زبان گردند. ...در موازات لهجهٔ ترکی اهالی اویغوریه مدتها دارای زبان دیگری نیز بودند که با آن بین هم گفت و شنود می‌کردند.»[۲]

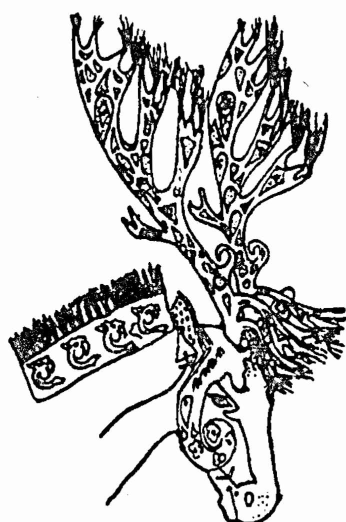
اتحادیهٔ ترکان اویغور از قبایل مختلفی بوجود آمده بود. مارکوارت خاورشناس معروف بر این نظر است که اویغورها با توقوز— اوغوزها اتحادیه‌ی واحدی را تشکیل می داده اند. از مورخین اسلامی، «مسعودی و گردیزی و یاقوت می‌گویند که «توقوز— اوغوزها» چندی مانوی مذهب بودند»[۳]، اما بارتولد، مورخ روسی، معتقد است که باید بین توقوز— اوغوزها و اویغورها فرق نهاد. وی می‌گوید توقوز— اوغوزها با تورکیوت ها یکی بوده اند.

---

(۱) همان کتاب، ص ۲۲۰.

(۲) همان کتاب، ص ۲۲۳.

(۳) همان کتاب، پانوشتهٔ ۱ صفحهٔ ۲۰۵.



فصل دوم

تاریخ اقوام ایرانی زبان آسیای مرکزی در سده‌های باستان

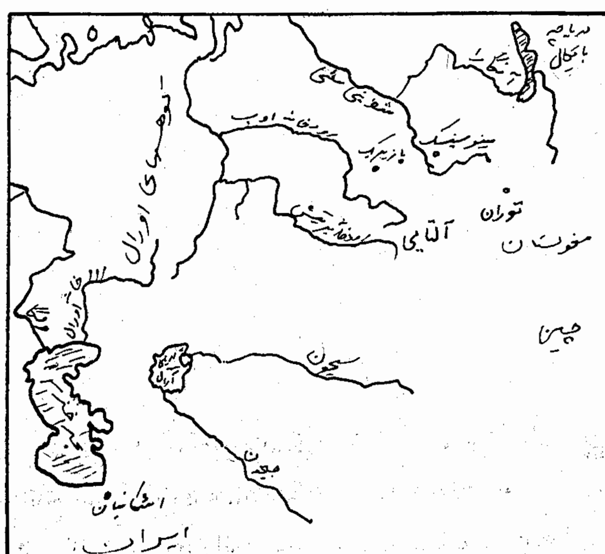
حقایق تاریخی دربارهٔ اقوام اسکیت و سرمت و اقوام یوئه—چی

دربارهٔ تاریخ اقوام اسکیت (Scythians) یا ساکا (Sakas) و اقوام سارمات(سرمت) (Sarmates) پژوهش‌هائی به‌توسط دائرةالمعارف بریتانیکا بعمل آمده است که حقایق تاریخی بیشتری از آداب و سنن این اقوام را که ما در کتاب حاضر آنها را تورانیان می خوانیم آشکار می سازد. با پدیدار شدن این اقوام در سده‌های قبل از میلاد، تناسب نیروها در آسیای میانه، ایران عصر مادها و آسیای مقدم دگرگون گردید. زمین زیر سم ستوران فرزندان صحرا بلرزه درآمد و تاریخ تورانیان پای گرفت:

ساکاها یا سکاها، و به تعبیر یونانیان سیت‌ها، اقوامی بودند که در طول سده‌های هشتم و هفتم قبل از میلاد از آسیای مرکزی به طرف استپهای جنوب روسیه به حرکت درآمدند و موفق به تشکیل امپراتوریی گردیدند که در سدهٔ چهارم قبل از میلاد، به تدریج و به توسط اقوام بیابانگرد دیگری از نژاد ایرانی به نام سارمات‌ها مضمحل شدند.

اطلاعاتی که از این قوم ایرانی نژاد تا سدهٔ بیستم در دسترس بود، اغلب مبتنی بر تاریخ هرودوت، مورخ یونانی، بود. هرودوت اطلاعات خود را در دیداری از شهر باستانی یونانی اولبیا Olbia (که در سال ٦٤٥ پیش از میلاد بر پا شده بود)، بدست آورده و در کتاب چهارم تاریخ خود به آنها اشاره کرده است.

اطلاعاتی که تاریخ از سکاها به دست می دهد، فقط مربوط به سیت‌های استپهای جنوب روسیه می شود، اما در عصر حاضر به واسطهٔ کار و کوشش باستانشناسان و محققان شوروی در سیبری اطلاعاتی دربارهٔ این اقوام به دست آمده است که نه تنها سیت‌های جنوب روسیه بلکه سیت‌ها یا سکاهای باقیمانده از آن اقوام عظیم صحراگرد آسیای مرکزی را نیز شامل می‌شود. به واسطهٔ کاوشهای علمی که در منطقهٔ پازیریک Pazyryk در



شمائی ازآسیای مرکزی وآسیای میانه.

آلتایی انجام گرفته اند، ثابت شده است که فرهنگ، هنر و شیوهٔ زندگی قبایلی که در سیبری غربی و آلتایی بسر می برده اند، با قبایلی که به استپهای جنوب روسیه و ایران مهاجرت کرده بودند، دقیقاً همه از یک خانواده‌ی ایرانی الاصل سرچشمه می‌گرفته است. زبان این قبایل از لهجه‌ی ایرانی و ختنی یا زبان ایرانی میانه بوده که از سوی قبایل سکا در ترکستان چین نیز صحبت می شده است(۱). گریازنف Gryaznov و رُدنکو Rudenko ثابت کرده اند که این اقوام دارای یک زبان مشترک بین القبایل بوده اند(۲). دانشمندان، تمرکز قبایل سکا و وابستگان آنها در سدهٔ نهم قبل از میلاد را در قسمت شرق آلتایی می دانند.

سکاها، در مجاورت اتحادیه عشایر ترک هسیونگ —نو بسر می بردند. این عشایر آن گونه که تاریخ چین باستان حکایت دارد، همواره شمال سرزمین آفتاب تابان را مورد تاخت و تاز قرار می داده اند. از اینرو، فرماندهٔ چینی، هسوان ونگ Hsüan—Wang (۷۸۱— ۸۲۷ق‌م)، مصمم شد که با اعزام ستونی از لشکریان چینی قوای هسیونگ — نوها را که در مرزهای غربی آن کشور به تاخت و تاز پرداخته بودند، گوشمالی دهد. حملهٔ قوای چین به هسیونگ—نوها موجبات هیجان و بی قراری قبایل سکا را فراهم آورد.

---

(۱) بریتانیکا، فهرست VIII، سال ۱۹۸٤، ص۸۰۰.

(۲) همان کتاب، شمارهٔ ١٦، ص٤٣٨.

عقب‌نشینی قوای عشایر هسیونگ — نو باعث شد که همسایهٔ بلاواسطهٔ آنها، یعنی سکاها، به حرکت درآیند و به قبایل همجوار خودی، مانند ماسازت‌ها که تا آن زمان حتی در مرغزارهای شمالی آمودریا سکنی داشتند، فشار آورند. خشکسالی های پی در پی و ضرورت دستیابی به چراگاههای سبزتر موجب شد که سکاها به جای ایستادن و جنگیدن با هسیونگ—نوها به مهاجرت به سوی سرزمینهای غرب دست بزنند. تحرک سواره نظام سکا و قابلیت هنر سوارکاری، از آنها نیرویی مهاجم و برتر پدید آورد. در نتیجه، بر اقوام کیمری یا سیمری Cemmerians که خود عشایر صحراگرد دیگری از خانوادهٔ ایرانی بودند، غلبه یافتند. بعضی از دستجات سواره نظام سکاها، اقوام کیمری را تا ارمنستان تعقیب کردند، و دسته هایی دیگر از طریق گردنهٔ دربند[1] به دریاچهٔ ارومیه دست یافتند. این وقایع همزمان بود با عصر پادشاهی سارگون در آشور (۷۰۵— ۷۲۲ ق.م).

در طول مدت ۳۰ سال جنگ، سکاها، اقوام کیمری را تا نزدیک مرزهای آشور تعقیب کردند. ابتدا با پادشاه آشور[2] قرارداد عدم تعرض بستند، اما خیلی زود معاهدهٔ خود رانادیده

---

(۱) پروکوپیوس، **جنگهای ایران و روم**، ترجمهٔ محمد سعیدی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۵، ص ۴۹: «در خارج از حدود ایبری معبر تنگ و باریکی وجود دارد... و انتهای آن به محلی اتصال می‌گردد که صخره‌های بلند آنرا احاطه کرده و عبور از میان آن محال است زیرا...دست طبیعت آنرا مانند بناهای انسانی احداث کرده است و به همین جهت هم از قدیم الایام به نام **(دروازه خزر)** موسوم شده است... اسکندر کبیر چون به اهمیت معبر مذکور پی برده بود، دروازه‌های محکمی در آنجا احداث نمود...»

دائرة المعارف فارسی (مصاحب) دربارهٔ گردنهٔ دربند تحت عنوان «دربند» می نویسد: روسی (derbent)... در ایام باستانی تنگهٔ خزر یا **دروازهٔ خزر** نام داشته، گردنه دربند از ایام باستانی و هم در دوره اسلامی برای دفاع از حملات مهاجمین شمالی اهمیت بسیار داشته است. پس از تجدید بنا بدست قباد اول ساسانی و خسرو انوشیروان (قرن ٦ میلادی) دربند نام گرفت...

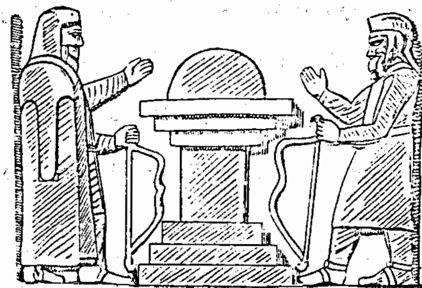
دائرة المعارف فارسی از این معبر تحت عنوان **دروازهٔ خزر** چنین می نویسد: گذرگاه عمده سرزمین ماد به سرزمینهای پارت... دره‌ای عمیق بود، معذلک فقط یک ارابه جنگی می توانست از آن بگذرد. ایرانیها در تنگترین قسمت آن دروازه های آهنین نصب کرده و پاسبانان بر آن گماشته بودند. داریوش هخامنشی، پس از شکست از اسکندر مقدونی، حرمخانه‌ی خود را با خزاین و نفایس سلطنتی باینجا فرستاد. اسکندر از آن عبور کرد...

به دربند یا دروازهٔ خزر در قرآن مجید سورهٔ کهف (آیات ۱۰۲—۸۳) بنام سد ذوالقرنین اشاره شده است. استاد علامهٔ سید محمد حسین طباطبایی در تفسیر المیزان جلد ۱۳ از صفحهٔ ٦۳۹ الی ٦٦۵ شرحی مبسوط در این باره نوشته است.

(۲) نام پادشاه آشور Esarhaddon (٦٦۹ — ٦۸۰ق م) بوده است.

گرفتند و مجدداً به تعقیب کیمریها پرداختند تا آنکه آن قوم درحدود لیدیه و فریقیه بکلی نابود شدند.

این پیروزیها به رهبر سکاها به نام «پارتاتوا» Partatua و پسرش «مادیس» Madyes فرصت داد که به ایران غربی چنگ اندازد و بساط تخت پوست خود را تا هالیس یا قزل ایرماق پهن کند و پایتخت را در سقز Saqqez — که مأخوذ از واژهٔ سکا است — بنا نهند. در جنگهای بعدی، این اقوام حتی تا مرزهای کشور مصر پیش تاختند.[۱] اقوام آریایی ماد که در این زمان بر ایران حکم می راندند و تحمل حضور قدرتی بیگانه را در خاک خود نداشتند، با تمهید، **سران این قبایل را به قتل رساندند و افراد آنها را از خاک ایران بیرون**



نقش برجسته برمقبرهٔ صخرهٔ «قزقاپان». رسم گرته‌وار. شکل راست قربانی دهنده محتملاً کیاکسار (هوخشتره) است.(۲).



مادیها (سمت چپ) درپیکار با اسکیتها (سمت راست). از روی تصویر مهر استوانهٔ قرن ۵—۶ ق.م.(۳)

(۱) در دوران Psamtik (۶۱۰—۶۶۳ ق.م)

(۲) ا.م. دیاکونوف، همان کتاب، ص ۲۹۴.

(۳) همان کتاب، ص ۲۶۵.

راندند[۱]. بخشی از این اقوام فراری سرانجام در میان دریای خزر و آرال به قبایل داهی Dahae (گروهی دیگر از ایرانیان صحراگرد) پیوستند که چند قرن بعد، بنام پارتها یا اشکانیان سرنوشت ایران را در دست گرفتند. دسته ای دیگر از سکاها در استپهای جنوب روسیه باقی ماندند[۲] که به نام سیت‌های رویال معروف شدند و به ثروت و قدرت دست یافتند و تا مجارستان و اطریش شرقی پیش راندند. در فاصلهٔ سدهٔ چهارم قبل از میلاد تا سدهٔ دوم بعد از میلاد، سیت‌ها به تدریج مقهور جانشینان خود یعنی سرمت‌ها گردیدند.

هنر و صنعت و آداب و رسوم

آثار بجای مانده از سیت‌های رویال که به دست باستانشناسان کشف و مطالعه شده، بسیاری از آداب و رسوم این اقوام را فاش می سازد: ارتش آنها یکسره از آزاد مردان قبیله تشکیل می شده است که بدون مزد، و تنها در ازای غذا و لباس در ارتش خدمت می‌کردند. جنگجویان سلحشور طبق سنت‌های جنگی قبایل آلتایی، از کاسه سر دشمنان خود جام می ساختند. چندین جام از این نوع که با ظرافت طلاکاری شده، در چند قبر کشف شده است. کلاه خود جنگجویان از جنس مفرغ و سپر آنها دایره شکل و از چرم، چوب یا آهن بود. مرکز سپر با طلا به طرحی از یک جانور زینت می یافت. بعضی دیگر از قبایل از سپر گوشه دار یا چهارگوش استفاده می‌کردند. سوارکاران با کمانهای «مضاعف قوسی» از روی شانهٔ چپ اسب تیراندازی می‌کردند. پیکان کمانها، برحسب زمان ساخت از استخوان، مفرغ یا آهن بود، و تیردان یا گوری‌تس Gorytos از سمت چپ کمربند آویخته می شد. شمشیرهای نوع ایرانی که به شکل قلب یا زاویه دار ساخته می شدند، اغلب منقوش و برحسب زمان ساخت، دارای تیغه‌ای از جنس مفرغ یا آهن بودند. خنجر تیز به اشکال

---

(۱) هووخشتره پادشاه ماد مبادرت به این عمل کرد.

(۲) مشیرالدوله پیرنیا، **تاریخ ایران باستان**، (جلد یک، سازمان کتابهای جیبی، چاپ سوم:) «... در توریه سکاها را ماجوج نامیده و از اعقاب یافث بن نوح دانسته‌اند... سارماتها و سکنه سکائیه قدیم، یعنی فلاحین سکایی، آریایی بوده‌اند، ولی سکاهای پادشاهی که بعدتر به این سرزمین آمده و بر سکایه قدیم مسلط شده‌اند، از نژاد تورانی آلتایی بشمار می آیند. بقراط راجع به سکاها می‌گوید، که اینها بجز خودشان به مردمی شباهت ندارند، رنگ پوستشان زرد و تنشان ثمین است و چون ریش ندارند مردانشان شبیه زنان‌اند... اینان دشمنان یونانیها بودند...».

لازم به توضیح است که بقراط، طبیب یونانی و پدر طب، در حدود ۴۴۰ — ۳۷۰ قبل از میلاد در یونان می زیسته است. (نگارنده).

مختلف و گاه مانند خنجر چینی که دارای قوس و انحناء بود، ساخته می شد.

هر فرد سکایی حداقل یک اسب اخته برای سواری در اختیار داشت، و بهترین نژاد اسبان را نژاد فَرغانه تشکیل می داد، اما اغلب اسبها، از نژاد مغولی بودند. سیت ها، بیشتر اوقات خود را در تربیت و نگهداری اسب یا تزیین یراقهای اسب می‌گذراندند. هر چند این اقوام با رکاب آهنین آشنایی نداشتند، اما به نظر می رسد که پاهای خود را در نوعی رکاب چرمی نگه می داشتند. زنان و کودکان در ارابه های مسقف مسافرت می‌کردند. این ارابه ها دارای چرخهای یکپارچه بودند و بوسیلهٔ قاطر یا دو گاو نر کشیده می شدند.

منطقهٔ «پازیریک» در آلتایی گنجینه ای از آثار دست نخورده و یخ زده، از متعلقات سکاها است. لباسهای برش دار با طرحهای یراق دوزی، و حتی جسد مردی با خالکوبیهایی به شکل حیوانات موهوم یافت شده است. نمد و قالیچه های پشم بافت ایرانی از سدهٔ پنجم قبل از میلاد به یادگار مانده است. تشکها و بالشتهای نمدی، میزهای چوبی کنده کاری شده با پایه های منحنی قابل تفکیک در اندازه های مختلف در مقابر سیت ها یافت شده است.

سکاها به طور کلی اقوامی شکارچی و ماهیگیر بودند، و اگر در جایی مستقر می شدند، برزگرانی قابل به شمار می رفتند. آنها فاقد خط بودند،و در معاملات خود، تا مدتها پس از استقرار، از مسکوکات استفاده نمی‌کردند. اما علایمی از معاملات تجاری و پایاپای آنها با یونانیها در دسترس است: مثلاً پوست را در مقابل متاع سرامیک عرضه می‌کردند. سکاها هر چند که عناصر طبیعت را مورد ستایش قرار می دادند، اما آنچنان پای بند دین نبودند که از این رهگذر برای خود معابدی بنا کنند. خدایان آنها عبارت بودند از: خدای آتش و حیوانات، زئوس یا خدای آسمان، خدای زمین، خدای آفتاب، خدای ماه، خدای آب و در زمان جنگ، خدایان جنگ. دراین اقوام طبقهٔ خاصی با عنوان روحانی گزارش نشده است، اما طبقاتی از جادوگران و ساحران وجود داشتند که مانند زنان لباس می پوشیدند.

سکاها به قبور اجداد خود احترام می‌گذاشتند، اما متحمل کار و مخارج زیاد برای ساختن مقبره نمی‌شدند، بلکه این قبور گاه با هزینهٔ سنگین جان انسانها و حیوانات بر پا می شدند. در منطقهٔ آلتایی، دفن مردگان فقط در هفته های پائیز و بهار انجام می‌گرفت، و بدینجهت، مومیایی کردن میت از واجبات به شمار می رفت. عزاداران در مراسم عزاداری، موی خود را به نشانهٔ تأثر و اندوه می چیدند، شیون سر می دادند، لباسهای خود را به تن پاره پاره می‌کردند، و در پایان، میت را به مدت چهل روز در زمینهایی که متعلق به او بود،

می‌گرداندند و اگر فاقد زمین بود، جسد را به نزد اقوام و دوستانش می بردند. در روز چهلم، مراسم خاک‌سپاری انجام می‌گرفت و در همانروز یکی از چند همسر و یکی از خدمه و چند اسب او را نیز می‌کشتند و در قبرهای جداگانه به خاک می سپردند. جنازه با بهترین لباس و جواهرات شخصی و اسباب و ادوات جنگی و وسایل ضروری، برای حیات دیگر، به خاک سپرده می شد. همچنین اسب‌ها با بهترین یراق مدفون می شدند. در پازیریک قبوری متعلق به این اسبان کشف شده که با بهترین یراق وماسکهایی از چرم و تزئینات طلایی بامیت دفن شده‌اند.

طبق گفتهٔ هرودوت در اولین سالگرد مرگ رئیس قبیله، تعداد پنجاه نفر از محافظین سابق او را پس از کشتن، بر روی جسد اسبهایشان استوار می‌کردند و دایره‌وار در مقبرهٔ رئیس قبیله به خاک می سپردند، تا این محافظین وفادار! از قبر رئیس خود محافظت کنند و از کشف محل قبر جلوگیری نمایند.

صنایع هنری عصر سیت‌ها، در تجسم حیوانات و ساخت اشیاء به بهترین نحو ممکن صورت گرفته است، و هر چند که پاره‌ای‌از اشیاء، از نقوش هندسی برخوردارند، می توان گفت که به عنوان معجزه یا سمبل بکار می رفته اند. بهرحال این دوره از هنر سیت‌ها متعلق به عصر «هنر جانوری» است. صحنه های نبرد جانوران و پیکر تنهای حیوان و گاه جانوری موهوم و خیالی و نقوشی از این نوع فراوان به چشم می خورد. این اشیاء چون به عشایری تعلق داشتند که دائماً در حرکت بودند، لذا از نظر اندازه در قطعات کوچک ساخته می شدند.

در مجارستان و آلمان شرقی بقایایی از قبور سیت‌ها کشف شده که حاوی پیکره‌های طلایی ماهی و غیره بوده‌اند.

سارمات‌ها (سرمت‌ها)

برخی از محققان، «سلم» پسر فریدون را که گاه در اشعار فردوسی به نام او اشاره شده، مأخوذ از قوم سرمت دانسته‌اند.

در مورد اقوام سارمات، فرهنگ دهخدا می نویسد: «قبایل مختلف چادرنشینی بودند که در سرزمینی بنام سارماتیه[1] می زیستند. هرودوت و هیپوکرات از مورخان قدیم تاریخ آنان

---

(۱) «ناحیه وسیعی از اروپای شرقی که در قدیم مسکن قوم سارمات بود. بعقیده هرودوت از روددون بسوی مشرق سارماتها سکنی دارند. ولی از قرن دوم میلادی به بعد جغرافی نویسان بجای سکائیه لفظ سارماتیه را استعمال می‌کنند»

«از فرهنگ دهخدا»

را از قرن پنجم قبل از میلاد می دانند. قومی بودند کوتاه قد و فربه و سیاه چرده و با خلق و خوئی ملایم. در لشکرکشی داریوش بزرگ به سرزمین سکاها سال ٥١٤ قبل از میلاد سارماتها با سکاها ضد داریوش اتحاد کردند و بعد با مهرداد اشکانی متحد گردیدند... یکی از تیره های آنان بنام رکسلان و دیگری پازیگ نام دارند... مشیرالدوله در ایران باستان گوید: ظن قوی این است که سارماتها و سکنه سکائیه قدیم یعنی، کشاورزان سکائی آریائی بوده اند...» سارمات ها در بریتانیکا چنین توصیف شده اند:

«سارماتها اقوامی بودند که در طول سدهٔ چهارم قبل از میلاد الی سدهٔ چهارم بعد از میلاد قسمت اعظم جنوب روسیه اروپایی را اشغال و به ماوراء بالکان شرقی نیز نفوذ کردند.

تا اوایل قرن بیستم آگاهی های چندانی از این اقوام در دست نبود. اما با کشفیات باستانشناسان دولت جماهیر شوروی در سال ١٩٢٠، اطلاعات مبسوطی از این اقوام بدست آمد. اطلاعات اولیه در بارهٔ سارمات ها یا سورومات ها بر مبنای اظهارات هرودوت و دیگر مورخین یونانی پایه‌گزاری شده بود. سارمات ها، مانند سکاها، عشایری چادرنشین و سوارکارانی متبحر بودند که در زمان جنگ، سلحشورانی مهیب به شمار می رفتند. این اقوام دارای طبعی سیاست پیشه بودند و مجریانی مسلط بر امور خوانده می شدند، به طوری که پس از فتح استپهای یوراشیا توانستند به خوبی خواسته های سیاسی خود را بر منطقه ای که اکنون جنوب روسیه اروپایی خوانده می شود، تحمیل کنند، آنها توانستند قبایل متعددی را به سرعت به خود وابسته سازند یا با خود متحد نمایند، و این قبایل گِرد هستهٔ اصلی سرمتها حلقه زدند که به عنوان مثال، می توان از قبایل آلانی Alani و رکسلانی Roxolani نام برد.

مقاطع تاریخی اقوام سرمت

تاریخ قومی چنین می نمایاند که آنها اقوامی مهاجر بوده اند که از آسیای مرکزی به قصد تسخیر و فتح سرزمین سکاها به طرف افق غرب به راه افتاده بودند. «دیودوروس سیکولوس» Dio Dorus Siculus (کتاب دوم ٤٣٢) چنین توصیف کرده که این اقوام از میان اجتماعات سکاها سربلند نموده و قیام کرده اند — اما این مطلب درست نیست. تاریخ سرمتها را می توان به چهار دوره‌ی مشخص تقسیم کرد:

١— دوره‌ای که از سدهٔ ششم تا سدهٔ چهارم قبل از میلاد ادامه می یابد. در این دوره، آنها از آسیای مرکزی به مناطق غربی تر و تپه ماهورهای اورال نفوذ کردند. در پایان این دوره، روکسلانها به طرف رودخانه ولگا فشار آوردند و آلانها در درهٔ قوبان مستقر شدند. سارمات ها به آرامی قدم در استپهای فوق نهادند و در سدهٔ پنجم قبل از میلاد از صاحبان

بلامنازع استپهای ممتد بین اورال و رودخانهٔ دون Don گردیدند. این فتوحات به سرمتها جسارت بیشتری بخشید و موجب شد که در سدهٔ چهارم به سیت‌ها فشار بیاورند. این زمان مصادف است با عصر تضعیف قدرت سکاها که ممکن است با مرگ رهبر آنان، آتیس Ateas بی ارتباط نباشد.

۲ــ دورهٔ دوم، از سدهٔ چهارم تا سدهٔ دوم قبل از میلاد به طول انجامید و به دورهٔ پروخوروف Prokhorov معروف است. در این دوره، سرمت‌ها به تدریج بر سکاها غلبه یافتند و فرمانروای قسمت اعظم جنوب روسیه شدند. در این دوره، قبایل روکسلانی با هم‌پیمانی سارمات‌ها از طرف جنوب به سیت‌ها حمله‌ور گردیدند. در پایان این دوره، هنگامی که سرمت‌ها بر سیت‌های رویال تفوق جستند، روکسالانها تغییر جهت دادند و با سیت‌ها در حمله به شهرهای کرانهٔ دریای سیاه هم‌پیمان گردیدند.

۳ــ در دورهٔ سوم، از سدهٔ اول قبل از میلاد تا سدهٔ اول بعد از میلاد، سارمات‌ها بر تمامی قبایل سیت، بجز سیتهای کریمه، فایق آمدند و حمله به شهرهای یونانی کرانه‌های دریای سیاه را پایان دادند. این سارمات‌ها سپس به بلغارستان سفلی هجوم بردند و در پایان، با اتحاد با سایر قبایل ژرمانیک به روم غربی حمله‌ور شدند که این حملات از سوی ژنرال رومی، پلا تیوس سیلوانوس Plautius Silvanus دفع شد. (۶۳ ــ ۶۲ بعد از میلاد).

۴ــ در دورهٔ چهارم، بین سدهٔ دوم و چهارم بعد از میلاد، سارمات‌ها و قبایل متحد آنها، یعنی ژرمنها، وارد رومانی شدند و به کرانه‌های سفلای دانوب حمله کردند. اما در سدهٔ سوم میلادی، قبایل گوتیک Gothic به حملات آنها خاتمه دادند و بالاخره آنها را به زیر سلطه‌ی خود کشیدند.

هر چند سارمات‌ها و سکاها دارای سنتها و آداب اجتماعی یکسانی بودند که خاص اصالت نواحی آسیای مرکزی به شمار می رفت، اما چند خصیصه و اختلاف اساسی میان آنان مشاهده می شد. مثلاً سیت ها الوهیت و خدایی طبیعت را می پرستیدند، اما سرمت‌ها آتش‌پرست بودند و اسبهای خود را قربانی خدایان می‌کردند. زنهای ساکایی در حالتی نیمه انزوا به سر می بردند، اما از زنهای دوره‌های حداقل اولیهٔ سرمتها انتظار می رفت که در جنگها شرکت کنند و دشمن را از پا درآورند. داستانهای یونانی دربارهٔ زنان آمازون که هرودوت نیز به آنها اشاره دارد، ممکن است مربوط به تاریخ اولیهٔ این اقوام باشد، چه جسد بسیاری از این زنان با سلاحشان در قبور مختلف کشف شده است. شاید قدرت تهاجم این اقوام و تشکیل اولین سواره نظام سنگین اسلحه مردان مربوط به دوره‌ای باشد که احیاناً آنها

موفق به اختراع رکاب اسب گردیدند.

سرمت ها صنعتگرانی بسیار ماهر بودند، اما شاید از نظر خلاقیت از هنر و صنعت سیتی ضعیف‌تر بودند. همچنین می توان آنها را آهنگرانی خوب توصیف کرد. سرمت ها نیز مانند سیت ها می توانستند به معاملات پایاپای خود با یونانیها در مورد پوست غلات، عسل و ماهی به توافق برسند. سارمات ها برخلاف سیتها کمانداران خوبی نبودند، اما در عوض سوارانی صاحب نیزه با شمشیرهایی نوک تیز به شمار می رفتند. این اقوام در پایان دوران حیات قومی خود، در هونها مستحیل شدند.[1]

اقوام یوئه ـــ چی Yüeh Chih

در عرصهٔ تاریخ، اولین نشانه های زبان ترکی در میان تورانیان (تورانیان بطور اعم) زمانی پدیدار گشت که اسکندر مقدونی (سدهٔ چهارم قبل از میلاد) در ادامه فتوحاتش در ایران، کرانه های رود سیحون را در نوردید و در ضمن بر پا ساختن شهر اسکندریهٔ اقصی ـــ خجند امروز ـــ[2] بر روی این رود با سکاها یا سکیث ها[3] به نبرد پرداخت. مراد از این جنگ، برقراری امنیت در نقاط مرزی ایران بوده است که مورد تاخت و تاز اقوام چادرنشین ساکن صحرای مجاور رود سیحون، یعنی تورانیان[4] و به تعبیر دیگر قبایل سکایی یا سیت و به مفهوم چینی قبایل یوئه ـــ چی قرار می‌گرفتند. دیاکونوف می نویسد:[5]

«... هرودوت اقوام ماساژت را آخرین دشمنان کورش می داند و محل اقامت این قوم را ماوراء سیحون ذکر می‌کند. طبق گفته استرابن، ماساژت ها مانند ساک ها در قسمت های شرقی صحراهای آسیای میانه می زیستند. هرودوت می نویسد: از لحاظ لباس و طرز زندگی، ماساژت ها شبیه به سکائیان هستند. با تیر و کمان و نیزه می جنگند و به تبرزین مسلح اند. تمام اشیاء و ادوات آنها از طلا و مس است». دیاکونوف در مورد این اقوام و در شرح تاریخ پارتها و سقوط باکتریا (بلخ) به دست کوچ نشینان اشاره هایی دارد و می افزاید:

---

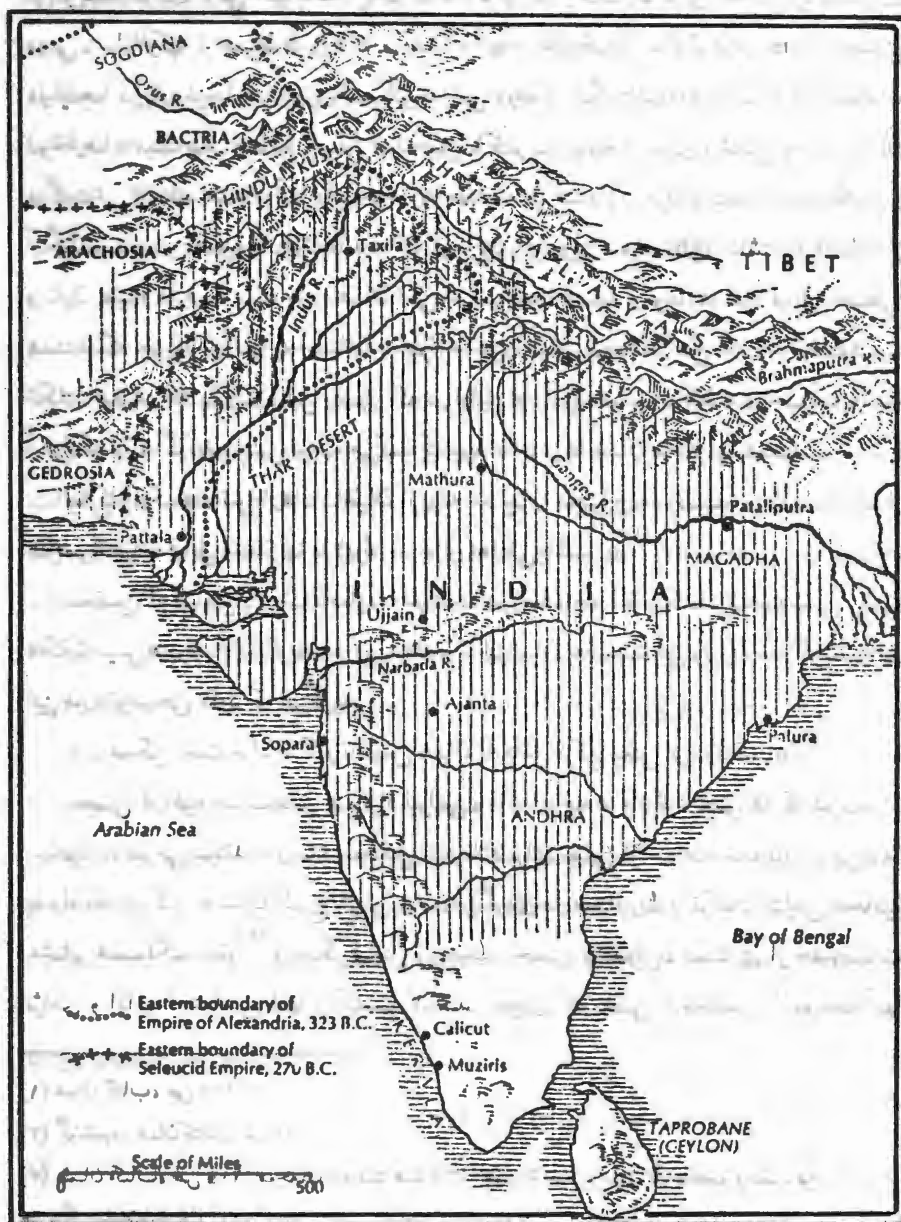
(۱) بریتانیکا، سال ۱۹۸٤، عنوان «سرمت ها»

(۲) ر. گیرشمن، **تاریخ ایران از آغاز تا اسلام**، ترجمهٔ دکتر محمد معین، **بنگاه ترجمه و نشر کتاب**، ۱۳٤۹، ص ۲٤۷.

(۳) الفرد. فن. گوتشمید، همان کتاب، ص ۲٦.

(٤) همان کتاب، ص ۲۷.

(۵) م. م دیاکونوف، **تاریخ ایران باستان**، ترجمهٔ روحی اربابی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳٤٦، صفحات ۱۱۳ و ۱۱٤.



مرزهای شرقی فتوحات اسکندر کبیر.

«... از مولفین باستانی فقط استرابن و پومپی تروگ بتقریر ژوستین در این زمینه سخن می‌گویند. مولف اولی اسیان‌ها، پاسیان‌ها، توخارها و سکارائوک را نام می برد و مولف دومی، سارااوکها و اسیان‌ها را ذکر می‌کند و آنها را جزو قبایل سکائیان می داند. ژوستین در اینجا درباره توخارها چیزی نمی‌گوید ولی درجای دیگر اسیان‌ها را بنام «پادشاهان توخارها» مینامد. منابع چینی فاتحین باکتریا رایوئه‌—چژی (شکل باستانی آن «گوت‌تی») مینامند و آنها را با توخارها مقایسه می‌کنند (در قرن نوزدهم ا. ریختگوفن و آ. گوتشمید و در عصر ما ا. هرتسفلد و ک. ترورون. دیبوویز همین نظر را داشته و دارند). و و. تارن عقیده دارد که یوئه‌چژی همان آسی —آسیان‌ها هستند و توخارها فقط قبایل مختلفی هستند که جزیی از آنها به آسیانها —یوئه—چژی تسلیم شده‌اند. س—پ— تولستوف به اتکای عقیده کلاپروت و آبل رمیوزا که در اوایل قرن نوزدهم بیان داشته و اخیراً به وسیله اُ. فرانکه تائید گردیده چنین توجیه می‌کند که یوئه—چژی ها همان ماساژتها هستند...

ساکارااوک‌ها، توخارها، پاسیان ازیوئه — چژی مجزا و جدا نیستند و مانند اسیان از عناصر اتحادیه قبایل ماساژتها یا (یوئه — چژی)ها می باشند.»[1]

بعضی از قبایل یاد شدهٔ ماوراء سیحون در زمان حملهٔ اسکندر تحت سر پرستی «کارتاسیس» برادر پادشاه به سر می بردند و با ایرانیان خصومت می ورزیدند. گوتشمید در این مورد توضیحی دارد که می‌گوید:

«... ممکن است مراد از کارتاسیس همان قارداش ترکی یعنی برادرباشد.»[2]

بعضی از اقوام سیت‌های هم‌نژاد ایرانی، مانند یوچه‌ها یایوئه—چی ها که در ماوراء سیحون به سر می بردند، در سدهٔ سوم قبل از میلاد برای چینی ها شناخته شده بودند. یوچه ها به واسطهٔ زندگی همسان کوچ‌نشینی و صحراگردی در مجاورت با ترکان التایی اتحادیهٔ عشایر هسیونگ —نو[3] و دیگر قبایل زردپوست چینی و مغولی، بسیاری از خصوصیات نژادی و آداب اجتماعی آنها را کسب کردند. بطوری که بعضی از محققین[4] به خطا آنها

---

(۱) همان کتاب، ص ۲۷۶

(۲) گوتشمید، همان کتاب، ص۲۷.

(۳) همان کتاب، ص ۱۰۵: یوچه‌ها «مانند همهٔ قبایل همسایهٔ خود در سال ۱۷۷ مطیع ومنقاد قوم ترک نژاد هسیونگ —نوشدند.»

(٤) حسن پیرنیا (مشیرالدوله)، **تاریخ ایران باستان**، کتاب هشتم، سلوکیها، در صفحهٔ ۲۲۵۵ یوئه چیها را از نژاد مغول و در صفحه ۲۲٦۰ همان کتاب آنهارا زردپوست معرفی کرده است.

را از نژاد مغول و زردپوست دانسته اند.

برای شناخت نژاد اقوام یوئه—چی لازم است به منابع دیگری توسل جوئیم. ابتدا بریتانیکا، چاپ سال ۱۹۸٤، فهرست×، صفحهٔ ۸٤۲ را مرور می‌کنیم:

«Yüeh-Chih»: یوئه—چی ها اقوام باستانی و از نژاد و جنس ایرانی، [1] به شمار می رفتند. برای اولین بار تاریخ چین در شروع قرن دوم قبل از میلاد از آنها به عنوان عشایر مستقر در غرب ایالت کان—سو واقع در شمال غرب چین نام برده است. Yüeh به معنای ماه (Moon) است. اقوام یوئه—چی مورد حمله و تجاوز بربرهای هسیونگ—نو قرار گرفته و...»

جهت توضیح بیشتر یادآوری می شود که ایالت کان—سو مطابق اطلس جغرافیا در شمال غرب چین واقع است و از طرف مغرب با ایالت سینکیانگ و از شمال شرق و شمال با مغولستان داخلی و مغولستان هم مرز است. ایالت سینکیانگ طبق تعریف «دائرة المارف فارسی»، معروف به ترکستان چین یا ترکستان شرقی است. کرسی ایالت مزبور ارومچی و شهرهای عمده آن یارکند، کاشغر، ختن و تورفان است. **دائرة المعارف فارسی** در مورد محل اقامت سکاها یا سکه های ماوراء سیحون می نویسد: سکاها نام قوم قدیم ایرانی نژاد آسیای مرکزی است... بین سالهای ۷۵۰ و ۷۰۰ قبل از میلاد قسمتی از سکاها بناحیه‌ای در روسیه جنوبی... مهاجرت کردند ولی بیشتر سکاها در اطراف تین‌شان (در فرغانه و کاشغرستان) باقی ماندند.

در حقیقت سکاها یا یوئه—چی ها ازکرانه های شرقی سیحون الی اقصی نقاط ترکستان چین یعنی تا حدود مرزهای مغولستان داخلی و مغولستان را اشغال کرده بودند. یوئه—چی هایی که در مجاورت مرزهای مغولستان یاحتی در داخل خاک مغولستان به سر می بردند، در مقایسه با سکاهای قسمتهای غربی تر، یعنی در جهت فرغانه و کاشغر زودتر و بیشتر آداب و عادات عشایر ترک هسیونگ—نو و مغولها را پذیرا شدند.

دیگر منابعی که یوئه — چی ها را به ما معرفی می‌کنند، کتاب **امپراطوری صحرانوردان** تألیف رنه گروسه است. وی در این مورد می نویسد:

«... در لغت چینی فعلی «یوچه» یک تلفظ قدیمی زگوجا Zgudja نهفته است و آن همان اسم «سیت» می باشد.» [2] «مورخین یونانی این یوچه هارا با تخارها و سیت

(۱) **بریتانیکا**، جلد ۹، ۱۹۸٤ ص ۵۹۷: (بنا کنین اولیهٔ شرقی آسیای داخلی).

(۲) رنه گروسه، همان کتاب، پانوشتهٔ ۵ از ص ٦۹.

حرکت صحرانوردان از آسیای مرکزی به سوی اروپای شرقی ← ← ← ←

مینوسینسک و توران به اصل نقشه اضافه شده است.

«زادگاه صحرانوردان»[1]

۱ــ ج.ــ ج. ساندرز، همان کتاب.

(سکاها) یکی می دانند...»[1] و در صفحاتی دیگر می افزاید:

«چنین بنظر میرسد که قبائل و مللی هندواروپایی در طلیعهٔ تاریخ بطرف خاوران روانه شده و بطرف شرق اقصی پیشروی های بسیاری کرده اند. آنچه این فرضیه را بیشتر قابل قبول مینماید این است که در سیبریهٔ غربی شاید تا ناحیهٔ مینوسینسک قبایل و مللی قبل از میلاد می زیسته اند که جملگی منشعب از نژاد سیت ها و سارمات ها بوده اند. و در دو دامنهٔ تین شان از طرف فرغانه و کاشغر در دوران هخامنشی چاکا اقامت داشتند و زبان آنها زبان ایران شرقی بود. ساکنین قسمت مهمی از ترکستان شرقی فعلی از هند و اروپائی ها بوده اند که از لحاظ نژاد یا در زمرهٔ ایرانیان شرقی، محسوب میشوند که در حدود کاشغر می زیستند یا از تخارها می باشند که از کوچا Koutcha تا ناحیهٔ **کان سو**[2] Kan—Sou اقامتگاه آنها بوده است. بهرحال یوچه ها شاخه ای از این درخت و فرعی از این اصل بوده اند.»[3]

این توضیحات کاملاً روشن می سازد که یوچه ها یا یوئه—چیٔ ها (به مفهوم چینی) یا سیت های کان—سو قرابتی با شاخهٔ ایرانی خود در کاشغر داشته اند و می توان جملگی آنها را از ملت بزرگ سکائیه یا سکا شمرد.

از دیگر مراجع معتبر که در وصف یوچه ها سخن گفته اند، می توان از لغت نامهٔ دهخدا نام برد که یوئه—چی ها را ساکنان مغولستان دانسته که به توسط خان هون—نو (۱۷۴—۲۰۹ قبل از میلاد) پراکنده شده اند. و سپس می افزاید: «یوئه ئی چی یا یوئتی[4] نامی است که چینی ها نژاد اصلی ترک را بدان می شناسند و می نامند.» لغت نامهٔ دهخدا در مورد اقوام کوشانیان می نویسد:

«قندهار و پنجاب بدست یک سلسله از طایفه یوه چی افتاد که آنها را از نژاد **«سک ها»**

---

(۱) همان کتاب، ص ٦٩.

(۲) «چینیان اقوام سکا را بنام سو sseu و با نام قدیمی‌تر سوک sseuk میخواندند» (از صفحه ۷۳ امپراطوری صحرانوردان.).

رنه گروسه می نویسد: «مورخین یونانی این «یوچه ها» Yeu- Tche را با تخارها و سیت ها (سکا)ها یکی می دانند... این نکته نیز مؤید این نام و نسب آنها می شود که در منطقه چینی فعلی «کان—سو»ی غربی که به شهادت مورخین چینی در قرن دوم قبل از میلاد موطن «یوچه»ها بوده است...» (رنه گروسه، همان کتاب، ص٦٩).

(۳) همان کتاب، ص ۷۱—۷۰.

(٤) یوئتی همان ye—tai یا یه ته است که ظاهراً از خانوادهٔ سلطنتی هفتا یا هپتا آمده است. به صفحات ۴۳و۸۹ کتاب حاضر رجوع شود.

می دانند.»

در پایان بحث، در مورد منشاء ایرانی اقوام یوئه—چی مجدداً به بریتانیکا، شماره ۹، سال ۱۹۸٤، صفحهٔ ۸٤۰ تحت عنوان «جابه جایی اقوام ایرانی» اشاره می شود:

«اقوام ایرانی یوئه—چی در سال ۱۳۰ ق.م باکتریا راتسخیر کردند...»

هزیمت یوچه ها از کان—سو:

در نیمهٔ اول سدهٔ دوم قبل از میلاد، عشایر ترک هسیونگ—نو شکستی سخت بریوچه ها وارد ساختند و پادشاه ترکان لائو—شانگ Lao—Chang (۱٦۱ تا ۱۷٤ق.م) از کاسه سر[1] پادشاه[2] یوچه جام ساخت.

به نظر گوتشمید قبایل چادرنشین یوچه در سال ۱۷۷ قبل از میلاد مانند همه قبایل همسایه مطیع و منقاد قوم ترک نژاد هسیونگ—نو شدند و تا قبل از آن زمان یوچه ها بین تون—هوانگ Tun-Hwang[3] (مقصود «شا—چو» Sha-Tsheu و کی—لین—شان Ki-Lien-Shan می زیستند.[4]

مدتی پس از این شکست، اقوام یوچه به سرزمینهای غرب فرار کردند. بخش قلیلی از یوچه ها در میان تبتیان پناه گرفتند که به نام «یوچه های صغیر» معروف گشتند. اما اکثریت این قبایل از شمال صحرای گوبی گریختند و به طرف درهٔ ایلی و حوضهٔ «ایسی کول» مهاجرت کردند. تاریخ از این قوم به نام یوچه های کبیر یاد می‌کند.

یوچه ها در درهٔ ایلی با مقاومت شدید قبایل وسون Wu-Souen یا Wou-Soun روبرو شدند. مورخین، مردم این قبایل را کبود چشم و سرخ ریش معرفی می‌کنند. گوتشمید از این مردم با نام اوزون Usun یاد کرده است و می نویسد یوتشی ها که هنوز در مقر جدید مستقر نشده بودند، مورد حمله، اقوام اوزون قرار گرفتند. کن—مو Kun-Mo پادشاه

---

(۱) عملی که قرنها بعد، شاه اسمعیل اول صفوی (قرن دهم هجری) با دشمن خود شیبک خان ازبک انجام داد و از کاسه سر او جام شراب ساخت و به میگساری مشغول شد.

(۲) اسم پادشاه یوچه ها تسانگ—لون Tshang-Lun بود، گوتشمید، همان کتاب، ص۱۰۵.

3— National Geogrophy Atlas of the World, 4th ed., D صفحهٔ ۱٤۰—۲

Tunhawang یا Tunhuang نزدیک مرز شرقی ایالت سینکیانگ، در شمال غرب ایالت کان—سو در منتهی الیه شمال غرب دیوار چین واقع شده است.نگارنده.

(٤) گوتشمید، همان کتاب، ص ۱۰۵.



Yüeh Chih به اصل نقشه اضافه شده است.

اوزون‌ها، یوچه ها را درهم شکست و آنان را مجبور کرد که باز هم به طرف مغرب کوچ کنند —و این زمان مطابق با ۱۳۸-۱۲۹ قبل ازمیلاد است[۱]. اوزون ها که تا آن زمان درمغرب قوم هسیونگ—نو می زیستند، هنگام مرگ شن—یو Shen-Yu سرکردهٔ قبیلهٔ هسیونگ—نو قیام کردندو کن—مو سرکرده اوزون‌ها از اطاعت هسیونگ—نوها سر پیچید.[۲]

پژوهشگری چون ژارل شارپانتیه (Jarl Charpentier) نام «و وسوئن» را با لغات «آسیائوی» (Asiaoi) یا «آسیوی»[۳] نزدیک می‌کند و چون این دو لغت نام دیگری از ملت سارمات از نژاد «الن ها» است، بدین جهت «ووسوئن ها» را پدر و مادریا اجداد و بستگان «آلن ها» می دا ند.

در شاهنامه فردوسی از آلن ها با نام آلان یاد شده و در جنگ میان خسرو نوشیروان با آلن ها چنین آمده است.

سپاه الانی شدند انجمن   بزرگان فرزانه و رایزن
سپاهی که شان تاختن پیشه بود   وز آزادمردی کم اندیشه بود

جالب است که کلمهٔ آزیوی (Asioi) در تلفظ و در زبان ترکی و مغولی به لغت آلن نزدیک می شود.[٤] (آز ریشه کلمه است. جمع آن به مغولی آزادی است). شار پانتیه نتیجه می‌گیرد که اوسون ها یا ووسون ها اجداد[۵] ملت سارمات (یعنی ایرانیان شمالی) و آلن ها هستند.

حمله یوچه‌ها به دشت توران (ماوراءالنهر زمان اعراب) و تأسیس حکومت تخارها و کوشانها

یوچه ها به واسطهٔ مقاومت و وسوئن ها به طرف سرزمینهای غربی و ماوراءالنهر[٦] رانده شدند. بنا به گفتهٔ مورخین، منطقهٔ تاشکند (چاچ)، فرغانه یاوان بزرگ و کاشغر مسکن ملتی

---

(۱) همان کتاب، ص ۱۰۷.

(۲) همان کتاب، صفحات ۱۰۷ و ۱۰۸.

(۳) اشاره می شود که «اسی ها» یکی از اقوام یوچه بوده‌اند. نگارنده.

(٤) رنه گروسه، همان کتاب، پانوشتهٔ ۱۳ از ص ٧٤.

(۵) احتمالاً از اجداد اقوام آلن بشمار می رفتند — نگارنده.

(٦) به کار بردن نام «ماوراءالنهر» در این مقطع از تاریخ صحیح نیست، اما فقط به جهت اصطلاح رایج ذکر شده است. نگارنده.

بوده است که چینیان آنها راسو (Sseu) و پارسیان و هندیان آنها را چاکایاساکا و یونانیان آنها را به نام سکه Sakai می شناخته اند. این ملت که به نام سیت آسیایی در این منطقه سکنی داشته است، شاخه ای از خانوادهٔ عظیم سکاهایا به عبارت دیگر، ازخانوادهٔ ایرانی استپهای شمال محسوب می شود.

گوتشمید می‌گوید «قبایل وان بزرگ (فرغانه)، تا —هیا (باختر) و آن —سی (پارت) از اقوام مستقر و بزرگر بشمار بودند. همهٔ این قبیله ها از وان بزرگ گرفته تا آن— سی دارای چشمانی فرو رفته و ریش و سیبلی پر پشت بوده اند، به لهجه های گوناگون صحبت می‌کرده اند، اما تنها خودشان زبان یکدیگر را می فهمیده اند (ایرانیها به لهجه های زبان زند سخن می‌گفته اند).[1] آداب وعادات آنها نیز شباهت بسیار به یکدیگر داشته، بزنان احترام بسیار می‌گاشته اند، چندانکه مرد مطیع ارادهٔ زنش بوده است... وضع پارتی ها کاملاً برعکس این بود، زیرا در مستور نگاهداشتن زنان که از رسوم شرقی است افراط می‌کردند. افراد این سه قبیله همه معامله گرانی زیرک و کارآمدبودندواز راز ساختن ابریشم و رنگ آگاهی داشتند، اما از ذوب فلزات چیزی نمی دانستند... وان بزرگ* که محتمل است همان اوارنوی بطلمیوس و ورنه مذکور در وندیداد باشد، دولتی بود مستقل که جمعیت آن در قرن اول قبل از میلاد مسیح به سیصد هزارتن برآورده شده بود و هفتاد شهر از آن تبعیت می‌کرد.»[2]

رنه گروسه می نویسد: «(بازگشت) یوچه ها، بین ملل چاکا وحشت و هراسی عظیم برانگیخت. بنا به گفته استرابون، قبایلی که به حرکت درآمدند و سغد و باختر را متصرف شدند، عبارت بودند از: «آزیوی» (Asioi) ، «پازیانوی» (Pasianoi) «تخاروی» (Tokharoi) و «ساکارولی» Sakaraulai — و تمام این قبایل از شمال رودخانهٔ «یاگزارتس» یا سیحون به آنجا آمده بودند.

همانطور که قبلاً اشاره شد، ژارل شارپانتیه در لغت «آزی اوآ» Asioi ، و تروگ پومپه Trogue-Pompee در لغت «آزیانوآ» Asianoi همان ملت «یوسوئن»ها را می شناسند که در ایلی می زیستند و در مقابل یوچه ها قد علم می‌کردند.

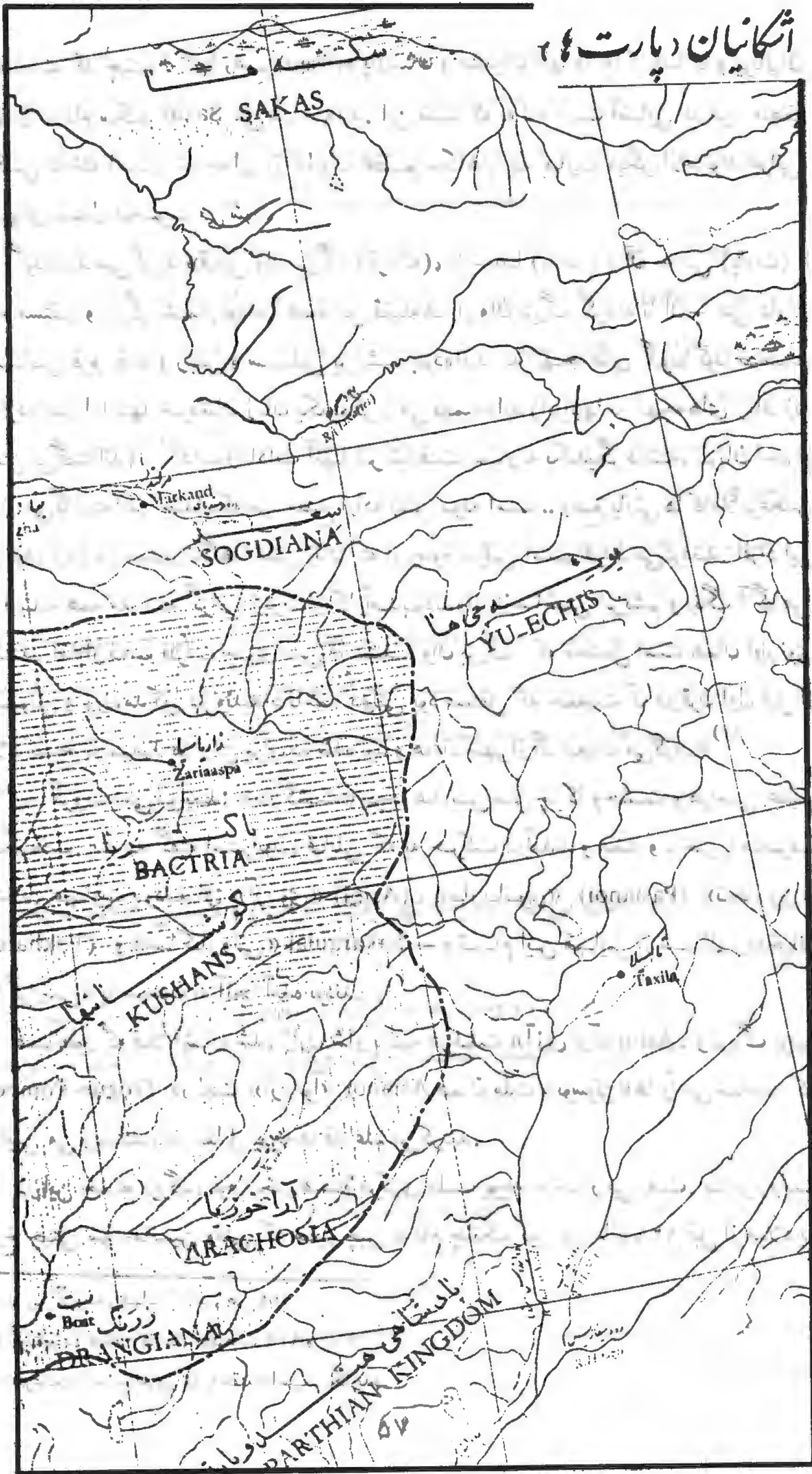
در این حمله بزرگ، قوم تخار هستهٔ مرکزی ملت یوچه به شمار می رفت. بنا بر روایت مورخ چینی سو—ماتسین وقتی که سفیر چین به نام چانگ کین در سال ۱۲۸ قبل از میلاد به

---

(۱) به رنه گروسه، همان کتاب، ص ۷٤.

(۲) گوتشمید، همان کتاب، صفحات ۱۰۹ و ۱۱۰.

* یا «فرغانه» که نام امروز آن «خقند» است. نگارنده.



اشکانیان (پارتھی)
SAKAS
Yarkand
SOGDIANA
YU-ECHIS
Zariaaspa
BACTRIA
KUSHANS
Taxila
ARACHOSIA
Bost
DRANGIANA
PARTHIAN KINGDOM

سفارت نزد یوچه ها آمد، تمام ناحیهٔ سغد، یعنی شمال جیحون، به تصرف آن اقوام درآمده بود و سمرقند* را پایتخت خود قرار داده بودند.[۱]

قبلاً اشاره شد که «ووسوئن»ها اززمره اجداد آلن ها محسوب می شدند، و باز توجه شد که درحملهٔ یوچه ها به ماوراءالنهر، اقوام «آزی اوآ» یا «آزیانوا» همان قوم ووسوئن بودند. رنه گروسه در زیرنویس صفحهٔ هفتاد و دو می افزاید:

«... چنین بنظر می آید که قبایل «ووسون» نیز به منطقهٔ Illi ایلی مهاجرت نموده اند و آنها نیز مانند یوچه ها زیر فشار هسیونگ‌نوها از سرحدات شمال غربی چین مثلاً منطقه «سوبونور» و... گریخته و به ایلی آمده اند. آلبر هرمان [نیز] همین نظر را دارد...»

لذا ملاحظه می شود که یوئه—چی ها و وسوئن ها، هر دو قوم از یک منطقه، یعنی از سرحدات شمال چین و تحت فشار ترکان هسیونگ—نو گریختند و ابتدا به ایلی رفتند و سپس در جریان رویدادهای بعدی (سدهٔ دوم قبل از میلاد) ضمن فشردن دست اتحاد، به باختران حمله کردند. هر دو قوم از نژاد سیت و ماساژت، یعنی از خانوادهٔ بزرگ سکاها هستند.

همانطور که در ابتدای این نوشتار شرح داده شد، اگر احتمال دهیم که «کارتاسیس»[۲] همان کلمهٔ قارداش به زبان ترکی بوده باشد که در نبرد اسکندر کبیر بر سیحون به گوشها نشست، می توانیم ادعا کنیم که زبان ترکی لااقل در سدهٔ چهارم قبل از میلاد در میان بعضی قبایل یوچه و آلن یا سیت ها و سارمات ها وماساژت ها به عبارت دیگر، میان بعضی از اقوام تورانیان استپهای شمال، زبان آشنایی بوده، بخصوص میان سکائیانی که درمجاورت با اقوام آلتایی ترک هسیونگ—نو به سر می برده و مدتی را نیز تحت انقیاد آن عشایر ترک روزگار می گذرانده اند. باید توجه داشت که قدمت عشایر ترک هسیونگ—نو[۳] به قرنها قبل از آن وقایع می رسد، به

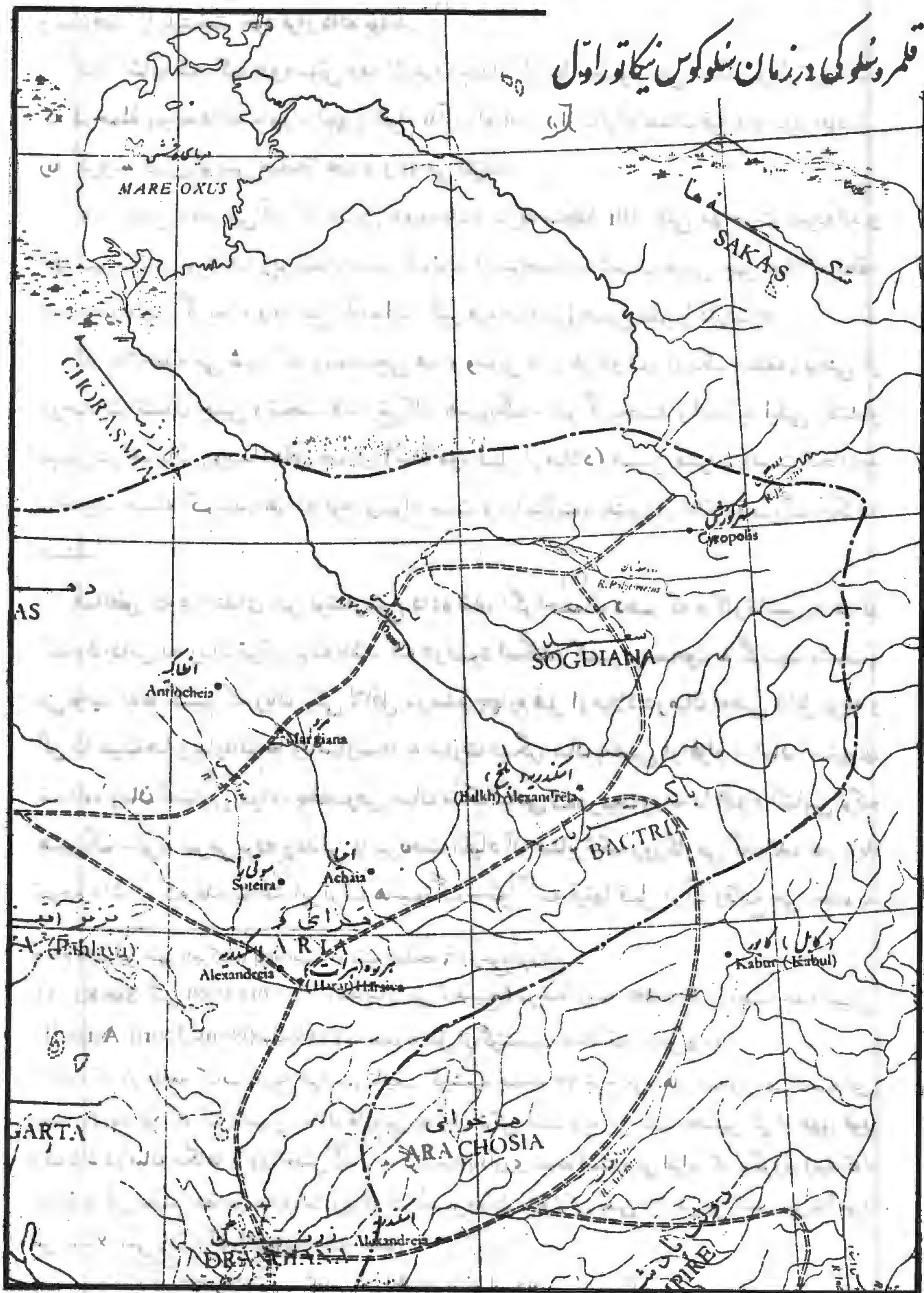
---

* نام قدیم این شهر «مرکند» بوده است به نقشه صفحه ۷۶ رجوع فرمایید.

(۱) Sse-Ki اثر Sse-ma-tsien (صد سال قبل از مسیح) ترجمهٔ بروسه Brosset در مجلهٔ جدید آسیائی (Nouv.Journ. Asiat.II) صفحهٔ ۴۱۸ به بعد، به نقل از گوتشمید، همان کتاب، ص ۱۰۵.

(۲) نولدکه در مقدمه کتاب تاریخ ایران...، تالیف گوتشمید صفحه ۲۳ شرح می دهد که وی زمانی به این عقیده پای‌بند بود که کار تاسیس معادل قارداش به زبان ترکی است و به این علت **نخستین اثر از ظهور قوم ترک نژاد در میان سکاها** را وی حدس زده و به گوتشمید یادآوری نموده است و می افزاید که دیگروی (نولدکه) چندان به این عقیده اعتقادی ندارد، اما دراینکه کارتأسیس معادل واژه ترکی یعنی برادرش می باشد، صریحاً مورد نفی نولدکه نمی باشد و آن را مردود ندانسته است.

(۳) جهت اطلاع بیشتر از این قوم به کتاب **امپراطوری صحرانوردان** نوشته رنه گروسه مراجعه شود.


قلمرو سلوکی در زمان سلوکوس نیکاتور اول
MARE OXUS
SAKAS
CHORASMIA
Cyropolis
SOGDIANA
Antiocheia
Margiana
(Balkh) Alexandreia
BACTRIA
Soteira
Achaia
ARIA
Alexandreia
(Harat) Haraiva
Kabura (Kabul)
ARACHOSIA
GARTA
Alexandreia
DRANGIANA

طوری که تاریخ قدیم چین از آنها به نام هون—نو و در ازمنه بسیار دورتر، یعنی ۹۰۰ قبل از میلاد، از آنها به نام «هو» یاد کرده است.

اشاره شد که طخارها در حمله به ماوراءالنهر هسته‌ی اصلی و مرکزی اقوام یوچه بودند، و بعدها نتیجهٔ این حملهٔ بزرگ، ایجاد تمدنهایی گردید که تاریخ از آنها به نامهای تمدن طخاری و کوشانی یاد می‌کند. به گفته‌ی مورخین، زبان آنها زبان ایران شرقی بوده و به ادیان بودایی و نستوری و مانوی تمایل نشان می داده‌اند.

جنگهای ایران و توران:

دائرة المعارف فارسی، تورانیان را از اقوام ماساگت یا ماساژت معرفی کرده یعنی همان اقوامی که آنها را در این کتاب، به نقل از دیاکونوف، با یوچه ها برابر دانسته است. گوتشمید، ماساگت‌ها را یکی از اقوام باستانی چادرنشین از تیرهٔ ایرانی یاد کرده و نوشته است که ایرانیان شرقی در برابر فاتح بیگانه، یعنی اسکندر، با سرسختی از خود دفاع کردند —بخصوص ایرانیان باختر و سغد که در نبردهای مداوم با **تورانیان** ورزیده و آبدیده شده بودند و تعصبی بیشتر از پارسیان ناز پرورده داشتند. آنها به راحتی می توانستند با قبایل چادرنشین بیابانگرد که از قدیم با هم دشمنی داشتند، متحد شوند —از اینرو است که می بینیم اسپیتامن* به ماساگت‌ها پناه می برد. (۱)

از ماساگت‌ها «... در کتیبه داریوش واقع در بیستون بعنوان «سکه‌های تیز خود» یاد شده. بنا به اظهار هرودوت کوروش کبیر با ملکه این قوم بنام Tomyris (۵۹۲ قبل از میلاد) وارد جنگ شد و در این جنگ کشته شد. داریوش کبیر در سال ۵۲۰ قبل از میلاد بر پادشاه آنها بنام Skuncha پیروز گردید.» (۲)

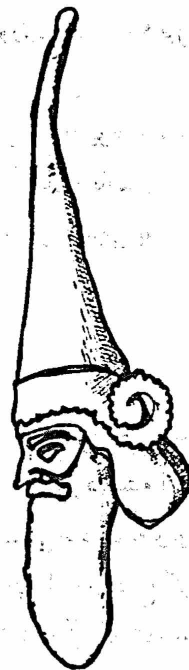
رنه گروسه در بارهٔ ماساژت‌ها می نویسد: «... ماساژت‌ها Masagetes که در جنوب شرقی دریاچه ارال سکونت داشته هردوت (مجلد اول فصل ۲۰۱) آنها را در زمرهٔ سیت‌هامحسوب می دارد و نام آنها بایرانی «ماسایاگاتا» می باشد که بمعنای ماهیگیر

---

* سردار سپاه سغد — «و سرانجام سکاها سر اسپی تا مین را بریده» و برای اسکندر فرستادند. رجوع کنید به دکتر محمدجواد مشکور، **ایران در عهد باستان**، چاپ چهارم، سازمان انتشارات شرق، تهران، ۱۳۶۳، ص ۲۹٦.

(۱) گوتشمید، همان کتاب، ص ۳۹.

(۲) مترجم تاریخ ایران، اثر گوتشمید در پانوشتهٔ ٤، صفحهٔ ۳۹ به نقل از دائرة المعارف بزرگ بروکهاس، چاپ ۱۹۵۵.



سکونخا پیشوای سکایان (اسکیتها، ماساگتها؟).
پایان قرن ششم قبل ازمیلاد. نقش گرته مانندی از
تصویر برجستهٔ صخرهٔ بیستون(۱).

است... بعضی از نویسندگان قدیم مانند دیون کاسیوس Dion Cassius و آرین Arrien ماسارت‌ها را اجداد اقوام سارمات Sarmate[۲] و الن Alain می دانند»[۳].

بهرحال، زمان حملهٔ یوچه ها و ماسارت ها و بطور کلی اقوام ساکا به بلخ و مرو مصادف است با اوج حملات حماسی و جنگهای ایران و توران.

بسیاری از قهرمانان حماسی شاهنامه، از این زمان به بعد و تا دوران ساسانیان جنبه های واقعی تری می یابند. می توان گفت که این قهرمانان یا «پهلوانان» در حقیقت از زمره شاهان و شاهزادگان و سرکرده های پارتها و سکاها و یا سکیت ها شمرده می شده اند.

(۱) ا. م. دیاکونوف، همان کتاب، ص ۲۳۲.

(۲) به نقل از کتاب «ایران و ترکان در روزگار ساسانیان» تالیف عنایت‌الله رضا — چاپ ۱۳۶۵ صفحه ۵۸:
«... می دانیم که بنا بر اسطوره‌ی ایرانی فریدون سه پسر به نامهای ایرج و سلم و تور داشت... نام سلم در نوشته های باستان به صورت «سرم» آمده است. طبری نیز نام این فرزند فریدون را به صورت «سرم» آورده است... کشور سرم در اوستا سئیریم آمده است.
اقوام این سرزمین در تاریخ «سرمت» شناخته شده اند...»

(۳) رنه گروسه، همان کتاب، پانوشتهٔ ۱ از ص ۳۷.

رویدادهای عهد عتیق:

اقوام «یأجوج و مأجوج»

سابقهٔ تاریخی اقوام سکیت یا سکاها به قرنها قبل از این وقایع مربوط می شود. بسیاری از مورخین و محققین ردپای این اقوام را از زمان امپراطوری مادها در ایران دنبال کرده‌اند، منجمله سر جهانگیر کورجی کویاجی Sir Jahangir Cuverjee Coyajee از پارسیان هند که می توان او را از جمله محققین کتب تاریخی و حماسی ایران علی الخصوص درباره‌ی شاهنامه محسوب داشت، در مورد اقوام سکیث در ادوار حکومت مادها می نویسد:

«... می توان گفت که بیشتر آشفتگیها و هول و هراسهای دوران دهاک بر اثر اعمال ویرانگرانه مهاجمان سکیت پدید آمده بود که نه تنها ایران بلکه آشور و سوریه و فلسطین را نیز مورد تاخت و تاز قرار می دادند و به دلایل تاریخی، فرمانروایان ماد در فراهم ساختن زمینه تهاجم سکیثها دست داشته اند...»[۱]

مؤلف مزبور در ادامهٔ مطلب می افزاید:

«... در عهد عتیق نیز نوحه های (ارمیا) و کتابهای (حزقیال) و (حبقوق) شاهدی است بر خاطرات وحشتناک قوم یهود از رویدادهای آن روزگاران. در داستان «جوج و ماجوج» که حزقیال نقل کرده است، آشکارا می توان چهره اقوام سکیث را باز شناخت همچنین است داستان اقوام (یاجوج و ماجوج) در روایتهای اسلامی که پایان کار جهان، بدانها نسبت داده شده است... و می توان با می یر Meyer همداستان بود که تهاجم سکیثها از هر جهتی نتیجه سیاست و روش پادشاهان ماد در قبال این اقوام بوده است، زیرا فرمانروایان ماد سعی داشتند که قبایل ماد را با کیمریها و سکیثها متحد سازند تا بهتر بتوانند در برابر آشوریها ایستادگی کنند. اما سکیثها ناگهان به عنوان متحد مادیها به ایران هجوم بردند[۲] و همه کارها را بسود خویش پایان بخشیدند...»[۳]

دیاکونوف محقق و آکادمیسین معروف روسیه شوروی در تألیف تاریخ ماد می نویسد:

«... از قرن نهم تا هفتم قبل از میلاد — چه از روی اصطلاحات جغرافیایی و چه اسامی

---

(۱) کتاب آئینها و افسانه های ایران و چین باستان. تالیف سر جهانگیر کورجی کویاجی ترجمه جلیل دوستخواه. سازمان کتابهای جیبی صفحه ۱۷۶.

(۲) در اینمورد مراجعه کنید به ا.م دیاکونوف، همان کتاب صفحه ۲٦۵ «۲۸ سال حکمرانی اسکیثها (بر مادها) با سالهای ٦۵۲ تا ٦۲۵ قبل از میلاد مطابقت دارد».

(۳) سر جهانگیر کورجی کویاجی همان کتاب، ص ۱۹۰.

خاص — پیشرفت عنصر لسانی ایرانی از مشرق به طرف غرب آشکارا مشهود می باشد. با در نظر گرفتن رابطهٔ زبان ماد با زبانهای آسیای میانه[1]، شکی نمی توان داشت که منشاء قومی «آریاییها» از آسیای میانه بوده است».[2]

بزعم دیاکونوف، اتحادیهٔ ماد از شش قبیلهٔ بوسیان Bousai پارتاکنیان Paretakenoi استروخاتیان Stroukhates اریزانتیان Arizantoi و مغ ها Magoi و بودیان تشکیل شده بود که «فقط نام آریزانتیان اشتقاق روشن از ریشهٔ ایرانی دارد. و ظاهراً باید کلمهٔ ایرانی آریا— زنتو» (Arya-Zantu) یا «قبیلهٔ آریاییها» باشد»[3] دیاکونوف در ادامهٔ مطلب می افزاید «تنها مورد استعمال مجاز اصطلاح آریایی... در بارهٔ اقوامی است که در ازمنهٔ باستانی خود خویشتن را آریا می نامیدند. هندیان و ایرانیان (پارسیان) و مادها و اسکیثها و آلانها و اقوام ایرانی زبان آسیای میانه خود را آریا می خواندند...»[4] دیاکونوف قبایل کیمری و اسیکتها را هم عصر[5] توصیف می‌کند و می نویسد: «می توانیم کیمریان قرن هفتم ق.م. را قبیله ای ایرانی بشناسیم»[6]، و در مورد اسکیتها می نویسد: «قبیله ای که به آسیای مقدم هجوم کرد خویشتن را (اشکیدا) مینامند»[7]، و سپس می افزاید: «بنظر ما «شکیدا» نام یکی از قبایل ایرانی زبان بود— که از روی آثار باستانشناسی «ماقبل اسکیت» شمرده می شود— و در قرن هفتم ق.م در قفقاز شمالی می زیسته و به قفقاز جنوبی نفوذ کرده است و بعدها یونانیان به طور عموم تمام صحرانشینان شمالی را به نام آن قبیله خواندند.»[8] دیاکونوف در بارهٔ ۲۸ سال فرمانروایی اسکیتها بر مادها می نویسد «... فرمانروایی اسکیتها از بعضی جهات برای مادیها واجد اهمیت بود. از یک سو با فن و تاکتیک سواری و تیراندازی اسکیتها آشنا شدند... از دیگر سو حاکمیت اسکیتها[9] به

---

(۱) آسیای میانه شامل جلگه توران — پامیر و تیان‌شان است. (نگارنده).

(۲) ا. م. دیاکونوف، همان کتاب، صفحات ۱۴۵ و ۱۴۶.

(۳) همان کتاب، ص ۱۴۲.

(٤) همان کتاب، ص ۱۴۳.

(۵) همان کتاب، ص ۲۲۳.

(٦) همان کتاب، ص ۲۲۵.

(۷) همان کتاب، ص ۲۲٦.

(۸) همان کتاب، ص ۲۲۷.

(۹) گیرشمن، همان کتاب ص ۱۱۰ — سکائیان در جنوب دریاچه اورمیه مستقر شدند و پایتختشان Sakkas یا سقز نام گرفت.

تدوین یک زبان بین القبایل، که نه تنها درقلمرو خاص پادشاهی ماد بلکه در سراسر خاک کشور بسط یافت، کمک کرد: زبان ایرانی مادیها به قدری به زبان ایرانی اسکیتها نزدیک بود که تفاهم میان ساکنان پادشاهیهای اسکیت و ماد را مقدور می ساخت.» [۱]

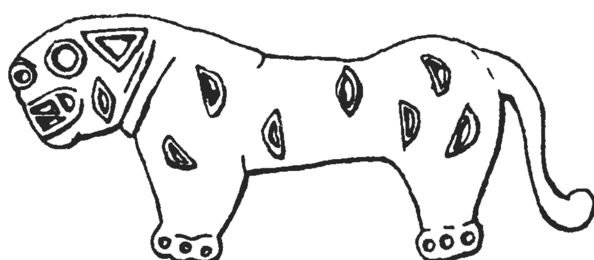
(۱) ا. م. دیاکونوف، همان کتاب، ص ۲۶٦.



آغاز پیشتازی سیت‌ها و ماساژت‌ها از آلتایی و سیبریه بسوی ایران شمالی و غربی و آسیای صغیر در قرن نهم قبل ازمیلاد و پیامدهای قومی آنها در قرون بعد.

«نقاط مینوسینسک و توران به اصل نقشه اضافه شده است».

«به مطالب صفحات ۵۷ – ۵۸ کتاب حاضر رجوع فرمائید.»



فصل سوم

منشاء نژادی هونها و گزیده‌هایی از تاریخ هونها و تورانیان

منشاء نژادی هونها

اسکیتها یا سکیثها هر چند از نژاد ایرانی بودند، اما از نظر مادها بیگانه شمرده می شدند، همانطور که تورانیان همنژاد آریا نیز دشمن ایرانیان محسوب می شدند. «در اوستا کلمه تور بصورت تورا[1] Tura آمده و از قبیله تور با صفت اسواسپه Asu Aspa[2] یعنی دارنده ی اسب تیزرو سخن رفته است. کشور توران در اوستا توری یانا[3] Turyana آمده است. محل قوم تور در اوستا در حوالی کنگهه Kangha (کنگ دژ) آمده است»[4].

بعضی از دانشمندان معتقدند که تورانیان قدیم که در عصر اوستایی می زیسته اند، ترک زبان نبوده بلکه سکایی و آریانژاد بوده اند. از طرف دیگر، می دانیم که ارجاسب پس از افراسیاب بزرگترین پادشاه تورانیان بوده و از قبیله[5] خیونی[6]ها محسوب می شده است. (خیونیها اقوامی بوده اند که در زمان یزدگرد دوم (۴۵۷—۴۳۸ میلادی) در شمال صحرای[7] مرو بیابانگردی می‌کردند و در عهد اوستا هی ئونه Hyauna نامیده می شدند).

---

(۱) در اطلس جغرافیا کلمهٔ تورا Tura دقیقاً در قلب سیبری به چشم می خورد.

(۲) مادها و پارتها اسب را Aspa می نامیدند (نگارنده.)

(۳) در اطلس National Geography صفحه ۱۴۰—AB — ۱۲— ۱۱— محلی بنام تورانا Turana در ماوراء شمال چین در خاک شوروی به چشم می خورد. همچنین درهمان صفحهٔ ۱۴۰ دو نقطه با مشخصات جغرافیائی B4 شمال مغولستان (جنوب غرب دریاچه بایکال) و A2 نزدیک قیزیل واقع در شوروی (جنوب سیبریه) شمال غرب مغولستان، کلمهٔ توران Turan به طور واضح به چشم می خورد. (نگارنده.)

(۴) دکتر محمد جواد مشکور، همان کتاب، ص ۱۱۱.

(۵) همان کتاب، ص ۱۱۳.

(۶) کریستن سن، **تاریخ کیانیان**، ترجمهٔ ذبیح‌الله صفا، ص ۳۴.

(۷) رنه گروسه، همان کتاب، ص ۱۳۸.

رنه گروسه خیونیها را از قبایل هون می داند و هونها را شاخه‌ای از ترکان غربی هسیونگ—نو می شمرد. نگارنده با توجه به رویدادهای تاریخی، خیونی ها[1] را قبیله‌ای از بازماندگان قبایل یوئه—چی می داند. زرتشت در جهاد با همین قبیلهٔ ائی ئونه[2]، یا هیَّ اُونَ، یا خیونه، و یا به عبارت دیگر، مردم «هیون»[3]، یا خیون و به دست یک تورانی آریایی به نام «توربرات اتروخش» کشته شد. خیونیها قبیله‌ای از قبایل تورانی بوده‌اند که بعدها از ماوراء سیحون به منطقهٔ ماوراءالنهر و خراسان بزرگ کشیده شدند.

«بریتانیکا». در شرح تاریخ ترکستان غربی می نویسد:

«در قرن چهارم بعد از میلاد منطقهٔ ترکستان غربی بوسیلهٔ هونها مورد تجاوز قرار گرفت این قبایل که محتملاً شاخه شمالی اتحادیه های قبلی هسیونگ—نو بودند از ماوراء استپها بسوی سیردریا پیش تاختند. هونها با امواج حملات موفقیت‌آمیز خود سغد را فتح نمودند این اقوام عملاً از سه گروه مشخص تشکیل شده بودند که عبارت بوده‌اند از خیونی ها Chionites کیداریها Kidarites و هفتالیت‌ها Hephthalites و به مدت ۲۰۰ سال هونها مرزهای شرقی امپراطوری ساسانی را تهدید می‌کردند اما در سال ۵۵۹ میلادی بتوسط خسرو انوشیروان و ترکان غرب درهم خرد گردیدند.»[4]

رنه گروسه در کتاب «**امپراطوری صحرانوردان**» کیداریها را از یوچه هامی داند.[5]

گوتشمید در «**تاریخ ایران**»، صفحات ۲٤٤ و ۲٤٥ در مورد کیداریان می نویسد: «آنها از بازماندگان کوشانیان کوچک هستند». [و منظور از کوشانیان کوچک، بازماندگان امپراطوری کوشانیان است. (نگارنده)].

دکتر محمد جوادمشکور در تاریخ «**ایران درعهد باستان**» ، صفحهٔ ٤۹۵ به کیداریان اشاره می‌کند و می نویسد: «حکومت کوشانیان کوچک را در باختر کیداریان می نامند...»

---

(۱) دکتر محمد جواد مشکور — همان کتاب، در صفحهٔ ٤۲٤:

«... بنا بقول مارکوارت درکتاب ایرانشهر، خیونان در ابتدا باسم هون سفید خوانده می شدند، واین عنوان بعدها به هفتالیان اطلاق شده است». همان اثر صفحه ٤۹٦: «...و همین طور خیونی ها که آنان را از کوشانیان کوچک ویفتالی ها دانسته‌اند و در حوالی کابل مسکن داشتند.».

(۲) کریستن سن، همان کتاب، صفحات ۵۲ و ۱٤۲.

(۳) دکتر محمدجواد مشکور، همان کتاب صفحه ٦٦.

(٤) **بریتانیکا**، شمارهٔ ۱۸، سال ۱۹۸٤، ص ۷۹۲.

(۵) رنه گروسه، همان کتاب، صفحات ۱۳۹و ۱٤۰.

«**بریتانیکا**» پس از شرحی که در مورد یوچه ها، یا یوئه—چی ها می دهد که ذکر آن رفت، می نویسد: «در سال ٤٠٠ میلادی حکومت کیدارها در قندهار بروی کار آمد و تا سال ٤٥٠ میلادی پا برجا بود و بدست هیاطله یا هفتال ها که خود قومی دیگر از قبایل یوئه—چی بودند سرنگون شد.»[۱]

پروکوپیوس (Procopius) در سدهٔ ششم میلادی دربارهٔ اقوام هیاطله می نویسد: «هیاطله مانند سایر طوایف «هون» چادرنشین و سیار نیستند و مدتهاست که در سرزمین حاصلخیزی اقامت دارند... در میان نژاد هون تنها این طایفه هستند که پوست سفید دارند و قیافه آنها زشت و بدمنظر نیست...»[۲]

«**تاریخ ایران کمبریج**» دربارهٔ قومیت ایرانی هیاطله می نویسد:

«... قومیت ایرانی هفتالیت ها اخیراً به توسط ر—گیرشمن R.Ghirshman تائید و اثبات شده است...»[۳]

تاریخ «**ایران در عهد باستان**» دربارهٔ هیاطله می نویسد:

«یفتالیها مردمی سفیدپوست بودند و از اینرو بسیاری از دانشمندان آنانرا از یوئه چی ها شمرده با کوشانیها از یک نژاد می دانند. آنان بعد از مهاجرت از ایالت کانسوی چین بغرب آسیا، از برادران یوئه چی خود درآسیای مرکزی جدا شده مدتی در حوالی کوههای تبت سکونت نمودند...»[٤]

همچنین «**تاریخ ایران**» تالیف تنی چند از دانشمندان شوروی دربارهٔ اقوام هیاتله چنین می نویسد:

«... هیاتله یا «هون های سفید» با یوئجی ها که نامشان درمنابع چینی مذکور است خویشی داشتند... هیاتله پس از پیروزی بر کیداری ها بلاواسطه با ایرانیان همسایه شدند. نواحی سغد و خوارزم جزو کشور ایشان گشت و صاحب جادهٔ ابریشم شدند و هندوستان شمالی را به تصرف درآوردند. کرانه خاوری دریای خزر و بخشی از خراسان نیز در دست ایشان بود...

وقوع برخورد میان دستجات مختلف هون موجب حرکت و رفت‌وآمد ایشان می شد

---

(۱) **بریتانیکا** — سال ۱۹۸٤ فهرست X صفحهٔ ۸٤۲.

(۲) پروکوپیوس، **جنگهای ایران و روم**، ترجمهٔ محمد سعیدی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳٦۵.

(۳) تاریخ ایران کمبریج — جلد پنجم — صفحه ٤— زیرنویس شماره یک.

(٤) دکتر محمد جواد مشکور، همان کتاب، ص ٤۹۷.

هون ها در طول کرانه دریای خزر به حرکت درآمده و می‌کوشیدند از معبر دربندعبور کنند ولی پادگان ایرانی آنجا راه ایشان را سد کرده بود. بدین سبب از طریق دیگر حرکت کردند و از ایبری (گرجستان) گذشته به قرای ارمنی هجوم آوردند...»(۱)

دکتر جواد هیئت با استناد به منابع موثق در تألیف خویش پس از شرحی از مهاجرت سکاها (اسکیت ها) در ازمنه قبل از میلاد در بارهٔ هونها می نویسد: «مهاجرتهای بعدی در قرن‌های چهارم و پنجم میلادی با آمدن هونها صورت گرفته است. در منابع ارمنی از هونهای سفید بنام خیلندورک یا خیلنتورک یاد شده (مارکوارت ایرانشهر ص۹۶)(۲).

ملاحظه می شود که هر سه قوم خیونی ها، کیداریها و هفتالیت‌ها از اقوام ایرانی و وابسته به یوئه چی ها و از نژاد سکاها، یا به عبارت دیگر، از شاخهٔ تورانیان هستند که به واسطهٔ ائتلاف احتمالی آنها با اقوام ترک شاخهٔ شمالی هسیونگ-نوها به طور کلی در تاریخ به نام «هون سفید» نامیده شده‌اند ــ که از نظر نژادی اشتباه محض است. خیلنتورک ها یا اقوام ترک، کیداریها، خیونیها وهفتالیت ها همان یوچه‌ها و یا شاخهٔ تورانیان «آلتایی ــ اورال» هستند که احتمالاً با صورتی چینی و با پوستی زرد (هفتالیت‌ها سفیدپوست بودند) و گاه حتی با لهجه های ترکی (۳) در صحنه های تاریخی ایران باستان و در اشعار فردوسی به صورت ترکان و چینیان ظاهر می شوند.

فردوسی جهت اهمیت دادن به نبردهای تاریخی، رهبر آنها را گاه فغفور چین می نامد و سپس به واسطهٔ حس میهن دوستی و برای تحقیر دشمنان ایران زمین، فغفور چین وترک و تورانی را در صحنهٔ نبرد به خاک می نشاند:

چوخاقان(٤) چین این سخنها شنید　　　ز چین و ختن لشکری برگزید

(۱) پیگولوسکایا، یاکوبوسکی، پطروشفسکی...، **تاریخ ایران**، ترجمهٔ کریم کشاورز، انتشارات پیام، ۱۳۶۳، ص ۹۲.

(۲) دکتر جواد هیئت، همان کتاب، صفحات ۱٦۸ و ۱٦۹.

(۳) ریچارد ن. فرای، **تاریخ بخارا**، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، سال ۱۳٦۵، صفحات ۲۷ــ۲۸: «هفتالیان که از شرق اقصی آمده بودند از زبان کوشانها که زبان ایرانی باکتریابود اقتباس کردند... گرچه بعید نیست که عناصر ترک و التایی نیز در میان هفتالیان بوده باشند، اما بخش عمده مردم از نظر زبان ظاهراً و از نظر فرهنگ قطعاً ایرانی بوده‌اند.»

(٤) پروفسور کاهن Cahen در کتاب «**ترکیه قبل از عثمانی**»، در صفحهٔ ۳ می نویسد: «خان یا خاقان عنوانی است که از تخارها گرفته شده‌است.» وی درصفحهٔ ۲ همان کتاب انتساب اقوام اوغوز دوگر را به تخارها تأیید می‌کند.

پس آگاهی آمد به بهرامشاه	که آمد ز چین اندر ایران سپاه
بمرو اندر آورد خاقان سپاه	جهان شد ز گرد سواران سیاه
چو خاقان چینی گرفتار شد	از آن خواب آنگاه بیدار شد
بمرو اندر از چینیان کس نماند	بکشتند وزچینیان بس نماند

«... شاپور دوم در خلال جنگهای خویش با رومیان از طرف مرزهای شرقی کشور مواجه با حملات عشایر خیون گردید و پس ازیک اردوکشی طولانی بر علیه آنها (۳۵۸—۳۵۳ میلادی) به مسوپوتامیا Mesopotamia بازگشت و با کمک عشایر خیونی شهر آمیدا (دیار بکر کنونی) را تصرف نمود...»[1] در اوایل سدهٔ پنجم بعد از میلاد، واحه های کشاورزی ماورای جیحون را کوچ‌نشینان خیون و افتالیت فتح کردند، و این زمان مصادف است با سلطنت یزدگرد اول (۴۲۰—۳۹۹ میلادی).

«قباد ساسانی نیز که بعد از هشت سال پادشاهی در سال ۴۹۶ میلادی زندانی و به «قصر فراموشی» سپرده شد به وسیله خواهر و یا زنش و جوانی بنام سیاوش که نسبت به او وفادار بود از زندان فرار کرد و به دربار پادشاه هپتالیان رفت و سالیانی چند در نزد آنان به عنوان گروگان بسربرد»[2].

«تاریخ ایران» در بارهٔ شاپور دوم و رابطهٔ او با اقوام خیونی می نویسد:

«از خصایص شاپور دوم ذکاوت، شجاعت، بیرحمی، استعداد و نبوغ نظامی را — که لشکرکشیهای موفقیت‌آمیز وی خود شاهد آن است — می توان برشمرد. وی رجلی بود سیاسی به معنی و مقیاس وسیع و در باره شایستگی مقام شاهی خویش و قدرت حکومت و اهمیت زمامدار ایران یعنی شاهنشاه نظری بلند داشت... مرز شمال خاوری ایران نیازمند توجه خاص بود زیرا که قبایل «هون و هیونیت» به تاراج و غارت نواحی سرحدی پرداخته بودند. لشکریان شاپور هیونیت ها را دفع کردند.

طبق پیمان صلحی که منعقد شد هیونیت ها متحد ایرانیان گشتند و سکایان سکستان (= سیستان.نگارنده) که تقریباً از ایران جدا شده بودند نیز چنین کردند. پس ازآنکه شاپور وضع خویش را بدین طریق در خاور استوار ساخت توانست مجدداً نیروهای خود را متوجه مغرب سازد... ایرانیان شهرآمد (دیار بکر) را محاصره کردند و در سال ۳۰۹ میلادی پس از مقاومت سختی که از طرف محصوران به عمل آمد آن را متصرف گشتند.شاپوربه شخصه فرماندهی

---

(۱) **بریتانیکا**،شمارهٔ ۹، سال ۱۹۸۴، ص ۸۵۰.

(۲) دیاکونوف، **تاریخ ایران باستان**، صفحات ۴۴۷—۴۴۶.

لشکریان را عهده دار بود»[1].

متحدینی که به اتفاق وی وارد پیکار شدند عبارت بودند از گرومیات پادشاه هیونیت ها و پادشاه آلبان. آمین مارتسلین که شاهد وقایع و همراه و منشی ژولین امپراطور روم بوده و در شهر محصور اقامت داشته چنین می نویسد:

«شخص شاهنشاه سوار بر اسب، بلندتر از همه، پیشاپیش لشکریان خویش روان بود و تاج طلایی به شکل سر قوچ و مرصع به جواهر بر سر داشت. وی را مأموران ارشد و ملتزمان رکاب از قبایل مختلف احاطه کرده بودند... ایرانیان گرداگرد دیوارهای شهر را در میان گرفتند: بخش شرقی... به عهده هیونیت ها بود... و بخش شمالی را آلبان ها اشغال کرده و در مقابل دروازه های غربی سکستانی ها (مردم سکستان) که از تمام جنگجویان دلیرتر بودند مستقر گشته بودند»[2].

تاریخ فوق الذکر پس از شرح حال فیروز و شکست او در برابر پادشاه هیاطله و شرح حال قباد می نویسد: «مبلغی که هیاتله مطالبه کرده بودند به قدری زیاد بود که پیروز نمی توانست یکباره بپردازد. مقدار پولی که پیروز پرداخت بیست کیسه بود و وی در مقابل ده کیسه باقی «فرزند خویش قباد را به رسم گروگان نزد هیاتله باقی گذاشت» و این واقعه در تاریخ زندگی قباد نقش مهمی بازی کرده»[3].

فیروز پادشاه ساسانی عاقبت به دست اقوام هیتال کشته شد. رئیس این قوم اخشونوار یا اخشونواز بوده که ظاهراً این اسم از لغت سغدی خشوان است و نامی آریایی است. فردوسی می فرماید:

نمانم به جایی پی خوشنواز　　به هیتال و ترک از نشیب و فراز
مناره برارم بشمشیر و گنج　　ز هیتال تا کس نباشد برنج

و بالاخره اشاره به این نکته نیز جالب است که ظل السلطان مسعودی در تاریخ خود به نام «تاریخ مسعودی» دربارهٔ ورود اتراک به کشور ایران اشاره دارد و می نویسد[4]: می توان اشکانیان را از ترکان ایران و هیتالها یا هیاطله را از ترکان توران محسوب داشت. اینکه چرا او اشکانیان را از ترکان تصور نموده اشاره‌ای نکرده است اما این موضوع می تواند جدا از این

---

(۱) پیگولوسکایا، یاکوبوسکی، پطروشفسکی...، همان کتاب، ص ۷٤.

(۲) همان کتاب، ص ۷۵.

(۳) همان کتاب، ص ۹۳.

(٤) مسعود میرزا ظل السلطان، «تاریخ مسعودی»، ص ۳٦۷.

مقال جای بحث داشته باشد.

گزیده‌هایی از تاریخ هونها و تورانیان

حال که به مبداء نژادی سه قبیلهٔ خیونیها، کیداریان و هفتالیان اشاره کردیم، لازم است که مجدداً نگاهی به سدهٔ دوم قبل از میلاد بیافکنیم و حوادث دهشت‌بار حملات یوئه‌چی ها به سرزمینهای غربی و ایران پارتیان را بررسی و دنبال کنیم.

گوتشمید حملهٔ بزرگ یوئه-چی ها (و بزعم او یوتشی ها) را توضیح داده و قبایل آنروز را با دیدی محققانه رایزنی و شناسایی کرده است. او می نویسد[۱]: چانگ-کین از طرف پادشاهی چین در سال ۱۲۹ قبل از میلاد به سفارت به نزد اقوام یوتشی (یوئه-چی =یوچه) گسیل گردید وی پس از گذشتن از سرزمین کانگ-کیو (در اواسط سیردریا) به نزد اقوام یوتشی رسید طبق توصیف این سفیر قبایل چادرنشین عبارت بودند از: یوتشی های کبیر که در سغد می زیسته اند قبایل کانگ-کیو Khang—Kiu (در کرانه اواسط سیردریا) بسر می برده‌اند و قبایل ین-تسائی Yen—Tsai در خوارزم بوده‌اند. رنه گروسه می نویسد: «در سال ۸٤ قبل از میلاد یک فرمانده چینی بنام پانچائو (Pan—Tch'ao) از پادشاه یوچه ها درخواست نمود که پادشاه سغدیان کانگ-کیو (K'ang—Kiu) راملامت وتوبیخ کند»[۲]. لـذا ملاحظه می شود که حدود نیم قرن بعد، کانگ-کیوها از کرانه های سیردریا به نواحی غربی تر و به سغد رفته اند و رئیسشان نیز عنوان پادشاه سغد را پیدا کرده است.

چانگ-کین در ادامه گزارش های خودمی نویسد: یوتشی ها در مواقع لزوم می توانسته اند تا دویست هزار تیرانداز فراهم آورند. یوتشی ها پس از تسخیر باختر «تا-هیا» به سرزمین پارتها روی آوردند. آن-سی (An—Si) یا پارت کشوری بسیار بزرگ توصیف شده وراه ورود به پارت از سرزمین پربرکت خراسان می‌گذشته است. «مردم این ناحیه از پوست حیوانات برای نوشتن استفاده میکرده و حروف را بصورت افقی می نوشته اند». [۳] سرحد شرقی مملکت شهر مو-لو Mo—Lu نام داشته که همان مئورو Mouru در وندیداد و مرورود امروزی است.

یوچه ها در شمال آمودریا خیمه و خرگاه پادشاه خود را علم کردند. «اسم کشور

---

(۱) گوتشمید، همان کتاب، ص ۱۰۹ و ببعد.

(۲) رنه گروسه، همان کتاب، ص ۷٦.

(۳) گوتشمید، همان کتاب، ص ۱۱۳

یو-تشی های بزرگ، بکلی نام قدیمتر یعنی تا-هیا را از یادها برد... اما بعد، این سرزمین به پنج شاهزاده نشین تقسیم شد که به هی-هو (به زبان ترکی یبغو «**امپراطوری صحرانوردان**» صفحهٔ ۷۵) موسوم بود بدینقرار هی او-می[Hi—Eu—Mi]شوانگ-می[Shwang—Mi] کوای —شوانگ [که منظور حکومت **کوشانها است]**، **هی -تون** [Hie—Tun]و کاو—فو [Kau—Fu]که منظور کابل است]... قوم کانگ-کیو که از یو-تشی های بزرگ در جنوب وهیونگ—نوها درمشرق در اثر وجود یک عده از حکومت های کوچک جدا بود، در طرفین ساحل میانهٔ سیردریا در ناحیهٔ فَرغانه [یاوان بزرگ] و شمال آن باین سوآن سو در حرکت بود.» (۱)

کانگ-کیوها به هنگام ضرورت می توانستند تا نود هزار تیرانداز برای جنگ بسیج کنند. چینی ها در سال ٤٤ قبل از میلاد به سرزمین کانگ-کیوها حمله کردند. گزارش این مهاجمان از اوضاع در مرزهای بین قبایل با گزارش هایی که از زمان چانگ-کین می رسد، فرق می‌کند. از حکومتهای کوچکی که در حد واسط مرزهای شرقی وجنوبی کانگ-کیو بودند، دیگر اثری نبود، به طوری که کانگ-کیوها در این زمان همسایهٔ بلاواسطهٔ ترکان هسیونگ-نو و یوتشی ها شده بود. دربارهٔ رویدادهای سال ٤٤ قبل از میلاد رنه گروسه می نویسد: «... اولین تفرقه و جدایی در میان اقوام ترک هسیونگ-نو در سال ٤٤ قبل از میلاد روی داد. بدین ترتیب که یکی از سلاطین هسیونگ—نوموسوم به چه چه Tche—Tche را یکی از رقبای وی از سرزمین های اجدادی خود در مغولستان بیرون راند و او از سواحل «اورخون» مهاجرت نمود و به طرف «بالخاش» که جزء قزاقستان فعلی شوروی است رفت. به این صورت تجزیه و تفرق نخستین در این قبیله پدیدار گشت. هسیونگ-نوهای شرقی در مغولستان ماندند و رقیب چین شدند. هسیونگ-نوهای غربی در مرغزارهای بالخاش و آرال ماندند و بعدها بنام «هون ها» (۲) (اینها اجداد آتیلا می باشند)

---

(۱) همان کتاب، ص ۱۱٦.

(۲) بنا بر نوشتهٔ «**بریتانیکا**» تحت عنوان «Inner Asia, History of» صفحهٔ ۵۹۷: عملیات نظامی و سیاسی برادران Chih—Chih (چه —چه) در قرن‌اول قبل از میلاد با شکست مواجه گردید و این گروه از هسیونگ—نو به طرف غرب متواری شدند (و با مرگ chih-chih در سال ۳٦ قبل از میلاد) و از دیدهٔ تاریخ پنهان گشتند. بنا بر یک **فرضیه** هونها که در سال ۳۷۰ میلادی (یعنی ٤ قرن بعد) در استپ‌های جنوب روسیه پیدا شدند، از اعقاب آن گروه از هسیونگ نو هستند».

به عقیدهٔ نگارنده، این فرضیه که پایه و اساس تحریف بخشی از تاریخ تورانیان است ومتأسفانه بسیاری از مورخین از آن پیروی کرده‌اند، کاملاً نادرست است و با حقایق موافقتی ندارد.

رقبای دنیای رم شدند...».[1] رنه گروسه در توضیح بیشتر این مطالب در مورد چه چه می افزاید: «... وی برای کسب ثروت ومال بسمت مغرب در ترکستان فعلی روس رفت (سال ٤٤ قبل از میلاد) و در حین عبور لشکریان «ووسوئن» را در ایلی دید و آنها را مغلوب نمود. قبایل «هوکی» Hou—Kie منطقه ایمیل و قبایل کین - کو Kien—Kou را که در مرغزاران آرال بودند با خود مؤتلف کرد.»[2] ملاحظه می شود که در این زمان قبایل آریایی نژاد ایرانی «ووسوئن» که در این مقاله آنها را سرخ ها و چشم آبی ها از اجداد آلن ها معرفی کردیم، چگونه با اقوام ترک هسیونگ-نو در استپهای ایلی برخورد کردند و مغلوب شدند، و به عنوان ایل و قبیلهٔ مغلوب، تا مدتی تحت انقیاد و دست نشاندهٔ قبیلهٔ فاتح قرار گرفتند.

آیا می توان تصور کرد که در این زمان اقوام ترک آلتایی و آریایی ها زبان یکدیگر را درک نمی‌کردند یا «ووسوئن ها» در منطقه ای که اغلب تحت تسلط بربرهای ترک و مغول بوده است، حداقل با زبان ترکی آشنایی نداشته اند یا با آن زبان بیگانه بوده اند؟

آتیلا، فاتح غرب

چانگ - کین در ادامه گزارش های خودمی افزاید:

اقوام ین تسائی در این زمان باجگزار اقوام کانگ-کیو بودند. باج آنها عبارت بود از **پوست موش** - رنه گروسه در شرح حال آتیلا و اقوام هون یا به عبارت او بازماندگان ترکان هسیونگ-نوی غربی می نویسد: از زمانی که چه چه پادشاه هسیونگ-نوهای غربی از مغولستان علیا به طرف مرغزاران شمالی آرال و بالکاش روی آورد و سپس به دست یک ستون اعزامی سربازان چینی کشته شد، دیگر اثری از هسیونگ-نوهای غربی نمی یابیم، تا قرن چهارم بعد از میلاد که آنها با دنیای روم تماس می‌گیرند. مرغزارهای روس از قرن سوم قبل از میلاد از طرف سارمات ها اشغال شدند و این اقوام جای سیت ها را گرفتند. قسمت بزرگی از سارمات مثل آلن[3] ها در منطقه تِرِک Terek تا قوبان صحراگردی می‌کردند و زندگی نسبتاً مستقلی را کسب نموده بودند. رنه گروسه می افزاید دلیل اینکه هسیونگ-نو استپهای آرال را ترک کرد، بر ما پوشیده است. بهرحال، آنها در حدود سنهٔ ٣٧٤ میلادی

---

(١) رنه گروسه، همان کتاب، ص ١١٨—١١٧.

(٢) همان کتاب، ص ٨٨.

(٣) الان ها از متحدان سارمات ها محسوب می شدند. نگارنده.

تحت ریاست فرمانده‌ای بنام «بالامیر» از ولگای سفلی گذشتند[1]، و آلن ها را مغلوب کردند: آلن های قوبان و تِرِک موقتاً به اطاعت هونها درآمدند ولی بعدها در قرن دهم به دین مسیحیت بیزانس پیوستند. عده‌ای از آلن ها نیز به طرف مغرب رفتند و با ژرمن های غربی در مهاجمات عظیم آنها مشارکت ورزیدند، و عده‌ای دیگر از آلن ها نیز به اسپانیا رفتند.

هجوم هونها دنیای روم و ژرمانیک را به وحشت افکند. رنه گروسه از قول آمین مارسلن می نویسد: «... از حیث قساوت و شقاوت و وحشیگری از هر چه تصور کنید وحشی تر و شقی ترند، گونه های اولادشان را زخم می‌کنند و شکاف می دهند تا ریش آنها نروید. هیکل درشت و قامت کوتاه و بالا تنهٔ ستبر و سترگ و سری بی اندازه بزرگ به آنها هیبت و شکل دیو داده است. آنها مثل حیوانات زندگی می‌کنند. غذاهای خودشان را نمی پزند و بر آنها هیچ نوع چاشنی نمی زنند آنها از ریشهٔ نباتات وحشی و گوشتی که در زیر زین اسبان نرم و له شده است ارتزاق می‌کنند. از گاوآهن و خیش و خانه و مسکن ثابت و منزل معین خبری ندارند. همیشه وهمواره بیابان گردند و از خردسالی به سرما و گرسنگی و عطش عادت می‌کنند. در این سفرها و مهاجرت‌ها رمه و گله نیز با آنهاست و ارابه های هون ها را که در آن خانواده آنها جای دارد گاوها و اسبها می‌کشند... در همان ارابه ها است که می زایند و تا سن ازدواج فرزندان خود را در آن نگاهداری می‌کنند از این انسانها بپرسید از کجا می آیند و یا کجا به دنیا آمده اند. هیچ نمی دانند. لباس آنها عبارت است از یک نیم‌تنهٔ کتانی و یک روپوش که از **پوست موش** بهم دوخته اند. نیم تنهٔ تیره رنگ روی تنشان می پوسد. آنرا عوض نمی‌کنند مگر آنکه نیم‌تنه پاره پاره شود...»[2]

رنه گروسه می افزاید: «بیفایده نیست که این تصویر را با تصویری که وقایع نگاران چینی ازهسیونگ—نوها رسم نموده اند مقایسه کنیم: روی آنها مانند خوی آنهاست. یعنی خلق و خلقشان یکسان است. همه چیز آنها به هم شباهت دارد. دنیای چین و دنیای مسیحیت نیز در قرن سیزدهم تصویری از مغولان باقی گذاشته که عیناً همان است که در سطور فوق نقل شد: می نویسند که هون، ترک و مغول و ساکنان مرغزاران جمجمه ای دارند

---

(۱) رنه گروسه دیگر به این موضوع اشاره ندارد که در طول چهار قرنی که از جدایی هسیونگ-نوهای غربی گذشته بود، آنها در استپهای توران زمین با دیگر صحرانوردان استپهای شمالی به طبیعت حال درهم می آمیزند و نژادی که بوجود می آید، بطور مسلم سوای هسیونگ-نوهای چهار قرن قبل بوده است، اصطلاح هون سفید نیز از امتزاج دیگر نژادها با هسیونگ-نوها حکایت دارد. (نگارنده)

(۲) همان کتاب، ص ۱۴۹.

که عرض و طولش یکی است. سر آنها بزرگ بالا تنهٔ آنها سترگ و ساق های پایشان کوتاه است.»[۱] در مورد آتیلا[۲] می نویسد: «سیرتاً و صورتاً او مظهر ونماینده هون هاست. قد او کوتاه و سینه اش فراخ و سرش درشت است. چشمهایش کوچک و فرورفته است دماغش پهن و رنگ چهره اش تیره و تقریباً سیاه میباشد. ریش ندارد. در موقع خشم و غضب مخوف است...»[۳]

رنه گروسه می افزاید:«همچنان که امپراطوری چنگیزخان با درفش مغولی نه فقط تمام صحرانوردان مغولی بلکه تمام بیابان گردان ترک و تنگوی آسیای علیا را زیر پرچم خود مجتمع نمود شاهنشاهی آتیلا نیز که اصلاً هون یعنی بدون شک ترک[٤] بود، تمام بربرهای سارمات و آلن و اوستروگوت و «ژپید» را که بین جبال اورال و شط رن متفرق بودند جمع آوری کرد...»[۵].

بهرحال چانگ-کین در ادامه گزارشش می افزاید: تعداد کانگ-کیوها در این زمان به یکصد و بیست هزار افزایش یافته و جمعیت آنها را به حدود ششصد هزار تخمین می زنند. کانگ-کیوها از نقطه نظر آداب و عادات با یوتشی ها یکسان بوده و از نظر تشکیلات همسان. کانگ-کیوها به پنج شاهزاده نشین تقسیم شده بودند. شاهی که بر همه آن پنج شاهزاده نشین حکومت داشت بنام امیر سوهیایی Su—Hiai نامیده می شده و طبق اظهار سه-ماتسین مورخ چینی قشلاق او در مشرق فَرغانه بنام (اولی —آتای امروز) سوهیایی بوده و ییلاق او در محلی بسیار دورتر بنام لو-یونی-نی Lo—Yuni—Ni.

اقوام ین تسایی و کانگ-کیوها از طرف مشرق اغلب تحت فشار اقوام هسیونگ-نو قرار

---

(۱) همان کتاب، ص ۱۵۱.

(۲) **«دائرة المعارف فارسی»** (مصاحب) در وصف توران می نویسد:

«حتی رود ولگا را نهر توران خوانده اند». می دانیم که نام قدیم رود ولگا،آتل بوده است و بشهادت کتاب «تطبیق لغات جغرافیائی قدیم و جدید ایران» تالیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه —از انتشارات امیرکبیر— سال ۱۳۶۳ صفحه ۱۱۲: «نام آتیلا (پادشاه هونها) در اصل «آتلی» بوده است». همانطور که شرح داده شد کرانه های سفلی رود ولگا یا آتل در سنه ۳۷٤ میلادی تحت اشغال آلان ها بود. می دانیم که آلانها طایفه ای از طوایف تورانی بودند. لذا بهمین دلیل رود آتل را نهر توران خوانده و رهبر هونها را آتیلا نامیده اند. نگارنده.

(۳) رنه گروسه، همان کتاب، ص ۱۵۳.

(٤) شاید یکی از علل انتساب قبایل — خیون، هفتالیت ها وکیدارها به هون ها بعضی لهجه های ترکی آن قبایل بوده است، البته اشتراک قبایل فوق را در اتحادیهٔ عشایر ترک هسیونگ—نو نباید فراموش کرد. (نگارنده).

(۵) همان کتاب، ص ۱۵٤.

داشتند و بیشتر به طرف مغرب رانده می شدند. اقوام ین‌تسایی بالاخره در حدود حکومت رومی ها پراکنده گردیدند (حدود سال ٦٠ الی ٦٥ بعد از میلاد). منابع جدیدتر چینی اقوام ین-تسایی[١] را الان ها[٢] نامیده اند.

بطلمیوس چهار قومی را که قبلاً در حمله به ماوراءالنهر ذکر کردیم، با نامهای، ساگاراوک ها، پازیک ها، یاتی ها و طخارها یاد می‌کند. او طخاری های را ملتی بزرگ می نامد: اوروزیوس Orosius با اشاره به جغرافیای آگریپا Agripa (متوفی در سال دوازدهم قبل از میلاد) از ساگاراوک ها نام می برد و مسکن آنها راکوهستان پارثاو، بین دهه ها و پارتی ها، یعنی در محلی که چندان از درهٔ رود اترک دور نیست، یاد می‌کند.

گوتشمید می نویسد: «... دیگر در اینکه طخاری ها و یوتشی-های بزرگ هر دو قوم واحدی بوده اند شک نمی توان کرد...»[٣] و ادامه می دهد که اقوام آسیایی، آسی یی، یاتی (منظور همان یه-ته یا **هفتا** یا هیتالها است. نگارنده) و یوتشی همه کوششهایی برای ذکر اسم گروهی ازطخاری ها هستند،به تعبیردیگر، گوتشمید سعی می‌کند که طخاری های یوئه-چی یا تورانی اورال-آلتایی را با آلن های ایرانی از یک خانواده بدانند، و آن خانوادهٔ بزرگ سکیت ها یا سکاها است.

گوتشمید می نویسد که یکسال قبل از مسافرت چانگ-کین به این نواحی، یعنی در سال ١٢٨ قبل از میلاد، یک قسمت از سرزمین یونانیان -منظور همان تاهیا یا باختران =بلخ است- به تصرف و اشغال ساگاراوک ها درآمده بود، و استرابون در این زمینه می افزاید که همزمان با این وقایع قسمتی از باختر پس از غلبه بر سکاها بدست پارتی ها افتاد. —در حقیقت در جنگ میان فرهاد[٤] دوم اشکانی بر علیه سکاها و به زعم شاهنامه «جنگهای

---

(١) گوتشمید، همان کتاب، ص ١١٩.

(٢) جهت اطلاع بیشتر از الانها به کتاب **«ایران و ترکان در روزگار ساسانیان»** تألیف عنایت‌الله رضا، صفحهٔ ٩٠ مراجعه شود.

(٣) گوتشمید، همان کتاب، ص ١٢٠.

(٤) دکتر محمدجواد مشکور، همان کتاب، ص ٣٣٦: فرهاد دوم پس از پدر بتخت نشست (١٣٦ قبل از میلاد)...، سکاها به مرزهای پارت تجاوز کردند و بنای قتل و غارت را گذاشتند. فرهاد مردانه بمقابل آنها شتافت ولی در اثر خیانت سپاهیان یونانیانی که با سکاها همدست شده بودند،فرهاد در ١٢٧ قبل از میلاد بدست سکاها کشته شد... پس از فرهاد دوم عم او اردوان دوم جانشین وی گشت. وی در جنگ با مردم یوئه‌چی که از نژاد زرد بودند زخم برداشته،بمرد. این مردم را هونها بسوی ایران رانده بودند و بر اثر فشار همین قوم بود که دولت باختر بهند منتقل گردید و کشور باختر بدست یوئه—چی ها افتاد.

ایران و توران» —ناحیهٔ مرو به دست پارتی ها تسخیر شد. یکی از درهم های فرهاد دوم دارای عبارت مرگیان (مرو) است که خود سندی است بر این مدعا. همچنین است زندگی اردوان دوم که درجنگ با سکاها کشته شد، و مارکوارت[1] و نولد که ثابت کرده اند که قسمتهایی از سرگذشت کیخسرو (پسر سیاوش در شاهنامه) داستانهایی است از زندگی اردوان دوم پادشاه اشکانی.

مقتدرترین قبایل ماوراء جیحون پس از ساگاراوک ها قبایل کانگ-کیو بودند که مانند ساگاراوک ها از آن سوی سیردریا آمده بودند. کانگ-کیوها در ازمنهٔ مختلف با پارتها از طرف جنوب هم مرز شدند. در سال دوم قبل از میلاد، پادشاه کانگ-کیوها گروهی را به سفارت به چین فرستاد، اما از آن پس روابط آنها با کشور چین رو به خاموشی نهاد، به طوری که از آن زمان به بعد از کانگ-کیوها در منابع چینی اثری به چشم نمی خورد.

حدود و ثغور جغرافیایی «کنگ دژ»

گوتشمید می نویسد: «... تصور می رود که کانگ-کیو اسم قوم نباشد، بلکه نام سرزمین باشد و همانست که در خرده اوستا از آن بنام کانگها و در شاهنامهٔ فردوسی کنگ دز یاد شده است.»[2]

احتمال دارد که کنگ دز اوستا، محل اقامت سیاوش بی ارتباط با کانگ-کیو که گوتشمید نام می برد، نباشد.

«... از سیاوش مخصوصاً بنام بانی کنگ دز یاد شده است. دژکنگ که همان کنگهه در اوستاست... در جانب شمال و آنسوی دریاچه و وُروکَش میان کوههایی قرار دارد که یکی از آنها (سی چی داو) است. رود (پیداگ میان) یا (چترمیان)، (چهرمیان) از آن دز می گذرد.

.— از کنگ دژ است که رستاخیز شاهنشاهی ایران آغاز می شود...»[3].

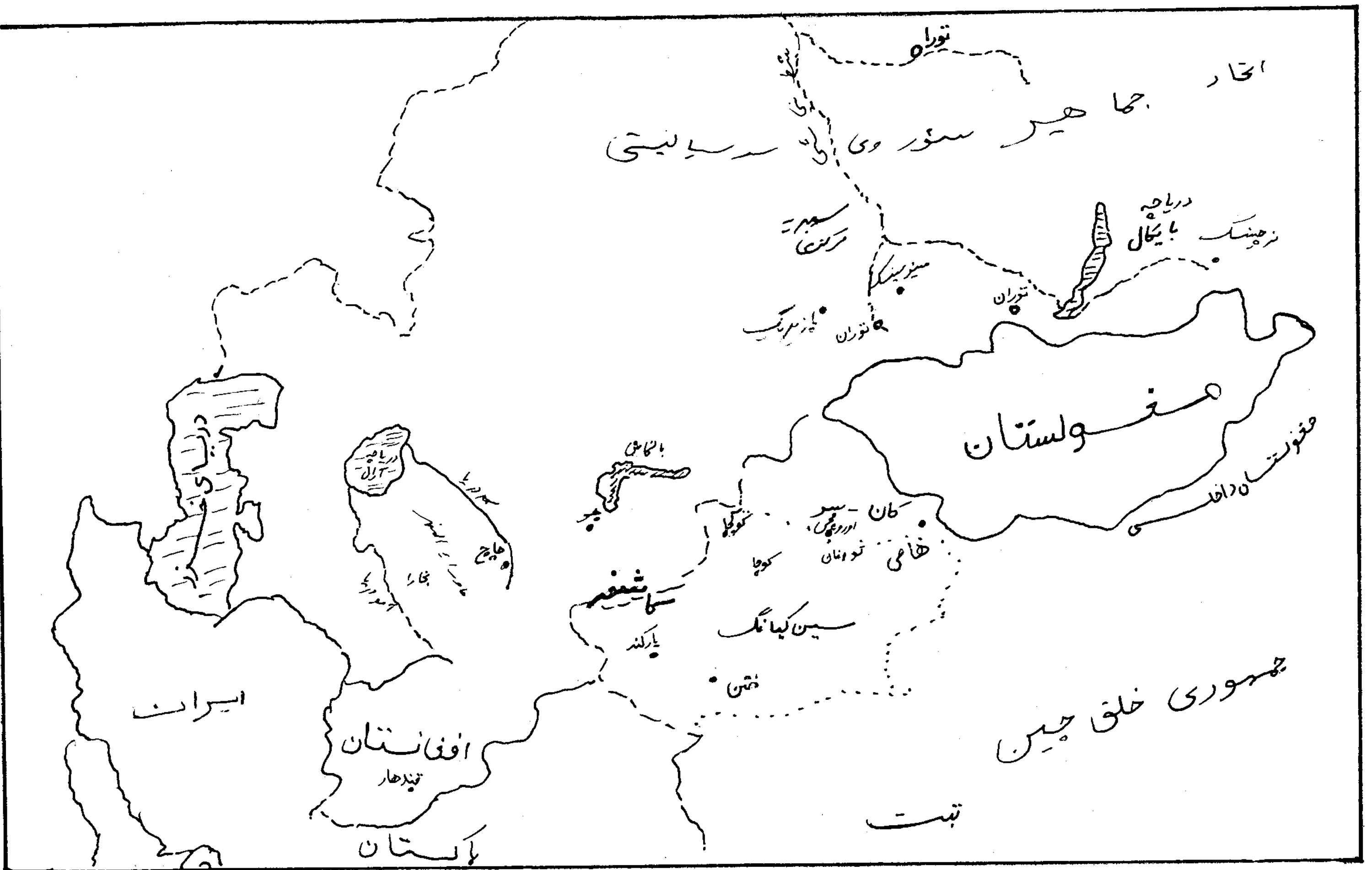
کریستن سن می نویسد: «... کنگ دژ قلعه مشهوری است که سیاوش (سیاورشن) بنا کرد... سرزمین سااکوستان که قرائت آن غیرمحقق است. معلوم نشده کجاست. چنانکه از بند ۱۳ بر می آید می توان این سرزمین را در اقصای شمال در سر راه ترکستان به چین دانست

---

(۱) کریستن سن، همان کتاب، ص ۱۸۵.

(۲) گوتشمید، همان کتاب، ۱۲۲.

(۳) کریستن سن، همان کتاب، ص ۱۲۳—۱۲۲.


اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی
دریاچه بایکال
نرچینسک
مغولستان
مغولستان داخلی
جمهوری خلق چین
تبت
سین کیانگ
کاشغر
یارکند
ختن
کوچا
هامی
بالکاش
دریاچه آرال
چاچ
بخارا
ایران
افغانستان
قندهار
پاکستان

یعنی در همان طرف که کنگ دژ را باید جست وجو کرد...»[1] عنایت الله رضا می نویسد: «... یوستی خاورشناس مشهور در مورد ناحیهٔ مذکور [کنگ-دژ] چنین نوشته است: بنظر می رسد این محل که چینیان نیز در زیر عنون کنگ می شناخته اند و از دیدگاه ایرانیان گونه ای بهشت روی زمین محسوب می شد وسیلهٔ گروهی از ایرانیان در وسط خاک توران در شمال سیردریا (سیحون) بر پا شده بود.»[2]

هرگاه ساکواستان را که احتمالاً باید «سرزمین سکاها» باشد، در «سر راه ترکستان به چین»، یعنی در ایالت سینکیانگ امروزی تصور کنیم، سرزمین کانگ-کیو یا کنگ-دژ و بعبارت دیگر، توران زمین عهد کیانیان را نیز باید در همین منطقه و تا حدود مرزهای کان-سو و مغولستان، یعنی در حوزه قدرت یوئه-چی ها بدانیم....

کریستن سن می نویسد: «... در سرزمینهای واقع در بین صحراهای مرکزی ایران و حوضه سند، قبایل آریایی که از شمال می آمدند تشکیل حکومتهای استبدادی در زیر فرمان پادشاهانی می دادند که عنوان کوی داشتند. یکی از این کویان یعنی «اوسذن» [کیکاوس] همه سرزمینهای آریایی را تحت اطاعت خود درآورد... وی دشمنی قوی داشت بنام فرنگرسین (افراسیاب)[3] که فرمانروای بزرگ قبایل تورانی بود و این قبایل تورانی خود ظاهراً از نژاد ایرانی بودند...»[4].

ملاحظه می شود که حوزهٔ فرمانروایی افراسیاب تورانی در شمال شرقی ایران و بالاجبار شمال حوضهٔ سند و شرق سیردریا، یعنی حدود مرزهای چین غربی از ختن تا کان-سو و بـــبعد یا به عبارت دیگر، در سرزمین طخارها و یوئه—چی ها بوده است.

(۱) همان کتاب، ص ۸۲.

(۲) عنایت الله رضا، همان کتاب، ص ٦۲.

(۳) دکتر جواد هیئت، همان کتاب، ص ٥٤:

«افراسیاب (به گفته بارتولد) مربوط به شش صد سال قبل از میلاد و نام اصلی وی آلپ ارتونقا و پایتختش کاشغر بوده».

(٤) کریستین سن، همان کتاب، ص ٤۹.

KÜL TİGİN ÂBİDESİ

Güney cephesi

(1) [illegible]

(2) [illegible]

(3) [illegible]

(4) [illegible]

(5) [illegible]

فصل چهارم

منشاء و نام

تور - کیوت ها (ترکان)[1]

(۱) به تاریخچه تأسیس امپراطوری تورکیوت ها درکتاب حاضر صفحهٔ ٤٩ اشاره شده است.

توران زمین در کرانه‌های رودخانهٔ ینی – سئی

منشاء هر قومی را باید در گذشته‌های دور آن جستجو کرد و علاوه بر پژوهش‌های علمی، نباید به سادگی از کنار داستانهای ملی وحماسی آن قوم گذشت. در افسانه‌ای از ترکان آمده است:

«... مردم «سو» به سبب نادانی خویش، نابود و منهدم شدند. تنها چهار نواده از ماده گرگ بجا ماند. نواده‌ی نخستین به قو بدل شد. نواده‌ی دوم در ناحیه‌ای میان دو رود «آبو» و «گیان– کم» (رود معروف ینی سئی در سیبری) که چینیان آنرا «سیگو» نامیده‌اند، سکنی گرفت. نواده‌ی سوم و چهارم در «چو–سی» واقع در جنوب آلتای، سکنی گزیدند.»[(۱)]

این افسانه به وضوح از قبایل کوچ‌نشین ایرانی استپهای شمال نام می‌برد. همانطور که در صفحه ۷۵ کتاب حاضر توضیح داده شد، چینیان، سکاها را «سو» sseu می‌نامیدند. آیا مختصات جغرافیایی صفحهٔ ۸۷ کتاب حاضر با نقاط جغرافیایی در این افسانه مطابقت دارد؟ با مراجعه به اطلس جغرافیا[(۲)] ملاحظه می‌شود که دو نقطهٔ توران با مختصات B4 و A2 در صفحهٔ ۱٤۰ آن اطلس، در کرانهٔ رودخانهٔ ینی سئی قرار دارند، به خصوص نقطهٔ توران[(۳)] با مختصات A2 که شط ینی سئی از کنار آن می‌گذرد. (در نقشه به صورت دایره بزرگ نشان داده شده) و در ایالت تووا قرار گرفته است.

---

(۱) عنایت‌الله رضا، همان کتاب، ص ۳۳.

(2) National Geography. Atlas of the world. Washington. D.C. 1975. Fourth Edition.

(۳) به ترجمه سنگ نبشته‌های ینی سئی در کتاب حاضر صفحهٔ ۵۰ و ۵۱ رجوع کنید.


IRKUTSK
BURIAT
CHITA
HÖVSGÖL
DZAVHAN
BULGAN
SELENGE
NORTH HANGAY
SOUTH HANGAY
CENTRAL
HENTIY
SÜHBAATAR
MIDDLE GOVĬ
EAST GOVĬ
SOUTH GOVĬ
MONGOLIA
Irkutsk
Ulan Ude
Chita
Ulaanbaatar
Saynshand
Choybalsan
Mörön
Uliastay
Tsetserleg
Kyzyl
Kara Khak
Turan
Mondy
Wall of Genghis Khan

رود آبو که امروزه به نام Abakan [۱] (آباکان) خوانده می شود، با مختصات جغرافیایی توران (A2) دقیقاً مطابقت دارد[۲]. این رود در نزدیکی مینوسینسک جاری است. (همان نقشه).

(Yenisey) یا شط ینی سئی نیز یکی از طولانی ترین رودخانه های آسیا است که بیش از ٤١٠٠ کیلومتر طول دارد. این رودخانه از جنوب به طرف شمال جریان دارد و در مسیر خود از حدود مرزهای مغولستان و شوروی عبور می‌کند و پس از گذشتن از دشتهای سیبری به دریای سیاه یا قرادریا واقع در اقیانوس منجمد شمالی می ریزد.

رودخانه «آنگارای علیا از کوههای «نرچینسک» Nertchinsk سرچشمه می‌گیرد و پس از طی پانصد کیلومتر داخل دریاچه بایکال میشود و بعداً از ساحل غربی این دریاچه بیرون می آید و بعد می شود آنگارای سفلی - شهر ایرکوتسک را مشروب می‌کند و بعد در شط ینی سئی می ریزد...»[۳] نقطهٔ توران با مختصات جغرافیایی B4 دقیقاً پس از شهر ایرکوت در مسیر همین رودخانه قرار دارد.

رابطهٔ اقوام آریماسپ با دودمان کیانیان

پس از هردوت، رنه گروسه نیز راجع به اقوام باستانی این ناحیه می نویسد:

ایسیدونها زیر فشار آریماسپ ها بودند و «آریماسپ ها بدون تردید در منطقه شرقی تر می زیسته اند در طرف شط ایرتیچ (ایرتیش)... و شط ینی سئی و نژاد آنها ظاهراً ایرانی است مانند سیت ها و نام آنها مؤید همین معنی است... لغت آریماسپ... [یعنی] آریام اسپا... که بمعنای «دوستداران اسب» می باشد»[٤].

پاره‌ای از این اقوام ظاهراً از وابستگان سلسلهٔ کیانیان هستند، و تاریخ «ایران در عهد باستان» آنان را خاندان اسپه نام نهاده است و چنین اشاره دارد:

«این پادشاهان به آخر نامشان کلمه‌ی اسب افزوده شده است و آنان طبقه‌ی دوم از سلسله‌ی کیانی میباشند. چون اسب در زندگی آریاهای ایرانی و جنگ‌آوران شرقی در

---

(۱) عنایت‌الله رضا، ص ۳۳.

(۲) جهت اطلاع بیشتر به «بریتانیکا»، شمارهٔ ۱۷، سال ۱۹۸٤، صفحهٔ ۳۲۲ (نقشهٔ اتحاد جماهیر شوروی) و دیگر اطلسهای معتبر رجوع شود.

(۳) رنه گروسه، همان کتاب، پانوشتهٔ ٤ از صفحهٔ ۲٦.

(٤) همان کتاب، پانوشتهٔ ۱ از صفحهٔ ۳۷.

روزگار قدیم نقش بزرگی را بازی میکرد... از اینرو نامهای کسان بسیاری را می بینیم که بکلمه‌ی اسب ختم می شود، مانند: لهراسپه یا ائورت اسپه، گشتاسپه،... ارجت سپه و...» [۱] و سپس در مورد نام گشتاسپه می افزاید: «...نام گشتاسب بیش از دیگر پادشاهان کیانی، در اوستا و متون پهلوی آمده است. نامش در اوستا ویشتاسپا Vishtaspa صاحب اسب رمنده آمده است. و در آن کتاب راجع به او چنین آمده: ویشتاسب بلند همت دارنده‌ی اسبان تندرو از خاندان نوذر، و دوست زرتشت پیغمبر شهریاری مزداپرست و دارای فر کیانی بود، و دین **اهورایی را بمقامی بلند رسانید،** و بر دشمنان خود غلبه کرد. و دختران خویش: هما و به‌آفرید را که اسیر خیوئان (تورانیان) شده بودند، آزاد گردانید...

بنا بروایت شاهنامه بعهد سلطنت او زرتشت آئین خداپرستی آورد. گشتاسب دین او را پذیرفت، اما ارجاسب تورانی بر سر اینکار با گشتاسب جنگ کرد. در این جنگ زریر برادر گشتاسب کشته شد. سپس ارجاسب به بلخ حمله کرد، شهر را گرفت و لهراسب [پدر گشتاسب] از انزوا بیرون آمد، و با مردم باختر بجنگ ارجاسب بیرون شد، و در حین کارزار کشته شد...

زرتشت نیز در این جنگ کشته شد. [۲]

تاریخ **«ایران در عهد باستان»**، تورانیان را بزرگترین دشمن ایران می داند و می نویسد توران نامی است برای تعیین سرزمینهایی که در شمال شرقی ایران قرار گرفته است.

با عنایت به جمیع توضیحات مربوط به تورانیان، می توان به اختصار چنین نظر داد:

پاره‌ای از اقوام تورانی آریایی که شاخه‌ای از ساکاها بودند در ازمنهٔ بسیار دور در دشت‌ها و جنگلهای مرکزی و جنوبی سیبری [۳] و در کرانه‌های رودخانه‌ی ینی سئی [۴] Yenisey به صحراگردی روزگار می‌گذراندند اما به واسطهٔ ناسازگاری طبیعت و سرمای شدید، بخشی از آنها به سوی استپهای جنوبی‌تر مهاجرت کردند و در مغولستان و کان سوی

---

(۱) دکتر محمدجواد مشکور همان کتاب، ص ۹۶.

(۲) همان کتاب، صفحات ۹۹—۹۷.

(۳) به تمرکز اقوام سیت (ساکا) در ناحیه مینوسینسک و سیبریه غربی در صفحهٔ ۵۸ کتاب حاضر اشاره شده است.

(٤) درکتاب «اساطیر ایران»، تألیف مهرداد بهار از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران صفحهٔ هفدهم آمده است:

«... هند و اروپائیان شرقی در حدود سه هزار سال پیش از مسیح، در بخشهای علیای رود ینی سئی، در بالای منطقه جنگلها می زیستند...»

غربی (در مجاورت دیگر قبایل زردنژاد ترک و مغول) مستقر شدند.

این اقوام، تورانیانی هستند که چینیان آنها را بعدها قبایل یوئه-چی نامیدند. در سدهٔ نهم قبل از میلاد[۱]، این اقوام مورد هجوم قبایل ترک هسیونگ-نو قرار گرفتند و بناچار به طرف سرزمینهای غربی‌تر «رانده شدند». بدین ترتیب، ارتباط میان شاخه‌های شمالی و جنوبی تورانیان گسسته شد، و اقوامی از این قبایل که در مغولستان و سیبری ماندگار شده بودند، به تدریج و در طول سده‌ها با دیگر قبایل ترک و مغول درآمیختند. این فرضیه را تاریخ «**ایران و ترکان در روزگار ساسانیان**» تقویت می‌کند. چنانکه در شرح حال اقوام تورکیوت، عنایت الله رضا می افزاید: پس از اینکه مردم[۲] «سو» به کوههای آلتایی پناه بردند به گروه قبایل آشینا که از امتزاج قبایل گونه‌گون پدید آمده بود، پیوستند و «تورک» یا تورکیوت نامیده شدند.

رنه گروسه می‌نویسد: «بعقیدهٔ آقای «پلیو» اسم چینی توکیو نمایندهٔ یک اسم جمعی است در زبان مغولی یعنی «تورکوت» [Türküt] که معنای تحت اللفظی آن «نیرومند و قوی است.»[۳] استاد پورداود نیز واژهٔ تور را مطابق واژهٔ سانسکریت، دلیر و پهلوان دانسته است.

عنایت الله رضا می افزاید: «...درباره توران به جرات می توان گفت که تورانیان همانند ایرانیان و سرمتها از اقوام آریایی بوده‌اند. ای.م.دیاکونوف اقوام تور را سکایی و سرزمین آنان را «ایران شرقی» و بدیگر سخن «سرزمین سکائیان آسیای میانه» دانسته است.»[٤].

نظرات و. گیگر دربارهٔ ایرانیان شرقی سده‌های باستان.

در این باره، نظر دکتر گیگر نیز شایان توجه است. دکتر و. گیگر W.Geiger مورخ و محقق معروف آلمانی (و شاگرد پروفسور اشپیگل Spiegel) که در امور مطالعات مربوط به ایران، بخصوص دربارهٔ اوستا و پهلوی متحمل زحمات زیادی گردیده است، در یکی از پژوهشهای خود تحت عنوان «تمدن[۵] ایرانیان شرقی در عهد باستان» که از آلمانی به

(۱) به صفحه ۵۸ و ۵۹ کتاب حاضر رجوع شود.

(۲) تاریخ «**ایران و ترکان در روزگار ساسانیان**» این مردم را از قبیله هونها معرفی کرده.

(۳) رنه گروسه، همان کتاب، ص ۱۵۷.

(٤) عنایت الله رضا، همان کتاب، ص ٦٢.

5. Geiger, W., «Civilization of the Eastern Iranian in Ancient time», oxford, 1885.

انگلیسی برگردانده شده، به گونه ای جامع در بارهٔ تمدن و فرهنگ آریایی ها و دشمنان آنها، یعنی تورانیان، قلم فرسایی کرده وبسیاری از مطالب ودا و اوستا را یکصد سال پیش به زبان علمی تفسیر نموده است. پس از اشاره‌ای مختصر به روابط اقوام آریایی و تورانی، نظر این محقق آلمانی را به اختصار بیان می داریم. وی می نویسد:

«قلمرو اقوام عهد اوستا، به نام «سرزمین آریائیها» نامیده می شود و هرودوت می نویسد مادها در ابتدای ظهورشان به طور کلی آریانها Arians نامیده می شدند. با نگاهی مختصر به نژاد آریایی آسیای مرکزی در کرانه های آمودریا، سیردریا و افغانستان در عصر حاضر، پی می بریم که تاجیکها طبقه ای از مردم هستند که در افغانستان و ازبکستان و بلوچستان به سر می برند و از طریق کشاورزی و صنعت و تجارت امرار معاش می‌کنند و دهقان یا دهور نامیده می شوند. اسم سارت Sart نیز اشاره به طبقاتی از مردم است که در شهرها و روستاهای ازبکستان سکونت دارندومغایر باقرقیزها هستند،آنچنانکه تاجیک هانیز از نژادآریایی ها بشمار می روند ومغایر باترکها و تارتارهاهستند. میان اقوام گوناگون منطقه دو بخش طبقاتی متقاطع، متمایز هستند. بخش اول ترکها و تاجیک ها هستند و بخش دوم عشایر و مردم اسکان یافته قرقیزها و سارتها. سارتها اقوامی هستند متشکل از تاجیک ها و بسیاری از رسوم و آداب اجتماعی و سیر تمدنشان شبیه به آریائیها است. در حالی که عشایر، بیشتر شبیه به تارتارها هستند. تاجیک ها جمعیت عمدهٔ کابل، قندهار، هرات و بلخ را تشکیل می دهند. در منطقهٔ آمودریا و سیردریا سه طبقهٔ ممتاز تاجیک به سر می برند: ایرانیان بومی، مستعمرات ایران و بالاخره اسیران ایرانی. و در این مورد ایرانیان بومی هستند که موردنظرند. این تاجیکها بطور طبیعی دارای موها و محاسنی قهوه‌ای رنگ هستند، اما افرادی در میان آنان یافت می شوند که دارای موهای روشن (بور) و یا حنائی رنگ هستند. خانیکف دانشمند روسی، تاجیکها را مردمانی بلند با موهایی مشکی، چشمانی سیاه و درشت، و بینی خوش‌فرم و دهانی نسبتاً فراخ و پیشانی پهن توصیف نموده است. شاو Shaw[1] دانشمند معروف در وصف ساکنین پامیر دربارهٔ تاجیکها می نویسد: تاجیکها نژادی بسیار زیبا با پیشانی بلند، چشمانی رسا و با حالت که مژگانی سیاه بر آنها سایه افکنده، و بینی ظریف و بشره‌ای سرخ فام هستند. ریش آنها پر و بلند و قهوه‌ای و گاه حتی حنایی رنگ است. تاجیکهای کوهستان، گالچا Galcha نامیده می شوند. گالچاها در دره هایی سکونت دارند که فرغانه را در بر گرفته است. زبان گالچاها دارای چندین دیالوگ است که ارتباط نزدیکی با زبان قدیمی ایرانیان شرقی و بنابراین ارتباطی با زبان

اوستا دارد. طبق تحقیقات موشکتف Mushketoff گالچاهای ساکن یخچالهای طبیعی زرافشان، از بازماندگان مستقیم ایرانیهای باستان هستند. این اقوام در حالت بدوی بسر می برند و به کشاورزی اشتغالی ندارند. خانه هایشان سنگچین بدون ملاط است. تنها حیوان اهلی آنها ایشک Ishak است که نوعی الاغ وحشی محسوب می شود. اوستا، سرزمین اولیهٔ ایرانیها را آریاناویج Aryana—Vaija نامیده که در سرزمینی کوهستانی و در آبگذر سیحون و زرافشان و آمو واقع شده است. گالچاهای مقیم کوهستان را که در فوق نام بردیم، می توانیم از بازماندگان زرتشتیان آن عهد بدانیم.

اقوام عهد اوستا بطور مسلم دارای زندگانی پرصلح و صفایی نبوده اند، و در اوستا از جنگهای بین ایرانیان و غیرایرانیان سخن بسیار رفته است. دشتهای نزدیک کرانه های خزر و دریاچهٔ آرال و دریای سیاه در عهد باستان بوسیلهٔ گروه هایی از اقوام مهاجر اشغال شده بود که ما آنها را با اسم یونانی یعنی سیت ها می شناسیم. سیت ها اقوامی از نژاد ایرانی محسوب می شدند و از نژادهای آریایی بودند. توماچک Tomaschek آنها را از ایرانیان خالص محسوب می دارد که فقط به جهت زندگی عشیره ای از ایرانیان اسکان یافته شده و کشاورز متمایز بودند. سیت ها معرف اقوامی بودند که در استپها به صحراگردی و گله داری اشتغال داشتند، حال آنکه، سغدانیها، پارسها، مادها و باکتریهای آریایی اقوامی بودند که به زندگانی کشاورزی اشتغال داشتند و دارای مکان ثابت زندگی بودند. مورخین یونانی سیت ها را بدون در نظر گرفتن تشکل قومی، زبانی و خونی همه را یکدست سیت خوانده اند و این اسم در حدود و ثغور اصطلاح کلی تورانیان Turanians دور می زند، بنابراین و به طور کلی دلیلی وجود ندارد که اگر سیت ها به نژاد آریایی تعلق داشته و به زبان آریایی صحبت می‌کرده اند، اقوامی از نژادهای دیگر مانند نژاد تاتار در میان آنها وجود نداشته است.

با تکیه بر منابع چینی، خانات خیوه و بخارا و خوقند و ترکستان شرقی، در زمانهای باستان به توسط آریاییها اشغال شده بوده است. همانطور که اقوام تاتارها و مغول در تاخت و تازهایشان در جهت اشغال آسیای مرکزی مواجه با اقوام آریایی بودند، همینطور اقوام آریایی به نوبه خود در مهاجرت های اولیه با قبایل بدوی از تاتارها مواجه بوده اند. بعنوان مثال بردگی اسرا در میان ایرانیان قدیم مرسوم بوده است. اسرا یا در جنگهای داخلی میان ایرانیان یا در جنگهای ایرانیان با نژاد غیر ایرانی اسیر می شده اند. مثل «زنهای داسا» Dasa—Women که در ریگ‌ودا از آنها نام برده شده است، و معلوم می‌گردد که به نژاد دیگری بجز آریا تعلق داشته اند. در اوستا مدارکی که حاکی از وجود قبایلی غیرایرانی در

میان ایرانیان باشد، وجود دارد و مستقیماً بدان اشاره شده است.

دشمنانی که صلح و امنیت اقوام عهد اوستا را مورد تهدید قرار می دادند، خواه آریایی و خواه غیرآریایی، گروه هایی از اسب سواران بودند که با اسبانی تیز پرواز و به طور ناگهانی به مناطق کشاورزی و دامداری شبیخون می زده اند. یک چنین شرایطی، در شمال شرقی مرزهای ایران قدیم وجود داشت. در عهد باستان، اقوام اسکان یافتهٔ اوستا به طور ناگهانی مورد حملهٔ قبایل شمالی قرار می‌گرفتند، مثل خراسان[۱] عصر حاضر که مورد هجوم طوایف ترکان قرار می‌گیرد. در وندیداد آمده است که مردان پارسا، زنان و کودکان به اسارت به سرزمینهای شنی و بدون آب برده شده اند. اصطلاح Haena در این مورد با صفت هزار اسب سوار توصیف شده است که به طور ناگهانی شبیخون می زده اند. در فروردین یشت فروهرهای سرزمینهای آریایی و سرزمینهای تورانیان و سئیریم و سانی وداها مورد تقدیس قرار گرفته است. در عصر حاضر، اصطلاح «تورانیان» به تاتارهایی اطلاق می شود که آسیای مرکزی را اشغال کرده اند. اسم تورا Tura که در اوستا و شاهنامه آمده است، اسمی همگانی است که اقوام استپها از دریای خزر الی سیحون و ماوراء سیحون را در بر می‌گیرد. تورا در گات ها نیز ذکر شده، و خانواده‌ای از این قبایل بنام فریانه[۲] Fryana نام داشته که اسمی است ایرانی. سواران تورا با صفت اسواسپا Asu—Aspa توصیف شده اند و بیشتر بلاهایی که از این قوم بر سر ایرانیها نازل شده است، از طرف افراسیاب، شاه تورانیان بوده که بالاخره به توسط کیخسرو پادشاه ایرانیها از بین می رود. در اوستا به طور افسانه ای با افراسیاب و تورانیان برخورد شده است. یعنی زمانی که تحریر اوستا باتمام رسیده بود. بهرحال و بطور کلی می توان ابراز داشت که مفهوم تورا کلیت می یابد.

در یشت از قبیلهٔ هیونو Hunu نیز به نام تورانیان یاد شده است... «...در جایی که طوس عازم جنگ است و از رب النوع آناهیتا می خواهد که به او قدرت بدهد تا هیونوها مسلح را در سرزمینهای تورانیان در ویسکا[*] Vaiska نزدیک گذرگاه[۳] خاشاثرو-ساکا

* منظور خاندان ویسه است که از قبایل مشهور تورانی بودند. نگارنده

(۱) باید توجه داشت که کتاب مورد بحث حدود ۱۰۱ سال پیش به چاپ رسیده است.

(۲) دکتر حمید نطقی وارلیق، خرداد — تیر ۱۳٦٤، میثاق یزدانی صفحهٔ ۱۲: شایان توجه آمدن نام فریانه است در زمانهای بسیار دیرتری (سده های پس از مسیح) به صورت اسکیتی فلی یانوس برای نام شخص نزد اسکیتهای غربی در مستعمره یونان باستان به نام اولبیا (استناد به مارکوارت).

(۳) با توضیحاتی که در **تاریخ ایران**، گوتشمید، صفحات ۱۰٦ و ۱۰۷ داده شده است، چنین به نظر می آید که

Khshathro—Sauka که درکنگ دژ، عرش مقدس قرار گرفته، صدها و هزارها بکشد...»

در این قسمت از اوستا ملاحظه می شود که قبیله ای اسب سوار در استپهای شمال در کنار تورانیان هستند. قبیله ای که به سهولت می توان آنان را در قلمرو تاتارها یافت. هیونوها را می توان با اقوام هون Hunn که به مراتب متأخرتر از هیونهای اوستا هستند، مقایسه کرد.

هیونوها حتی با هونهای سفید که هوگ Haug به آنها اشاره دارد و برای اولین بار در سده های آخر قبل از میلاد مسیح ظاهر شدند و اقوام استپهای شمال را به طرف جنوب راندند، قابل تطبیق هستند. (منظور اقوام یوئه چی هستند که نویسنده به نام هون سفید به آنها اشاره داشته. نگارنده)

از دیگر دشمنان اقوام عهد اوستا، هی ئونه ها Hyauna (یا قوم خیونها) Chionites هستند که به توسط کوی ویشتاسپا Kavi Vishtaspa مغلوب شدند. بقول یشتا، ارجات اسپا Arjat—Aspa یا ارجاسب تورانی متعلق به اقوام خیونی بود و این، **اسم ایرانی خالص است. و این اقوام از نژادهای آریایی هستند.**

در خاتمه باید یادآور شد که اقوام غیرآریایی مانند هیونها Hunu که دارای نژاد تاتار بودند، در میان ایرانیان وجود داشتند و به صورت بومی می زیستند و همگام با فتح آریاییها به تدریج از بین رفتند...».

لازم به یادآوری است که دکتر گیگر عهد اوستا را قدیمی تر از تاریخ ماد دانسته و جایگاه اوستا را در مشرق ایران و حدود سیردریا معرفی کرده است.

لغت نامهٔ دهخدا با بسیاری از مطالب کتاب حاضر در مورد تورانیان موافق است. این فرهنگ دربارهٔ تورانیان می نویسد: «کلیه مردم اورال- آلتایی که درآسیای مرکزی و شمالی و در شمال کشور ایران سکونت دارند و اقوام هن (Hun) و مجار و ترک از این قومند... این دسته(*) مطابق تحقیقات علمی طوایفی بوده اند آریایی نژاد و از تیره «سکا» که

گذرگاه خاشاثرو — ساکا، همان گذرگاه مینتاکا Mintaka در پامیر واقع در شمال شرقی افغانستان باشد. ختن (که بر پایی کنگ دژ در آن نسبت داده شده است) نزدیک این گذرگاه است، و می دانیم که ختن یکی از شهرهای ایالت سینکیانگ (یا ترکستان شرقی) است و در چین قرار دارد (نگارنده). در شرح حال افراسیاب آمده است: «سیاوش از افراسیاب اجازه سفر خواست و به ختن رفت و در آنجا قلعه استوار بنام کنگ دژ برآورد...» از **«دائرة المعارف فارسی»**. جادهٔ ابریشم از تنگه مینتاکا می گذشته و کاروانیان در مجاورت برجی سنگی در این گذرگاه کالاهای خود را مبادله می کردند. در این باره (رنه گروسه، همان کتاب، ص ۹۳).

* منظور «فرزندان تور» است.

زبان و آداب آنان ایرانی بوده است و تنها در کیش و تربیت اجتماعی با ایرانیان غربی و شمالی و جنوبی فرق داشته‌اند... این مردم دیرگاه در ترکستان شرقی با اقوام زردپوست همجوار، و مشغول جنگ و پیکار بودند و در عهد ساسانیان و خاصه انوشیروان با طوایفی از ترکان آلتایی آمیزش یافتند. مردم ماوراءالنهر تا حدود تبت همه از این جنس بوده و همواره در برابر فشار طوایف آلتایی و ساکنان مغولستان و تبت مقاومت می‌کردند و گاه بگاه نیز به ایرانیان و بنی اعمام خود فشار آورده و جنگهای خونین به راه می انداختند که از آن جمله حروب سلم و تور و ایرج و حرب افراسیاب و کیخسرو و حروب ارجاسب و گشتاسب است و... با ساسانیان هم بنام هون سفید و هپتال در زد و خورد بودند.»

فردوسی شاعر بلندپایه ایران به حق تورانیان را گاه طخارها و دیگر ترکان و چینیان و الخ نامیده است. این نامها همه در نژاد سکاها و سارمات‌های آسیا از دشتهای سیبری تا ماوراء سیحون و جیحون در سده‌های باستان خلاصه می شود. قبایلی از این اقوام به واسطهٔ رویدادهای تاریخی در سرزمینهای چین غربی و مغولستان و جنوب سیبری با دیگر اقوام ترک و مغول درآمیختند، و به اعتبار اشعار شاعر و حماسه سرای قرون واعصار فردوسی طوسی نام خود را به آن قبایل عرضه داشتند:

دگر تور را داد توران زمین　　　ورا کرد سالار ترکان و چین

پاسخ به یک پرسش: ترکمان یا ترکمانان از کدامین اقوام بودند؟

زمانی که تمدن یونانی – بودایی و تمدن ایرانی به آرامی نزد قبایل و مللی شکفته می شد که پیرامون واحه های تاریم مقیم بودند، قبایل ترک و مغول در استپهای شمالی ،خون یکدیگر را می ریختند. ابتدا هسیونگ–نوها و سپس ژوان–ژوان‌ها، استپهای شمال مغولستان و بعد خود مغولستان را به تصرف درآوردند. در حدود سنهٔ ۵٤۰ میلادی، امپراطوری استپها میان سه گروه عظیم تقسیم شده بود: ژوان –ژوان‌ها[1]، هیاطله و تورکیوت‌ها. تورکیوت‌ها در ابتدا قبیله‌ای از دست نشاندگان ژوان– ژوان‌ها بودند که درجبال آلتایی به سر می بردند و به شغل آهنگری اشتغال داشتند. این ملت ترک بعدها نام خود را به همهٔ مللی داد که به این زبان تکلم می‌کردند. از مجموعهٔ این ملل اقوام ترکمان یاترکمانان بحث برانگیزند. پرسش اینست: ترکمان یا ترکمانان از کدامین اقوام بودند؟ رشیدالدین فضل‌الله

---

(۱) پاره‌ای از مورخین هونها Huns را منسوب به این اقوام می دانند.

در جامع التواریخ جزء اول مـی‌گوید «ترکانی که بـا اغوز بهم بوده‌اند وبا وی مـتفق این اقوام مذکورند و هر چـند در اول نام **اویغور** بـر مجموع آن اقوام که متفق شده بودند نهاد چون بعد از آن چند قوم از ایشان هریک بسببی چنانکه شـرح داده شد بنامی جدا مخصوص گشتند لفظ اویغور بر باقیان مقرر گشت و ایشان بدان اسم شهرت یافتند و از فرزندان اوغوز بیست و چهار شعبه پدید آمد... و تمامت ترکمانانی اند که در عالم اند لفظ ترکمان درقدیم نبوده و همه اقوام صحرانشین تـرک شکل را تـرک مطلق می‌گفته انـد... در وقتی که **اقوام اوغـوز** از ولایات خود بـبلاد مـاوراءالنـهر و ایران زمـین درآمـدند و توالـد و تنـاسل ایشان دریـن ولایت بـود، بسبب اقتضاء آب و هوا شکـل ایشان بتدریج مـانند شکل تـازیک (تاجیک) گشت و چون تازیک مطلق نبودند اقوام تـازیـک ایشان را ترکمان گفـتـند یعني به تـرک مانند...»[1] تاریخ، زمان آمدن این اقوام را بـه مـاوراءالنهر روشن سـاخته است. آنهـا از نظر نژادی بیش از دیگـر اقوام ترک این استعـداد را داشـتـند «که چون با ایرانیـان درآمیختند شکـل و منظرشان تغییـر نمود و مانند تاجیک گشت».

لغت‌نامهٔ دهـخدا می نویسد: «ترکمان... می دانیم که غزان نخست در مغولستان سکونت داشتنـد و در کـتـیبه‌هـای ارخـون Orkhon مـتعلـق بـه قـرن هشتم مـیـلادی ذکـر ایشان در مغولستان رفته... اُغـزان مزبور را ترک محسوب داشتـه‌اند نه ترکمان، ترکمان را فقط در جانب مغرب یاد کرده‌انـد. نخست، تلفظ تـو—کـو—مونگTö—Kü—Möng(مـی دانـیم که چینیان مخرج (ر) ندارند، هـمانطور که اقوام تـورکیوت را توکیـو گفته‌اند، نـگارنده) در دائرةالمعارف چینـی قرن هشتـم‌میـلادی(تونـگ‌تین) T'ung—Tien فصـل ۱۹۳. بقـول تونگ‌تـین، **کـلمه تـوکومنگ نام دیگـریست که بکشور سوک—تاک Suk—Tak** یـعنی کشور آلانان اطلاق شده و ایـنان درآغاز تـاریخ میـلادی درمشرق تا مسیـر سفلای سیـردریا مستـقر بودنـد و آنجا در قرن چهارم هـجری (دهـم میـلادی) مقر اصـلی غزان بود... بـعلت مـهاجرت‌های تـرکمانان بسوی مغرب، زبان و قیافـه آنـان تعدیل شد بقسـمـی که بین ایشان وبقیـه ترکمانان فقط شبـاهت مـختصـری مانـد. سـلسله‌های تـرکمانـان[2] که در ایـران دوره اسلامی حـکومـت کرده‌اند:

---

(۱) رشیدالدین فضل‌الله، **جامع التواریخ**، جزء اول ازجلد اول، ادارهٔ انتشارات مسکو، ۱۹۶۵، ص ۱۰۹.

(۲) با توجه به تعریـفی که دراکثرماخـذ اسـلامی و ایرانی از واژهٔ ترکمن ابـراز گردیده است، غالباً غُـزان اسلام آورده در اواخـر قرن چهـارم هـ‌ق/ قرن دهم مـیـلادی را ترکمـن یاد کرده‌انـد. امـا ملاحظه مـی شود که بـا توجه به وضعیت غزان که در قرن هشتم میلادی هنوزبا اسلام آشنایی نداشته‌اند، تعریف واژهٔ ترکمن چندان صحیح به نظر نمی رسد، و باید ریشهٔ این لغت را در ارتباط با اقوام تورکوت و تورانیان جستجو کرد.

قراقویونلو[1] (۸۷٤—۷۸۰هـ)، آق‌قوینلو[2] (۹۸۰—۷۸۰هـ)،قاجاریه (۲۱۰— هـق— ۱۳۰٤هـش)...».

و می‌دانیم که کشور Suk-Tak [3] (سوک‌تاک)[4] در تاریخ قدیم همان سرزمین «سکاها» و مردم آن تورانیان نام داشتند.

بهترین نمونه از طوایف ترکمانان موردبحث، قبایل قرلق هستند که در این مورد با یاری جستن از «**دائرة المعارف فارسی**» و «**تاریخ بخارا**» و بریتانیکا[5] به معرفی کوتاهی از آنها می پردازیم:

قارلق Qarluq یا قرلق یا خرلخ یا خلخ و به زبان چینی کو—لو—لو (Kololu)، نام قبیله‌ای از اتحادیهٔ قبایل ترکان آسیای مرکزی بود که از میان آنها قراخانیان برخاستند. اصل ومنشاء ترکمانان قرلق[6] هنوز مبهم است. قرلقان یا خلخیان[7] درحدود سنهٔ ۷٤۵ میلادی از میان اجتماعات تورکوت‌ها Türküts یا به عبارت دیگر، توکیوت‌ها (ترکان) که درمنطقه از اتحادیهٔ قبایل ممتاز به شمار می رفتند، قیام کردند و اتحادیه‌ای جدید با ترکان اویغور و با سمیل به وجود آوردند. مقارن دورهٔ بسط فتوحات اعراب در ترکستان، خلخها بر چینی ها شوریدند (۱۳۳هـ.ق) و اعراب را یاری کردند و سبب پیروزی آنها شدند. شیوهٔ حکومتی قرلقان بر مبنای پادشاهی دوگونه بود. شاخهٔ غربی در بلاساغون (در قرقیزستان کنونی شوروی) حکومت می‌کرد و شاخهٔ شرقی در کاشغر (در ایالت سینکیانگ اویغوری چین امروز). طبری می‌گوید دسته‌ای از طوایف خلخ از سال ۱۱۹هـ.ق یا ۷۳۷ میلادی در طخارستان بر مسیر علیای آمودریا می زیستند و امرای آنها عنوان یبغو داشتند. یعنی همان عنوانی که در حکومت کوشانیان در طخارستان هی‌هئو نام داشت و در صفحات قبل اشاره

---

(۱)(۲) با توجه به پرچم ترکمانان قراقوینلو و آق‌قوینلو که مزین به سر گوسفند بوده و بدین مناسبت آنها را سلسله سیاه گوسفند و یا سفید گوسفند نیز می خواندند، خاطر خوانندگان را به این نکته جلب می نماید که برخلاف آنچه تا کنون تصور می شده است، تصویر سر گوسفند ربطی به نوع گله‌داری این ترکمانان نداشته،بلکه تصویر سر گوسفند نشانه‌ای از فرکیان بوده است. جهت اطلاع بیشتر به کتاب «حماسه‌سرایی در ایران» تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا — سال ۱۳٦۳— صفحه ٤٦۵ رجوع شود.

(۳)(٤) به زیرنویس (شماره ۲) صفحه ۷۱ کتاب حاضر رجوع کنید.

(۵) **بریتانیکا** — ۱۹۸٤ — فهرست VIII — صفحه ۳۳۰—۳۲۱.

(٦) عباس اقبال در **تاریخ مغول** این دسته از ترکان را با قامتی موزون و زیبا توصیف کرده است .

(۷) ریچارد. ن. فرای، **عصر زرین فرهنگ ایران**، ترجمه مسعود رجب‌نیا، چاپ دوم. انتشارات سروش. تهران — ۱۳٦۳، ص۵٦:

گردید.

عنوان توتم شاخهٔ غربی، ارسلان یا شیر، و عنوان توتم شاخهٔ شرقی بغرا یا شتر بود. فرای مورخ تاریخ بخارا می نویسد در مذهب آنیمیسم Animism به شیئی مادی (معمولاً حیوان) با احترام فوق العاده می‌نگرند و رابطهٔ نزدیک بین خود و آن حیوان یا شیئی که نماد توتم شمرده می شود، قایل هستند. متداولترین انواع توتمها، توتم قبیله ای است که همهٔ افراد یک قبیله به یک طریق خود را به آن منسوب می دانند...

فرمانروایان این قبایل همانطور که اشاره شد، عنوان یبغو داشتند، و زیردستان آنها از عناوین ارسلان تگین، نیال‌تگین و غیره بهره‌مند بودند. بعد از سال ۸٤۰ میلادی (۲۲۵ یا ۲۲٦هـ.ق) که قبایل اویغور به وسیلهٔ قرقیزها از مغولستان رانده شدند، خلخلها از طرف شرق تحت فشار اویغورها قرار گرفتند و شاخهٔ غربی در همان سدهٔ نهم میلادی با سامانیان در ماوراءالنهر به زد و خورد پرداخت و بالاخره در اواخر سدهٔ دهم زمام امور منطقه را به دست گرفت. **از طوایف وابسته به ترکان خلخ، طوایف قراخانیان بودند که به نام ایلک خانیان یا آل‌افراسیاب نیز شهرت دارند.** این سلسله از سدهٔ چهارم تا هفتم (هـ.ق) در مجموع قریب ۲۳۰ سال در بلاد ترکستان و ماوراءالنهر حکومت کردند. این طایفه ظاهراً به سبب انتساب به افراسیاب تورانی [(۱)] عنوان آل‌افراسیاب را داشت. فرای می نویسد: بر طبق روایات یکی از برادران امیراسماعیل سامانی به ترکان کاشغر پناهنده شد و یکی از امیرزادگان خاندان حکومت را به دین اسلام درآورد. این خاندان در نزد نویسندگان عرب و ایرانی به ایلک خانیان یا آل افراسیاب و در نزد محققین اروپایی به قراخانیان معروف است.

از دیگر طوایف وابسته به قرلقان، ترکان چگل (Cegel) نام داشتند که در ترکستان در حدود کاشغر و رود ایلی می زیستند. قبایل چگل غالباً زندگی بدوی داشتند و کمتر در شهرها زندگی می‌کرده‌اند. بعضی از این قبایل تا حدود سدهٔ چهارم (هـ.ق) هنوز مظاهر

«... پس از ۵۵۷ (میلادی) یعنی یک قرن تمام پیش از هجوم عرب به ترکستان روس، ترکان در این پیرامون اگر چیره نشده بودند حضور داشتند و برخی هم به جنوب هندوکش راه جسته بودند. قبیله ترک اخیر خلج را گویند از تبار هپتالیان اند...».

(۱) دائرة المعارف اسلامی، جلد ۱، ص ۲۳٦، تحت عنوان افراسیاب:

«تورانیها و افراسیاب ترک شناخته شده اند و این مسئله بطور جدی در شاهنامه تاکید شده است و بهمین دلیل بسیاری از حکومتها و پادشاهان ترک نسبت خود را به افراسیاب می رسانند مانند قراخانیان که آل افراسیاب خوانده میشوند و سلجوقیان که خود را از اعقاب افراسیاب می دانستند...».

طبیعت، مخصوصاً آفتاب وستارگان را می پرستیدند؛ پادشاه آنها تکسین (=تکین؟) خوانده می‌شد. این قبایل در تیراندازی بسیار شهرت داشتند.

لازم به یادآوری است که مورخین سرمنشاء قبایل قشقایی در فارس را ترکان خلخ یا قرلق می دانند. و جالب است که بویل Boyle مورخ انگلیسی در معرفی (*) قبایل قشقائی، خلخ‌ها [خلج ها] را بر طبق یک منبع موثق قرن دهم میلادی از هفتالیت‌ها یا هونهای سفید می داند.

---

*The qashqai of Iran World of islam Festival, 1976, Whithworth Art Gallery university of Manchester — page 7-8



برج بوران، بنای یادبود قرن یازدهم میلادی است که در هشت کیلومتری شهر تقماق یا تکماک Tokmak (به فاصلهٔ شصت کیلومتر از شهر فرونزه Frunze پایتخت فعلی قرقیزستان شوروی) واقع شده است.

با توجه به پژوهشهای باستانشناسی در این ناحیه آشکار شده است که زمانی در همان نقطه که بنای برج قرار گرفته، شهر محروس قبایل پرقدرت اوسون usun و قراخانیان Karakhanid قرار داشته است. این شهر به نام بلاساغون Balasagun خوانده می شده و زمانی پایتخت قلمرو وسیع قراخانیان محسوب می شده است.

اتحادیهٔ توقوزاغوز و رستاخیز سلجوقیان

از دیگر قبایل مشهور و پرقدرت ترکمن باید از حضور اتحادیهٔ تغز اغوز در پهنهٔ تاریخ آسیای میانه سخن راند که تحت عناوین توقوزاغوز Toquz Oghuz (یا نه قبیله اغوز)، تغزغز، اغوز، غوز و غیره نامیده می شدند. این طوایف [را می توان از اخلاف تورانیانی دانست که] زمانی از شاخه های شرقی (۱) امپراطوری تورکیوت ها محسوب می شدند و در آسیای مرکزی به تاخت و تاز اشتغال داشتند. در دوران امپراطوری تورکیوتها، زبان ترکی به مرور بر دیگر زبانهای شرقی ایرانی میانه غالب آمد و حکومتهای ایرانی یکی پس از دیگری به تسلط ترکان گردن نهادند. در سدهٔ ۱۰ میلادی /٤هـ و از آن به بعد، منطقهٔ «سیردریا» زیر پرتو زرین فروغ اسلام قرار گرفت و دارالکفر به دارالاسلام پیوست و طوایف گوناگون اغوزها و بعد قپچاقها به اسلام روی آوردند. دولت های اسلامی سلاجقه بزرگ از همین منطقهٔ سیردریا به سربازگیری می پرداختند، و حکومت خوارزمشاهیان نیز به شدت متکی به طوایف قپچاقها قنقلی ها و پیبیک های مستقر در سیردریا بودند که از نیمه دوم سدهٔ ۱۱ میلادی /۵هـ و به بعد، کنترل استپهای خوارزم را به دست گرفتند.

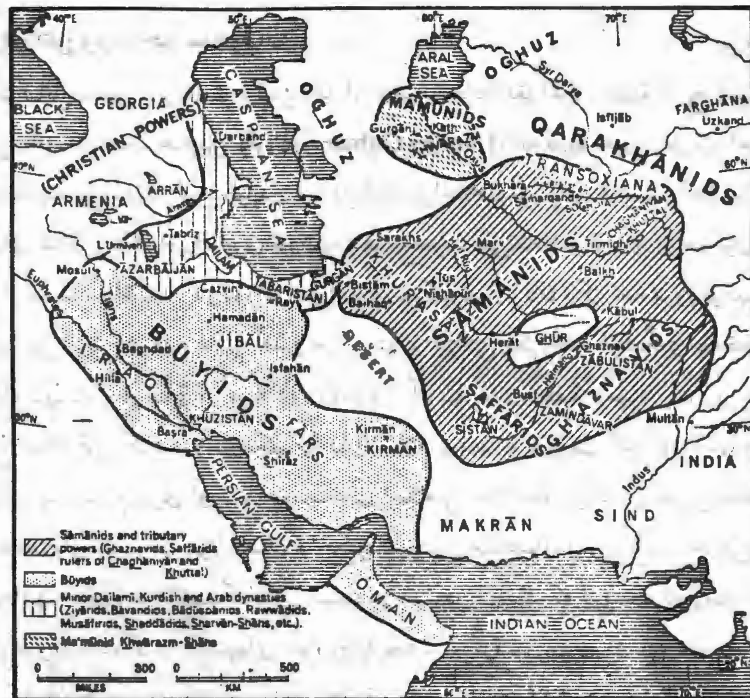
تاریخ ایران کمبریج می نویسد: در آغاز قرن ۱۱ میلادی /۵هـ هنوز ایران شمالی و شرقی تا حدود منطقهٔ ماوراءالنهر و بیش از آن ممتد بوده و مناطق خوارزم و فرغانه را در بر می گرفته است. در سده های پیش از میلاد و در اوایل عصر میلادی، اقوام ماساژت Massagetae، ساکا Sakae، سیت ها Scyths سارماتها Sarmatians و الان ها Alans که همگی از مردم هند و اروپایی محسوب می شدند، از جبال آلتایی تا اوکراین در روسیهٔ فعلی را در اشغال خود داشتند. فشار مردم آلتایی و اوگری ها Ugrians از قلب آسیای مرکزی و سیبری به اقوام هند و اروپایی موجب رانده شدن آنها به طرف سرزمینهای جنوبی تر گردید.

تا قرن ۱۰ میلادی /٤هـ سرزمینهای کرانهٔ آمویا جیحون و جنوب دریاچه آرال و کرانه های میانی و بالایی سیردریا تا شیب های جبال تین شان هنوز و بطور کلی به توسط شاهزادگان و حکومتهای ایرانی اداره می شد. ماوراءالنهر در ادوار مختلف تاریخ به منزلهٔ گذرگاهی بوده است که اقوام کوچ نشین استپها از آن می گذشته و به طرف سرزمینهای

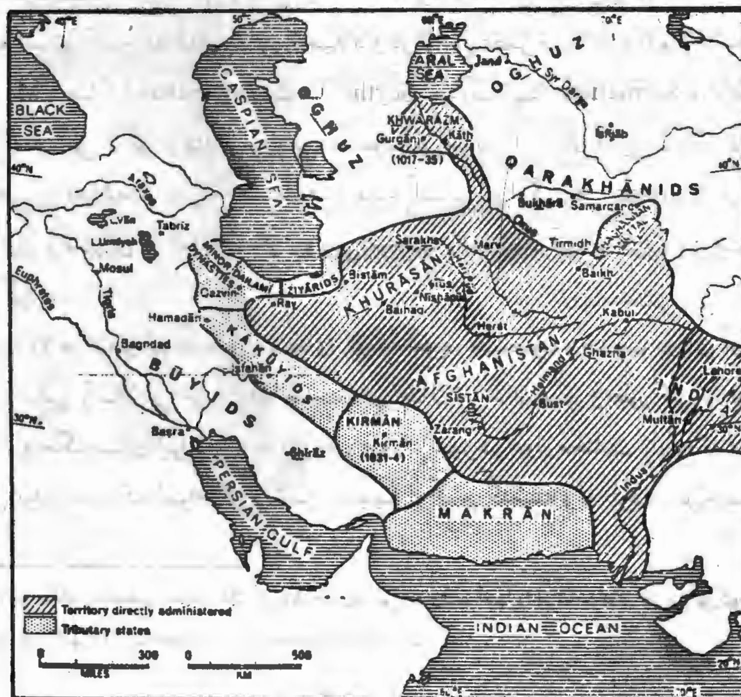
---

(۱) در این مورد عقاید مختلف است. مثلاً بارتولد خاورشناس معروف، آنها را از شاخه های غربی تورکیوت ها می داند، و ج. بویل آنها را از شاخه های شرقی محسوب داشته است.

THE IRANIAN WORLD (A.D. 1000–1217)



THE RISE OF THE SALJUQS



مسکونی جنوب و غرب می رفته اند. علوم تاریخ و جغرافیا چنین می نمایانند که این اقوام و گروه ها هرگز از یک نژاد و یکدست نبوده اند. هرگاه این امواج انسانی متوقف می شده یا جذب جمعیت موجود در منطقه می گردیده است، آثاری از فرهنگ قومی را به یادگار می گذاشته، و این چنین اثر فرهنگی، در افغانستان شرقی موجود است که بدون شک به عنصر ترک تعلق دارد.

در دورانهای اولیهٔ پیشروی و نفوذ نیروهای اسلام در این منطقه، اغوزان Oghuz و خلج ها Khaladj (=قرلقان، نگارنده) عشایری بودند که توانستند با حفظ وحدت قومی در سراسر دوره های غزنوی و غوری و خوارزمشاهی به بقای خود ادامه دهند. در این مورد مارکوارت J.Marquart بحثی حق به جانب داشته و می گوید که این ترکان از بازماندگان **مردمی هستند که توسط اتحادیهٔ افتالیت ها Ephthalites یا هونهای سفید که رهبرانشان ایرانی نژاد بوده اند، از شمال جیحون به این منطقه کشیده شده اند...»**[1]

اشاره شد که حکومت های سلاجقهٔ بزرگ برای سربازگیری به منطقهٔ سیردریا روی می آوردند. تاریخ ایران کمبریج با شرحی در این باره و با اشاره به اصل و منشاء سلجوقیان می نویسد: «سلجوق به غزان ترکی تعلق داشت، که ظاهراً از طایفهٔ نه غز یا تغز اغوز Toghuz Oghuz بودند. این طوایف شاخهٔ شرقی تورکوت ها را تشکیل می دادند و در پادیوهای شاهی اتحادیهٔ غزان در کتیبه های ارخون Orkhon واقع در مغولستان خارجی که در سال هشتم میلادی /دوم هـ بر پا شد، اسم آنان (منظور تغزغزان است. نگارنده) نوشته شده است. با فروپاشی امپراطوری تورکوت های شرقی در سال ۷۴۱ میلادی/۱۲۵هـ اتحادیهٔ جدیدی از غزان تشکیل گردید و رهبر آنها عنوان یبغوی «جناح راست قبیله» را گرفت.

در پایان قرن ۸ میلادی /۲هـ این اغوزها از طریق استپهای سیبری به طرف دریای آرال و ولگا و روسیه جنوبی کوچ کردند.» (احتمال می رود که این اقوام همان تورانیانی باشند که برای اولین بار تونگ تین در دائرة المعارف چینی قرن هشتم میلادی آنها را تورکومنگ خوانده است. **با توجه به اطلاعات فرهنگی چینیان در زمینهٔ شناخت اقوام مختلف سرحدات کشور خود و همسایگان نزدیک، این حدس می تواند بیشتر قریب به یقین باشد که لفظ ترگمان به اقوام صحرانشینی اطلاق می شده که اغلب در سرحدات کشور چین و همسایگان نزدیک دیده**

---

(۱) تاریخ ایران کمبریج، جلد ۵، سال ۱۹۶۸، صفحات ۳ و ٤. در مقاله ای به قلم آقای دکتر حمید نطقی در مجله وارلیق خرداد-تیر ۱۳٦٤ صفحه ۹ می خوانیم که «تیپ شفیدپوست، تیپ غالب در میان اوغوزها بوده است».

می شده اند و چینیان طبق لفظ قدیمی خود، آنها را «سوک» ویا «سو» و کشور آنها را «سوک تاک» می نامیده اند. می دانیم که «کشور سوک تاک» عملاً از ایالت کان سو یعنی منطقهٔ مشرف به مرزهای مغولستان و سیبری مرکزی و جنوبی تا بستر سیحون ممتد بوده است. با توجه به تاریخ و گذشتهٔ تورانیان که در همین محدوده به ایلغاری و کوچ نشینی می پرداخته اند، می توان لفظ ترکمان را منسوب به اقوامی دانست که ازبازماندگان[1] همان سیت ها و سکاها (تورانیان) بوده که با همان روشهای صحراگردی زندگی می کرده اند و بعدها در ادوار مختلف تاریخ و بخصوص در قرون هشتم و نهم و دهم در ماوراءالنهر با لسان ترکی در صحنهٔ تاریخ حضور یافتند. نگارنده).

---

(۱) دائرةالمعارف اسلامی، تحت عنوان Ghuzz درصفحهٔ ۱۰۷:

«... اظهارنظر شده است که نام قبیلهٔ اوغوزدوگر Doger بازماندهٔ نام اقوام طخار است».

همان مرجع: تحت عنوان دوگر Döget : «دوگرها در فهرست نام اوغوزها ذکر شده اند... و گفته می شود که بعضی از حکام برجسته(Bey =بای =بیک) از فرمانروایان اوغوزها از این قبیله بوده اند...»

دکتر محمدعلی سجادیه در تالیف ارزشمند خود به نام «واژه های ایرانی در زبان انگلیسی»، انتشارات بنیاد نیشابور، سال ۱۳٦٤ صفحات ۳۰ و ۳۱ درباره واژه «بیک» یا «بکه» و بای توضیحاتی داده و می نویسد: «بغ در زبان ترکی به بک و بی (= بای = نگارنده) بدل شده که به مفهوم بزرگ و خان است.

بُغ در زبانهای اوستایی، پارسی باستان و پهلوی به مفاهیم متعدد و از جمله «بزرگ» به کار می رفته. ریشه bog در زبان های روسی، اوکرائینی، بلوروسی، بلغاری، مقدونی... دیده می شود و در زبان مغولی (=منظور زبان ترکی اوغوز است که مولف اشتباهاً آنرا مغولی خوانده است. نگارنده) به صورت بایات (نام خدا — نام ایل) است.»

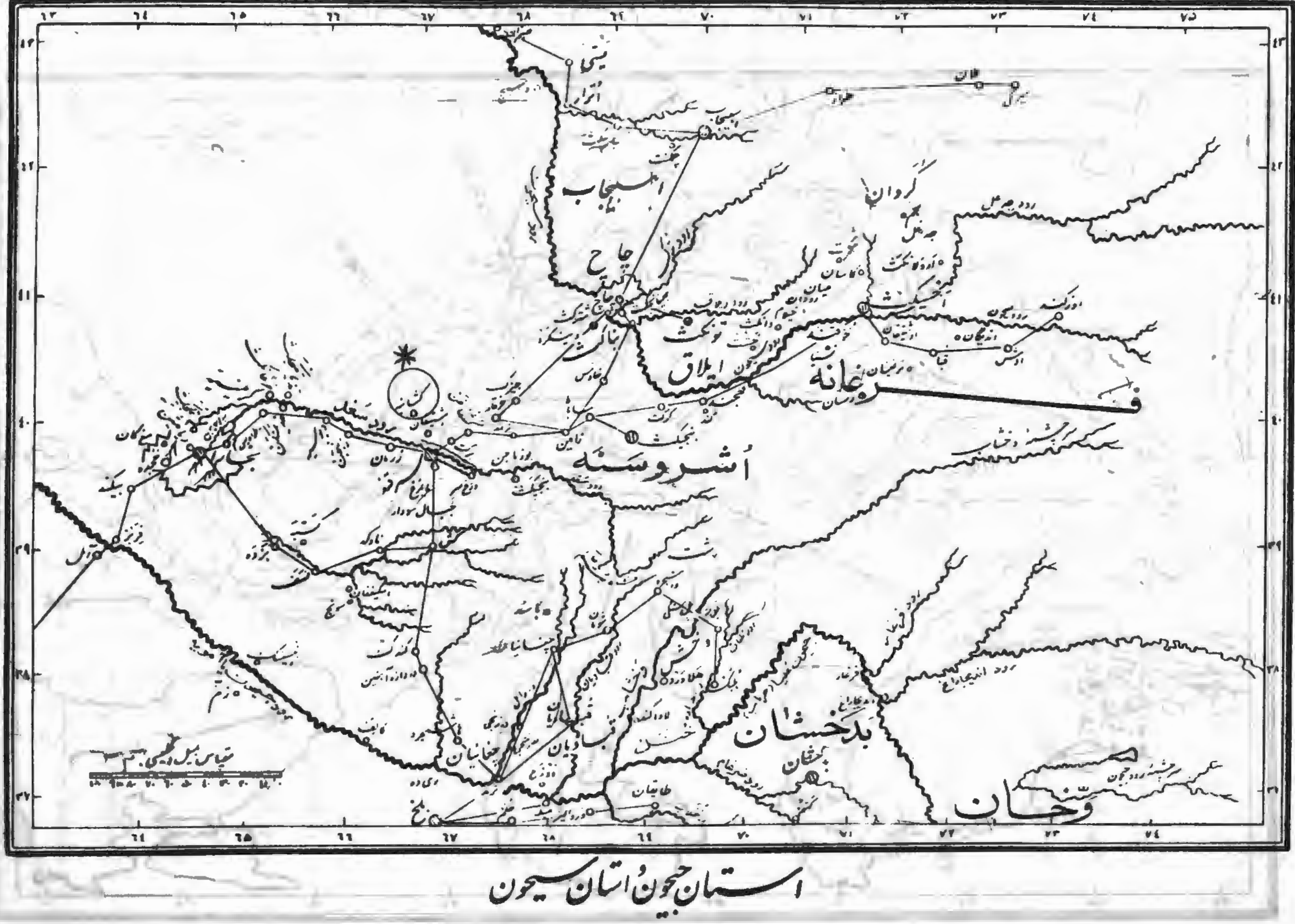
یکی از منابع و مآخذ مشهور قرن پنجم هجری (سنهٔ ٤٦٦) نظریهٔ فوق را کاملاً تائید می کند. محمودبن الحسین بن محمد الکاشغری ادیب ترک زبان و منسوب به قراخانیان مشرق در تألیف «دیوان لغات الترک» چاپ حلب، مطبعهٔ عامره، ۱۳۳۳، در جلد سوم صفحهٔ ۱۲۸ دربارهٔ توصیف نام بیات چنین نوشته است:

«بیات: اسمی از اسماء خداوند در زبان آرغو

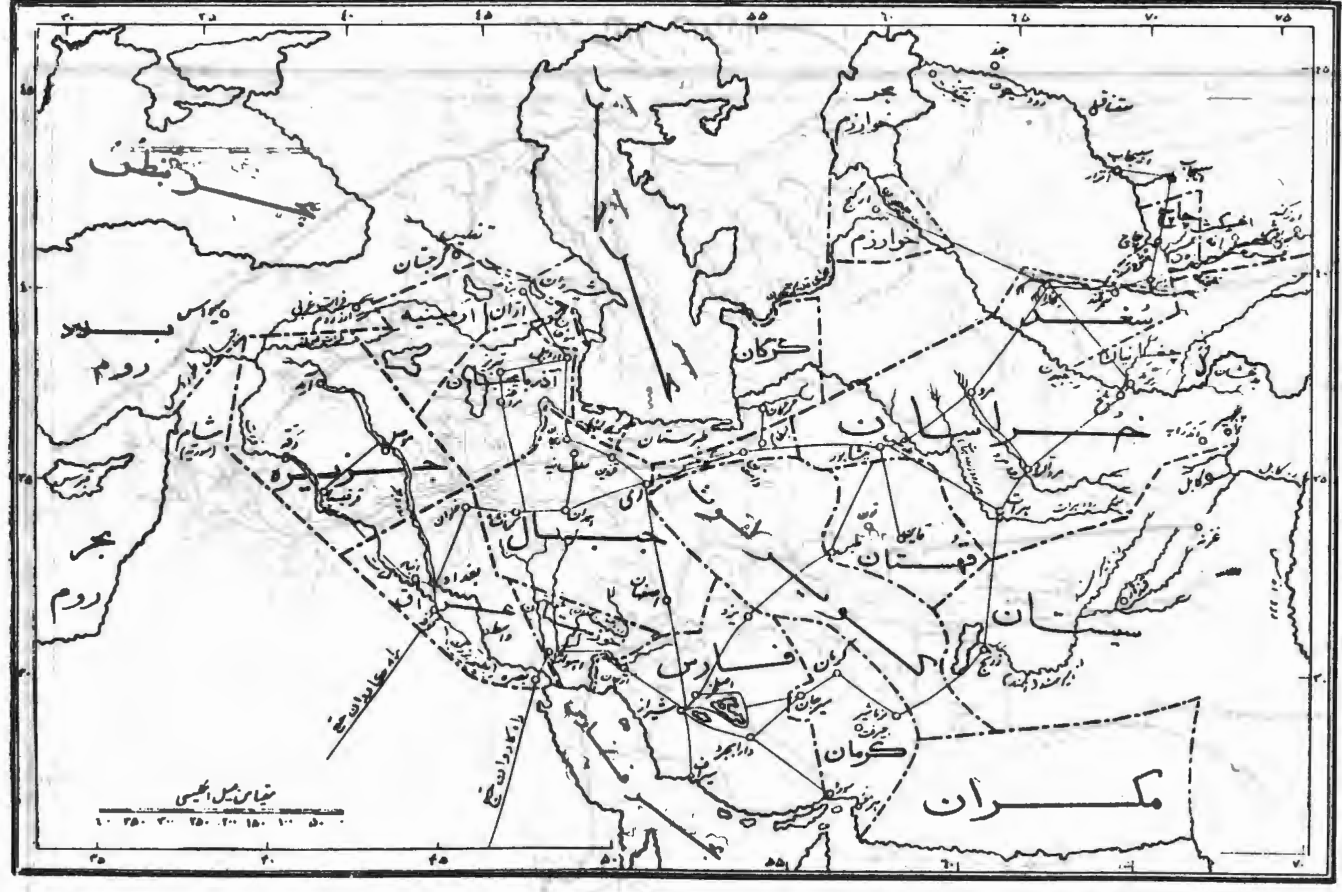
بیات: اسم قبیله ای از الغزیه».

لازم به توضیح است که آرغو یکی از زبانهای وابسته به ترکی اویغوری است که در فرهنگ زبان اویغوری از آن یاد شده است:

نام بیات یا بایات از دو بهر تشکیل شده است، بخش اول عبارتست از «بای» به معنای امیر، صاحب، بزرگ و بخش دوم «آت» که به زبان ترکی به معنای اسب است. بنابراین مفهوم نام بیات عبارتست از صاحب اسب های فراوان و رشیدالدین فضل الله در تاریخ رشیدی نام بایات را به معنای ثروتمند و بزرگ توصیف نموده است.



استان جیحون، استان سیحون



استان های خلافت عباسیان که شاهراههای عمده را نشان میدهد

در زمان خلافت المأمون(۳۳-۸۱۳ میلادی /۲۱۸-۱۹۸هـ) اغوزان با حملات خودبه اشروسنه عملاً به قلمرونویسندگان اسلامی قدم نهادند. بعضی از این اغوزان به کرانه های رود اترک کوچ کردند، و گروه هایی دیگر در مصب سیردریا خیمه ها بر پا داشتند. منابع اسلامی در سدهٔ ۱۰ میلادی/٤هـ از سه شهر آنها با نام جَند Jand خُوور Khuvar و ینغی کنت Yengi Kent به معنای «شهر جدید» نام برده اند. همچنین در همین سدهٔ ۱۰ میلادی /٤هـ است که برای اولین بار نام ترکمن Türkmen در منابع اسلامی ظاهر می شود. برای اولین بار مقدسی جغرافی دان معروف (۹۸۰ میلادی / ۳۷۰ هـ) ازدوگروه در حوالیِ اسفیجاب سخن می‌گوید که خود را از «محافظین مرزها بر علیه ترکمن ها می دانند.»[1].

تاریخ ایران کمبریج از بحث فوق چنین نتیجه می‌گیرد:

«معلوم نیست که این واژهٔ ترکمن جنبهٔ سیاسی داشته یا جنبهٔ قومی. اما در قرن ۱۱ میلادی /٥هـ و از آن به بعد، این واژه به ترکان جنوب غرب یعنی به اغوزها و قپچاق ها اطلاق می شده است...»[2].

از مستندات فوق می توان چنین استنباط کرد که به طور کلی قراخانیان و قرلقان از وابستگان به شاخهٔ غربی تورکیوتها بوده و تغز اغوزان و قپچاقها از شاخهٔ شرقی تورکیوتها محسوب می شده اند و در رویدادهای سرنوشت ساز تاریخی منطقه و ایران و آسیای صغیر نقشهای مهمی بر عهده داشته اند.

در مورد رستاخیز سلجوقیان یا سلاجقه، باید اشاره کرد که بنای امپراطوری سلاجقه بزرگ ایران، روم، عراق و شام، از پیامدهای تاریخ قومیِ ترکمانان سدهٔ ۱۰ میلادی /٤هـ در ماوراءالنهر جدا نبوده است. از رخدادهای مهم منطقه ای، بخصوص باید از «پذیرش اسلام» از سوی اغوزان و تمایل خانوادهٔ سلجوق به پیوستن به مسلمانان سخن راند که مآلاً به حاکمیت اسلام در پهنهٔ تاریخ انجامید.

سلجوق پسر دقاق و از قبیلهٔ اغوز قنق Qïnïq بود. دقاق به «تموریالیغ» یا سخت کمان نیز شهرت داشت. پس از آنکه سلجوق به سن بلوغ رسید، به واسطهٔ اختلاف با یبغو رهبر ترکان (یبغوی ینی کنت[3]) به حوالی جند رفت و پس از ادای کلمهٔ طیبهٔ «لااله الاالله،

---

(۱) تاریخ ایران کمبریج، جلد پنجم، صفحات ۱٦ و ۱۷

(۲) همان کتاب، ص ۱۷.

(۳) همان کتاب، ص ۱۸: جانشین یبغوی فوق بعدها پسرش «مالک ابن علی» شد.

محمد رسول الله» در سلک اهل نجات قرار گرفت. پس از چندی ایلچی کفار برای خراجی که سالیانه از جند می ستاند، از سلجوق نیز طلب خراج کرد. سلجوق به والی جند پیغام فرستاد که در دین محمدی روا نیست که مسلمانان خراج و باج به کفار بپردازند. والی جند جواب داد که در دین ما نیز روا نیست، اما ما را طاقت مقاومت کفار نیست. لذا سلجوق پاسخ داد که مرا حق سبحانه و تعالی قوت مدافعت ایشان ارزانی داشته است. اهالی جند بلافاصله فرصت را غنیمت شمردند و سلجوق را به مال و لشکر مدد نموده و جمعی کثیر از ترکمانان یا غزان جند که میل به غزا داشتند به سلجوق ملحق شدند...[1]

بارتولد محقق و آکادمیسین شوروی می نویسد: «جنوب و جنوب غربی اسفیجاب و مراتع خرم مابین فاراب و کنجیده و شاش (= چاچ = تاشکند حالیه) تحت اشغال ترکان تازه اسلام آورده بود»[2].

سلجوق با کمک ترکمانان اسلام آورده مستقر در سیحون به جهاد اسلامی پرداخت و مصب رود سیحون در پایان قرن ۱۰ میلادی /٤هـ به یاری سلجوق و ترکمانان فتح شد. در دهه های بعد اخلاف سلجوق که عبارت بودند از: سه پسر سلجوق بنامهای موسی Musa ، میکائیل Mika'il و ارسلان اسرائیل Arsalanisra'il به همراهی دو پسر میکائیل، یعنی طغرل بیک محمد و چغری بیک داود با هفت تا ده هزار خیمه از ترکمانان به رهبری طغرل، چغری و موسی بیغو (عنوان بیغو اینیک از حکام جندوینی گنت سلب شده و سلجوقیان آنرا به خود اختصاص داده بودند.) و ابراهیم ینال به طرف خوارزم به راه افتادند. در صحنه های تاریخی بعد، سلجوقیان در دندانقان، بر مسعود غزنوی پیروز شدند، و مرو در سال ۱۰۳۷ میلادی /٤۲۸هـ و هرات ونیشابور در سال ۱۰۳۹ میلادی /٤۳۱هـ فتح گردید و پایه های امپراطوری سلاجقهٔ بزرگ در ایران بنا نهاده شد. سلجوقیان در امواج حملات بعدی و با مدد آلپ ارسلان سلجوقی آناطولی یا ترکیهٔ فعلی را درنوردیدند و پایه های حکومت سلاجقهٔ روم را استوار کردند (٤٦۳هـ /۱۰۷۱ میلادی) و تا سال ۷۰۸هـ در آناطولی به فرمانروایی پرداختند.

در این رویدادها نقش قبیلهٔ بیات چنین تعریف شده است:

(۱) استاد سعید نفیسی، **پیرامون تاریخ بیهقی**.

(۲) بارتولد، **ترکستان نامه**، ترجمهٔ کریم کشاورز، ص ٥٤۷.

بیات قبیله‌ای از اغوز

«بیات از قبیله اغوز (ترکمان) که در فتوحات سلجوقیان در آسیای صغیر شرکت داشتند، در قرن ۹ هجری قمری برابر با ۱۵ میلادی، مکانهای زیای بنام بیات در غرب ومرکز ترکیه وجود داشته است که امروز کمتر، نشانی از آنها باقی است و بدون شک همه این مکانها متعلق به قبیلهٔ بیات‌ها بوده است که در فتوحات آناطولی، سلجوقیان را همراهی کرده بودند... [۱]»

در رویدادهای بعدی تاریخ قومی، شاخه‌هایی از قبیلهٔ بیات جدا شدند که مهمترین آنها عبارتند از: آق‌بیات، شام‌بیات، بیاتی و اکثریت افراد قبیله نیز به همان اسم بیات باقی ماندند.

* * *

قبایل ترک‌زبان کیماک و قپچاق در استپهای خوارزم

هنوز زمانی چند از استقرار اغوزان در منطقهٔ ماوراءالنهر نگذشته بود که منطقهٔ زیر سم ستوران قبایل قپچاق که پاره‌ای دیگر از ترکان بودند، به لرزه درآمد. قپچاق‌ها طوایف اغوز را از منطقه راندند و خود از جانشینان بلامعارض استپهای خوارزم شدند.

ملتی که به نام قپچاق نامیده می‌شد، همان ملتی است که روس‌ها آنها را «پولووتسی» Polovtsi ، و اهالی بیزانس «کومانوی»، و مورخ عرب ادریسی «قومانی»، و بالاخره مجارها «قون» نامیده‌اند. پولووتس [٥] به معنای زردگون [۲] و یا پریده‌رنگ است که از مشخصات ظاهری این قوم حکایت دارد. از قپچاقها با نامهای مختلف قبچاق، خفچاق و غیره در کتب مختلفه اسلامی نام برده شده است. اصل طوایف قپچاق به شهادت گردیزی [۳] از طوایف کیماک بوده است و به قول مقدسی قسمتی از طوایف کیماک در

---

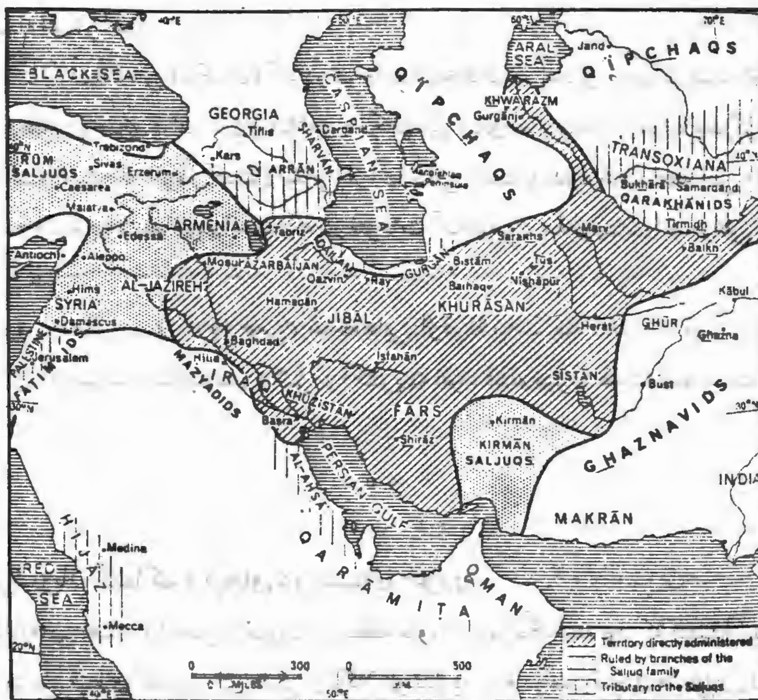
٥ دکتر جواد هیئت، همان کتاب صفحه ۸۲: «کلمه پولووتس و کومان به معنی زرد بوده و به مناسبت **رنگ موی** اقوام قپچاق به آنان اطلاق شده است». بنظر نگارنده این معنی کاملاً با حقیقت وفق می دهد. در غیر اینصورت همه اقوام زردگون باید پولووتسی نامیده شوند.

(۱) دائرة المعارف اسلامی، تحت عنوان Bayat

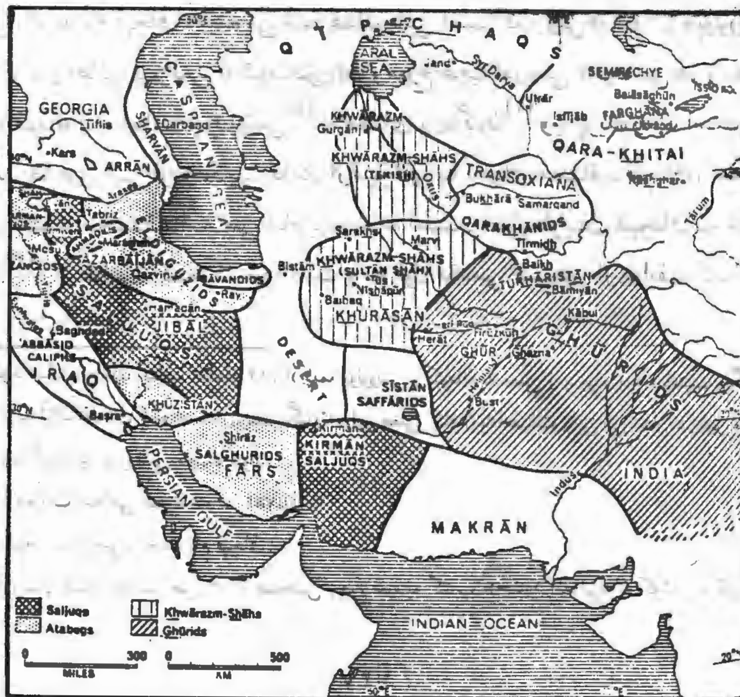
(۲) دائرة المعارف فارسی، تحت نام قپچاق.

(۳) رنه گروسه، همان کتاب، ص ۳۰۶؛ همچنین رجوع شود به کتاب «**حدود العالم**» به کوشش دکتر منوچهر ستوده.

THE IRANIAN WORLD (A.D. 1000–1217)



THE IRANIAN WORLD (A.D. 1000–1217)



اواخر قرن ۱۰ میلادی /٤هـ در مجاورت سرزمینهای اسلامی در ترکستان زندگی می‌کرده‌اند. احتمال دارد که سرمنشاء[۱] بعضی از قبایل اتحادیهٔ ترکان قپچاق نزدیک مرزهای چین بوده باشد که بعدها به طرف سیبری غربی کوچ کرده‌اند. علمای زبان‌شناسی اوغوزها را با کیماک‌ها یا «قیماق»هایی که از قدیم درینی‌سئی میانه می‌زیسته‌اند، با قپچاقهای قدیم که بعداً به روسیه جنوبی مهاجرت کردند، و با قرقیزهای معاصر در یک ردیف مخصوص و در یک گروه مشترک جای داده‌اند[۲]. سرزمین قپچاق‌ها در حملهٔ مغولان به تصرف «باتوخان» درآمد (۱۲۳۷ میلادی)، معذلک نام قپچاق باقی ماند و به خانات قپچاق و یا «اردوی زرین» معروف شد.

مردم خوارزم زمانی به زبان ترکی روی آوردند که قپچاقیان ترک‌زبان استپهای خوارزم را اشغال کردند[۳]. بنا بر نوشته ابوالفداء بیهقی، ترکان قپچاق Qipchaq کوجت Kujet، چاقراق Choghraq در سال ۱۰۳۰ میلادی /٤۲۲ هـ‌ق مرغزاران خوارزم را در نوردیدند. در نیمهٔ دوم همین[٤] قرن استپهای خوارزم به کنترل کامل قبایل قپچاق، قنقلی Qanghli قون Oun و پچنگ[۵] Pecheng درآمده بود.

در چنین اوضاعی، نوشتکین غرجه (٤۹۰ — ٤۷۰هـ) که طشت‌دار سلطان ملکشاه سلجوقی بود، از طرف آن پادشاه قدرتمند ولایت خوارزم را که در آن زمان منال آن، حواله طشت‌خانه بود، یافت، و بدین ترتیب پایه‌های پادشاهی خوارزم نهاده شد. بعد از نوشتکین غرجه اخلافش نیز به پادشاهی رسیدند[٦]. سلسلهٔ خوارزمشاهیان، در اوایل، تابع سلسلهٔ سلجوقیان بودند، اما از زمان سلطان سنجر ابن ملکشاه داعیهٔ استقلال سر دادند. این سلسله در دوران اتسز خوارزمشاه به اوج قدرت و شوکت یک امپراطوری رسید.

در اواخر قرن ۱۲ میلادی/٦هـ ارتش اتسز خوارزمشاه (و بعد از او جانشینانش) به شدت

---

(۱) **بریتانیکا**، ۱۹۸٤، ص ۸۲۸، تحت عنوان Kipchak

(۲) رنه گروسه، همان کتاب، ص ۲۵۵.

(۳) تاریخ ایران کمبریج، جلد پنجم، ص ۸.

(٤) همان کتاب، ص ۱٤۱.

(۵) ظاهراً نام پچنگ و نام پشنگ هر دو یکی است. افراسیابی تورانی منسوب به قبیلهٔ پشنگ بود. نام پشنگ به صورت بجنگ و فشنگ نیز آمده است. نگارنده.

(٦) خوارزمشاهیان سلسله‌ای از سلاطین مسلمان خوارزم بودند که از سنهٔ ٤۷۰ هـ تا حدود ٦۳۸هـ در مملکت خوارزم و متعلقات آن حکومت می‌کردند.

به طوایف قپچاقها، قنقلی ها و یمیک ها و دیگر طوایف وابسته به آنها متکی بود[۱]. از زمانی که این اقوام در جهت حفظ مرزهای امپراطوری خوارزمشاهیان به کار گمارده شدند، جمعیت نژاد ایرانیان قدیم در منطقه از طریق اختلاط های قومی و پیمانهای زناشویی بی رنگ‌تر شد. اما چنین تغییرات قومی و زبانی باعث تضعیف فرهنگی و کشوری نگردید، چه ایران، تحت نفوذ و قدرت اتسز خوارزمشاه برای اولین وآخرین بار در تاریخ خوارزمشاهیان، مرکز امپراطوری پرقدرتی شد که قسمتی عظیم از آسیای مرکزی و ایران را در بر می‌گرفت. چنانکه بعدها یاقوت جهانگرد و جغرافی دان معروف ۱۲۲۹ میلادی /۶۲۶هـ در آستانهٔ حملات مغولان می نویسد: او هرگز چنان رفاه برخاسته از کشاورزی را در جایی دیگر ندیده است.

قرابیات قبیله‌ای از کیماک ها

در دوران سلطنت سلطان علاءالدین تکش، ترکان یمیک به اعتبار و حیثیتی بیش از همیشه دست یافتند. در این دوران تکش[۲] که به قلمرو شمالی امپراطوری خود علاقمند بود، سعی بر آن داشت که با ترکمانان مستقر در سیحون علیا و جند روابط و علائقی برقرار کند. برای نیل به چنین سیاستی ازدواج با دختر خان قدرتمند قپچاق می توانسته پربار باشد. لذا با نکاح ترکان خاتون از قبیلهٔ قنقلی یا بیات[۳] یمیک[٤]، دختر قپچاق خان به پاره‌ای از

نوشتکین غرجه	٤٧٠—٤٩١هـ
قطب الدین محمد	٤٩٠—٥٢١هـ
اتسز	٥٢١—٥٥١هـ
ایل ارسلان	٥٥١—٥٦٨
علاءالدین تکش	٥٦٨—٥٩٦
علاءالدین محمد	٥٩٦—٦١٧
سلطان جلال الدین خوارَزمشاه	٦١٧—٦٢٨
سلطانشاه	٥٦٨

«دائرة المعارف فارسی»

(۱) تاریخ ایران کمبریج، جلد پنجم، ص ۱٤۲

(۲) تاریخ ایران کمبریج، جلد پنجم، ص ۱۹۱.

(۳) همان کتاب، ص ۱۹۱: درمتن انگلیسی Baya'ut یا «بیاوت» آمده است. کما اینکه رشیدالدین فضل الله

سیاستهای خود جامهٔ عمل پوشاند.

تاریخ جهانگشای جوینی دربارهٔ اصل قوم ترکان خاتون می نویسد: «اصل او قبایل اتراکند که ایشان را قنقلی خوانند و ترکان، بسبب انتمای نسبت جانب ترکان رعایت نمودی

⇐

در «جامع التواریخ» این اسم را «بایات» نوشته. چنین بنظر می آید که «بیاوت» و «بایات» لفظ مغولی است که متأثر از دوران تسلط مغولان بر کوچ‌نشینان ترک است. بهرحال بیاوت و بایات جملگی ماخوذ از بیات Bayat هستند.

(٤) همچنین کتاب «سیرت جلال‌الدین مینکبرنی» تالیف شهاب‌الدین نسوی و با تصحیح مجتبی مینوی، چاپ ۱۳۶۵. صفحات ۳۸ — ٤۲ — ٦۲ — ۸۵— ۳۲۹ — ۳۳۰: ترکان خاتون از قبیلهٔ بیاوت (از ملوک ترک) بود که از فروع قبیلهٔ یمک است. اسم قدیمی‌تر قبیلهٔ یمک، کیمک (= کیماک. نگارنده). بوده است. مورخ معروف John Andrew Boyle درترجمهٔ کتاب «جهانگشای‌عطاملک جوینی» از زبان پارسی به زبان انگلیسی تحت عنوان

The History of the world conqueror

جلد دوم، سال ۱۹۵۸، حواشی صفحهٔ ۳۷۱ پیرامون واژهٔ کیماک می نویسد: قیماق Qimaq یا کیماک Kimach درحقیقت Ho—mi—ch'êng یا شهرهای Ho—mi است و آنطور که پروفسور کلیوز Cleaves معتقد است واژهٔ قامیل Qamïl همان کامول Camul در سفرنامهٔ مارکو پولو، و شهر قومول Qomul (هامی فعلی) در ایالت سینکیانگ چین است. (مشرف به مرزهای جنوب غربی مغولستان. نگارنده).

جامع التواریخ رشیدی (جلد اول)، به کوشش دکتربهمن کریمی، چاپ اقبال، سال ۱۳٦۲، در صفحهٔ ۱۳٦ دربارهٔ «بیاوت» یا بایاوت چنین می نویسد:

«این قوم چند شعبه‌اند ولیکن دو شعبهٔ معروف‌اند یکی راجدی با یاوت گویند و دیگر را کهرون بایاوت — و جدی رودخانه‌ایست در مغولستان — چون مقام ایشان آنجا بوده بدانموضع منسوب گشته‌اند و اسم علم ایشان شده و آنچه درصحرا می نشینند، ایشان را کهرون بایاوت می‌گویند».

«فقه اللغه ایرانی» رودخانه جدی را جتی سو نام نهاده و در صفحه ۱٥٤ چنین توضیح می دهد:

«هفت آب (جتی سو)— ناحیه‌ای است درجنوب شرقی کازاخستان کنونی شوروی، میان دریاچه بالخاش و جبال چونگار آلا تائو و شمال تیان‌شان. این نام به مناسبت هفت رودی است که درآن ناحیه جاری می باشد، به شرح زیر:

ایلی، قره‌تال، بیمن، آق‌سو، بسقان، سرکند، لپسا».

ملاحظه می شود که بایاوت‌های قبل از اسلام وبایاوت‌های دوران تکش خوارزمشاه (قرن ششم هجری) و قرابیات‌های دوران شاه عباس (قرن یازدهم هجری) که درچند صفحه بعد به آنها اشاره شده است، جملگی از ترکمانانی هستند که اصل و منشاء آنها در زمانهای باستان پیرامون دریاچهٔ بالخاش تا شمال تیان‌شان و احتمالاً جنوب سیبری بوده و به تدریج و درطی قرون از مناطق فوق‌الذکر به آسیای میانه و سپس به ایران کوچ کرده‌اند.

امپراتوری خوارزمشاهیان
دریای آرال
اترار
بخارا
سمرقند
جیحون
پروان
بامیان
تالاس
بلاساغون
دریاچهٔ بالخاش
قراختائی
کرلوک‌ها
المالیق
ایغورها
تاریم
بش بالغ
تورفان
امپراتوری هسی-هسیا
(تنغوت‌ها)
کوه‌های آلتائی
نایمن‌ها
قرائیت‌ها
مرقیت‌ها
اویرات‌ها
دریاچهٔ بایکال
کوه‌های بورکان کالدون
قراقوروم
(هولین)
مغول‌ها
تاتارها
صحرای گوبی
اونغوت‌ها
ین-چینگ
شانگ‌تو
(اکسانادو)
امپراتوری چین
(کاتهای)
هوانگ‌هو
کای‌فنگ
کولین‌سی
امپراتوری سونگ
(منزی)

«آسیای مرکزی در زمان چنگیزخان»

و در عهد او مستولی بودند و ایشان را اعجمیان خواندندی»[1] . در صفحهٔ ۳۲۶ تاریخ جهانگشای جوینی آمده است:

«اعجمیان[2]، شعبه‌ای از اتراک قنقلی».

همچنین سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه نیز با این طایفه وصلت کرد. چنانکه در تاریخ جهانگشای جوینی و در توصیف یمین (خان‌ملک) آمده است:

«... وی (خان ملک) رئیس قبایل اتراک قنقلی و خال‌زاده سلطان جلال‌الدین و دختر وی در حباله سلطان بود و ابتدا از جانب سلطان محمد خوارزمشاه حکومت هرات بوی مفوض بود و بعد از او بخدمت سلطان جلال‌الدین متصل گشت و از سرداران معتبر وی گردید و بالاخره در وقت عبور سلطان جلال‌الدین از آب سند در حدود سنه ۶۱۸ در پرشاوور بدست لشکر مغول کشته شد...»[3].

در زمان سلطان محمد خوارزمشاه فتنهٔ چنگیزخان مغول آغاز شد و بنا به نوشته‌ی تاریخ حبیب‌السیر[4] ، به دستور سلطان محمد خوارزمشاه، حاکم شهر اترار تجار چنگیزخان را که برای تجارت به ایران روی آورده بودند، به قتل رساند. این امر موجب خشم چنگیزخان شد. خان مغول به مدت سه روز به بلندی کوهی رفت و به نیایش پرداخت.

آنکه به لوح زبانها حرف اول نام اوست   آن همی گوید آله آن ایزد و آن تنگری

در حوادث دهشت‌بار حملهٔ چنگیزخان مغول به ایران، سلطان محمد خوارزمشاه از سپاهیان مغول به سختی شکست خورد و در جزیرهٔ آبسکون دارفانی را وداع گفت. اما فرزند شجاع او، سلطان جلال‌الدین مینکبرنی[5] در مقابل سپاهیان جرار چنگیزخان مردانه قد علم کرد و سعی بر آن داشت که به قول تاریخ حبیب‌السیر «غبار فتنه را که از ستم ستور بیگانه

---

(۱) «**تاریخ جهانگشای محمد جوینی**»، به سعی و اهتمام محمدبن عبدالوهاب قزوینی، ص ۱۹۸.

(۲) در حاشیهٔ صفحهٔ ۳۰۵ «تاریخ جهانگشا» ترجمهٔ بویل پیرامون اعجمیان چنین آمده است: a'jamiyan که به مفهوم یونانی معادل واژهٔ بربر Barbarian (و مسلمان زائیده نشده) تعبیر شده است.

(۳) «**تاریخ جهانگشای محمد جوینی**»، به سعی و اهتمام محمدبن عبدالوهاب قزوینی، ص ۱۹۲.

(٤) **تاریخ حبیب السیر**، تالیف خواندمیر، جلد دوم، چاپ ۱۳۶۲، ص ٦٤٨.

(۵) شهاب‌الدین نسوی منشی سلطان و مورخ کتاب «سیرت جلال‌الدین مینکبرنی» در توصیف سلطان جلال‌الدین (صفحهٔ ۲۸۱) می‌نویسد: «مردی اسمر (گندمگون) کوتاه بالا، ترک شکلِ ترکی گوی بود، احیاناً «بپارسی هم گفتی»

در هیجان آمده به آبیاری شمشیر تیز فرونشاند». **تاریخ حبیب السیر** می نویسد: «در این زمان حدود نود هزار نفر از سپاهیان قنقلیان در خوارزم ساکن بودند.»[1].

پس از فرو نشستن گرد و غبار ایلغار چنگیزخان، بسیاری از طوایف قپچاق و یمیک به تابعیت مغولان گردن نهادند، و بعدها شاخه هایی از آنان به خانات قپچاق و جغتای[2] ملحق شدند.

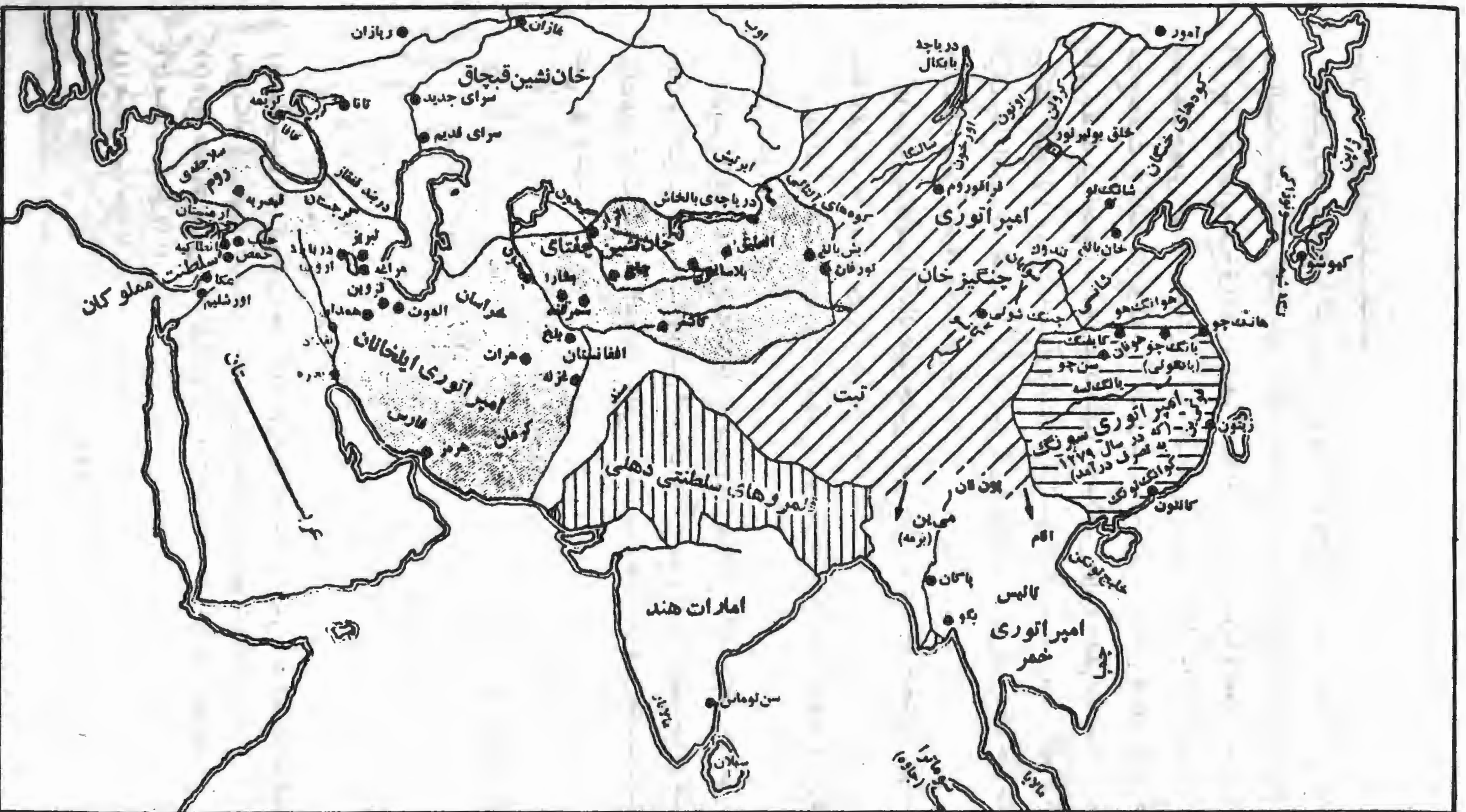
در زمان سلطان محمد خدابندهٔ صفوی ۹۸۵هـ ۱۵۷۸ میلادی /۹۹٦هـ ۱۵۸۷ میلادی که بسیاری از ترکمانان به ایران کوچ می‌کردند، شاخه‌ای از قرابیات ها، وابسته به خانات جغتای، یقه ترکمان صاین‌خانی که در اصل از طوایف قنقلی یا بیات یمیک قپچاق بودند، از راه رود اترک به خراسان کوچ کردند و در سبزوار و سپس در نیشابور اسکان یافتند و در دوران سلطنت شاه عباس کبیر و پس از پیوستن به ارتش قزلباش، از طرف آن پادشاه در

(۱) **تاریخ حبیب السیر**، جلد دوم، ص ٦٥٦.

(۲) ساندرز همان کتاب، صفحات ۱۷۰—۱٦۹:

«چنگیزخان از همان آغاز کار خود، آن دسته از قبایل ترکی را که می توانست به وفاداری ایشان اعتماد کند... وارد لشکرهای خویش ساخت... کرائیتها، نایمان ها اویراتها و ا ویغورها... سر بفرمان او نهادند... و همچنان که قدرت مغول بسوی باختر پخش می شد، کارلوکها (=قرلقان نگارنده)، کنگلیها (=قنقلی ها نگارنده)، بلغارها و قپچاق‌ها هم از آنان پیروی کردند...». ـــ و صفحهٔ ۱۵۳: (بعد از مرگ چنگیزخان) «...و کوششهای ایشان (خانهای مغول) برای گرفتن روم سلجوقیان از دست رقیبان ایلخان خود به جایی نرسید و خیلی زود خوارزم و اترار را نیز به خاندان چغتای باختند.» ـــ و صفحه ۱٦۵:

«... قلمرو موروثی چغتای در اصل شامل حوضه ایلی می شد و از کاشغر در مشرق تا ماوراءالنهر در مغرب گسترش می یافت و اراضی شمالی آن نیز به مرزهای جنوبی اردوی سپید سیبری می پیوست. برخلاف دولتهای دیگر مغولی به دریا دسترسی نداشت و جمعیتش که بیشتر به ترکی سخن می‌گفتند، اغلب بیابانگرد بودند و بیابانگرد نیز باقی ماندند. شهرهای بزرگی نداشت که مراکز فرهنگ و آموزش و پرورش و حکومت بشمار روند ولی جاده مشهور ابریشم از آن ناحیه می‌گذشت و خانهای چغتای درآمدهای اساسی و حیاتی خویش را از آبادانی هایی که حکم بازار را داشتند و همچنین از شهرهای بازرگانی مانند بش بالیغ، آلملیق تامین می‌کردند. طبقه حاکمه مغول در آنجا راهی برای زندگی اختیار کرده بودند که شباهت زیادی به طریقه زندگی در زادگاه قدیمی ایشان داشت. زیرا چغتای نیز، مانند قپچاق، یک جامعه متمرکز قدیمی و سنتی مثل ایران و چین نبود که به دست مدیران کشوری حرفه‌ای اداره شده باشد. زندگی سیاسی چغتای میان دو نقطه در نوسان بود. خانهایی که در استپ در دره ایلی بسر می بردند عموماً پیروان محافظه کار سنت مغول بودند و اغلب نسبت به مسیحیت یا بودائیزم علاقه و همدردی نشان می دادند. ولی آنها که به ماوراءالنهر مهاجرت می‌کردند در زیر نفوذ شهرهای ایرانی قرار می‌گرفتند که زبانشان فارسی و دینشان اسلام بود، از این رو به رد «یاسا» و قبول «اسلام» تن در می دادند...».



«بخش امپراتوری مغول پس از مرگ منگوقاآن به‌سال ۱۲۵۹ میلادی»

سبزوار و نیشابور به حکومت رسیدند.

اسکندر بیگ ترکمان با اشاره به این امر و در بارهٔ وقایع دارالملک استراباد می نویسد:

«دارالملک استراباد در ازمنه سابقه حکومتگاه ولایت جرجان و طبرستان بوده و مردم آنجا اگر چه اکثر اهل صلاح و متقی و پرهیزگارند اما خالی از وسوسه و سودا و شورش دماغ نیستند... جمعی خود را سیاهپوش (۱) نام نهاده اراده بغی و طغیان دماغ ایشان را فاسد و متاع عافیت را کاسد دارد و فوجی دیگر از شوریده بختان آن سرزمین جمعی قبایل صاین خانی اند که بین الجمهور به یقه ترکمان مشهور و به سلاطین خوارزم متعلق بوده اند و از تمرد و سرکشی خود را به صحرای وسیع و دشت فسیح استراباد کشانیده در مابین آب گرگان و اترک رحل اقامت انداخته...» (۲)، و همین تاریخ عالم‌آرای عباسی در وصف حال مشاهیر دوران شاه عباس از طایفه جغتای می نویسد:

«و میران اویماق یقه ترکمان صاین خانی و غیره خراسان که داخل جغتایند: بیرامعلی سلطان قرابیات حاکم نیشابور اولاد بابا الیاس...» (۳).

«بابا الیاس ابا عن جد مقدم و ریش سفید ایل قرابیات خراسان بوده که از قبایل جغتای است...» (۴).

طوایفی از بیات های وابسته به خانات قپچاق نیز بعدها نامشان به بیاض و بیاضی تغییر یافت و اکثراً به طرف دشت پولوتس (قپچاق) و گرجستان کوچ کردند. عده‌ای دیگر از بیات های شاخه یمیگ در افغانستان باقی ماندند. بیات های امروز در افغانستان بیشتر از نسل آنها هستند.

پایان

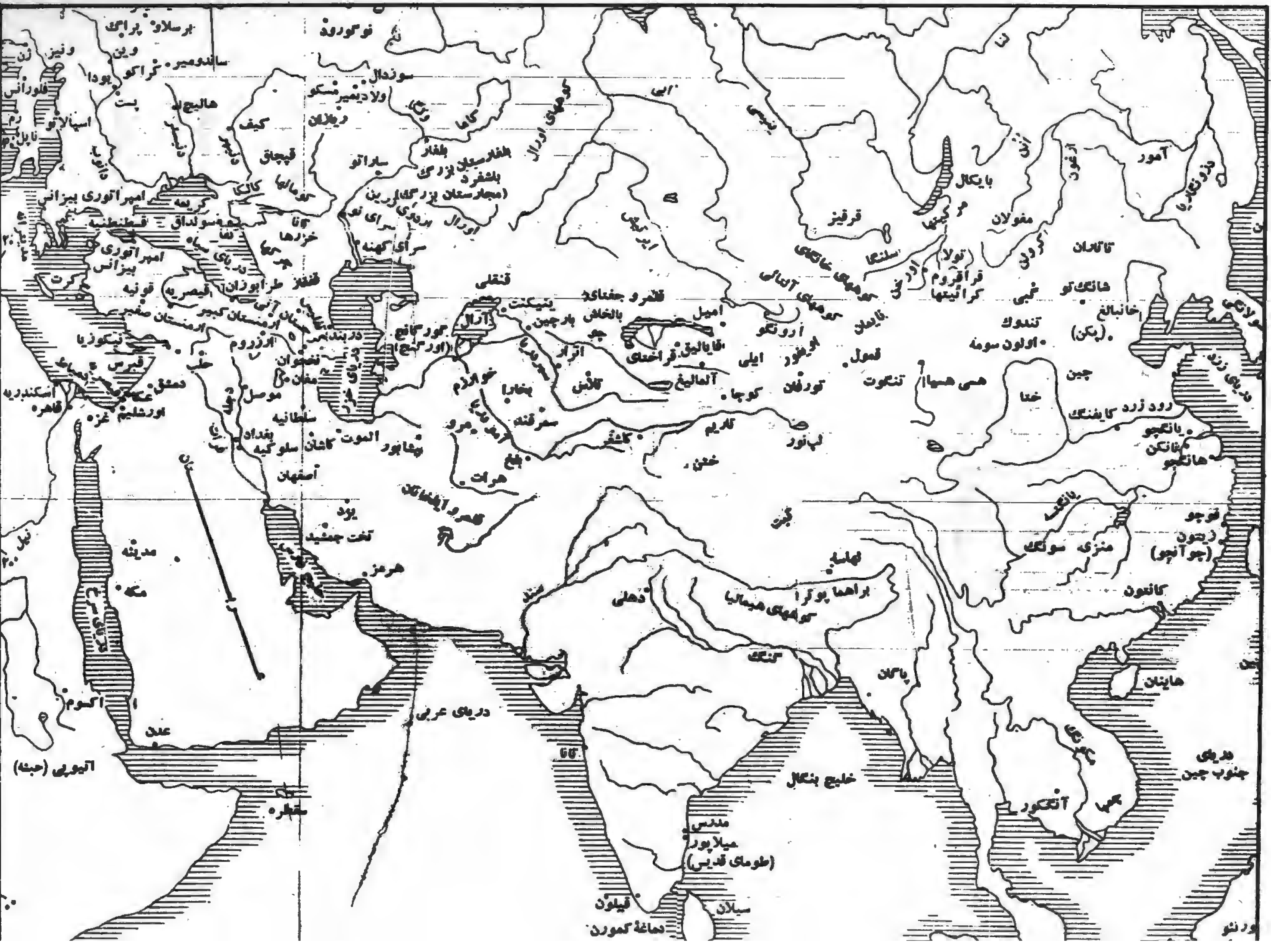
۲۵ دی ماه، ۱۳۶۵

(۱) سیاه پوشیدن قبایل کوچ‌نشین و صحراگرد رسمی است که ریشه های تاریخی داشته و هردوت نیز قبیله‌ای از قبایل سکاها را سیاهپوشان نامیده است. به تاریخ ایران باستان تالیف مرحوم مشیرالدوله رجوع شود.

(۲) تاریخ عالم‌آرای عباسی، اسکندربیک ترکمان، ص۱۰۶، تحت عنوان «شرح وقایع استرآباد».

(۳) همان کتاب، ص ۱۰۸۷.

(۴) همان کتاب، ص ۸۲۷.



نوگورود
برسلاو
پراگ
وین
کراکو
بودا
پست
فلورانس
اسپالاتو
هالیچ
کیف
قپچاق
سوزدال
ولادیمیر
مسکو
ریازان
کاما
بلغار
ساراتو
امپراتوری بیزانس
کریمه
قسطنطنیه
سولداق
کافا
خزرها
تفلیس
قفقاز
طرابوزان
قونیه
قیصریه
امپراتوری بیزانس
کرت
ارمنستان کبیر
ارمنستان صغیر
ارزروم
دربند
نخجوان
مغان
قبرس
نیکوزیا
دمشق
اسکندریه
قاهره
اورشلیم
غزه
حلب
موصل
سلطانیه
بغداد
کاشان
الموت
نیشابور
اصفهان
یزد
تخت جمشید
هرمز
مدینه
مکه
اکسوم
عدن
آتیوپی (حبشه)
سقطره
دریای عربی
قنقلی
آرال
اورگنج
خوارزم
بخارا
سمرقند
مرو
بلخ
هرات
ینیکنت
قلمرو جغتای
بالخاش
امیل
قراختای
آلمالیغ
ایلی
کوچا
کاشغر
ختن
لپ نور
اویغور
تورفان
تنگوت
قمول
قرقیز
بایکال
مغولان
آمور
تاتاران
قراقروم
کرائیتها
تولا
کوهستان آلتائی
سلنگا
اونون
کرولن
شانگتو
خانبالغ
(پکن)
تنندوک
اولون سومه
چین
ختا
رود زرد
کایفنگ
یانگچو
هانگچو
منزی
سونگ
زیتون
(چوآنچو)
کانتون
هاینان
آنگکور
چمپا
دریای جنوب چین
براهماپوترا
کوههای هیمالیا
دهلی
گنگ
پاگان
خلیج بنگال
مدرس
میلاپور
(طومای قدیس)
سیلان
کیلون
دماغهٔ کمورن
تبت

کتابنامه

۱ــ رنه گروسه. امپراطوری صحرانوردان، ترجمهٔ عبدالحسین میکده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ دوم، ۱۳٦۵.

۲ــ ر. گریشمن، تاریخ ایران از آغاز تا اسلام، ترجمهٔ دکتر محمد معین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران. ۱۳٤۹.

۳ــ آلفرد فن گوتشمید. تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان، ترجمهٔ کیکاووس جهانداری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم با تجدیدنظر کامل، تهران، ۲۵۳٦.

٤ــ م. دیاکونوف. تاریخ ایران باستان، ترجمهٔ روحی اربابی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳٤٦.

۵ــ حسن پیرنیا (مشیرالدوله). تاریخ ایران باستان، کتاب هشتم (سلوکیها)، سازمان کتاب های جیبی، چاپ سوم، قطع جیبی، تهران، ۲۳٤۲.

٦ــ دکتر محمدجواد مشکور. ایران در عهد باستان (در تاریخ اقوام و پادشاهان پیش از اسلام)، سازمان انتشارات اشرفی، چاپ چهارم، تهران، ۱۳٦۳..

۷ــ عنایت‌الله رضا. ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳٦۵.

۸ــ جی. سی. کویاجی. آیینها و افسانه های ایران و چین باستان، ترجمهٔ جلیل دوستخواه، تهران، ۱۳۵۳ــ سازمان کتابهای جیبی.

۹ــ ا. م. دیاکونوف. تاریخ ماد، ترجمهٔ کریم کشاورز، انتشارات پیام، چاپ دوم، تهران، ۲۵۳۷.

۱۰ــ کریستین سن. کیانیان (تاریخ ایران)، ترجمهٔ ذبیح‌الله صفا. بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳٤۳.
۱۱ــ ریچارد. ن. فرای. بخارا، ترجمهٔ محمود محمودی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳٦۵.
۱۲ــ مسعود میرزا ظلّ السلطان. تاریخ مسعودی، انتشارات یساولی.
۱۳ــ لغت‌نامهٔ دهخدا.
۱٤ــ رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ، جزء اول از جلد اول، ادارهٔ انتشارات مسکو، ۱۹٦۵.
۱۵ــ مهرداد بهار. اساطیر ایران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۱٦ــ ج.ج. ساندرز. تاریخ فتوحات مغول، ترجمهٔ ابوالقاسم حالت، مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳٦۱.
۱۷ــ عباس اقبال. تاریخ مغول، جلد اول، مؤسسهٔ چاپ و انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، تهران، ۱۳٤۱.
۱۸ــ دائرة المعارف فارسی. به سر پرستی غلامحسین مصاحب.
۱۹ــ ذبیح‌الله صفا. حماسه‌سرایی در ایران، امیرکبیر، تهران، ۱۳٦۳.
۲۰ــ بارتولد. ترکستان‌نامه، ترجمهٔ کریم کشاورز.
۲۱ــ سعید نفیسی. پیرامون تاریخ بیهقی.
۲۲ــ تاریخ جهانگشای جوینی. به سعی و اهتمام محمدبن عبدالوهاب قزوینی.
۲۳ــ خواندمیر. تاریخ حبیب‌السیر، جلد دوم، تهران، ۱۳٦۳.
۲٤ــ شهاب‌الدین نسوی. سیرت جلال‌الدین مینکبرنی، به تصحیح مجتبی مینوی، تهران، ۱۳٦۵.
۲۵ــ اسکندربیک ترکمان. عالم‌آرای عباسی.
۲٦ــ پروکوپیوس. جنگهای ایران و روم، ترجمهٔ محمدسعیدی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳٦۵.
۲۷ــ محمدحسن خان اعتمادالسلطنه. تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، به تصحیح میرهاشم محدث، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳٦۳.
۲۸ــ سیدمحمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، جلد ۱۳.
۲۹ــ دکتر جواد هیئت. سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، نشر نو، تهران، ۱۳٦۵.

۳۰– یسنا – (جلد اول) جزوی از نامهٔ مینوی اوستا، گزارش پورداود، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶.

۳۱– ای. م. اُرانسکی. مقدمهٔ فقه اللغهٔ ایرانی، ترجمهٔ کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۸.

۳۲– رشیدالدین فضل الله. جامع التواریخ، به کوشش دکتر بهمن کریمی، جلد اول، انتشارات اقبال، چاپ دوم، ۱۳۶۲.

۳۳– ریچارد، ن. فرای. عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، انتشارات سروش، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۳.

۳٤– دکتر محمد علی سجادیه. واژه‌های ایرانی در زبان انگلیسی، انتشارات بنیاد نیشابور، ۱۳۶۲.

۳۵– محمود بن الحسین بن محمد الکاشغری. دیوان لغات الترک، چاپ حلب، مطبعهٔ عامره ۱۳۳۳، جلد سوم.

۳٦– بریتانیکا، جلد ۹، ۱۵، ۱۸، فهرست VIII و x، سال ۱۹۸٤.

۳۷–Natinal Geography, Atlas of the World, Washington, D.C. 1975, 4th ed.

۳۸–Geiger / W./ Civilization of the Eastern Iranian in Ancient Time, 1885 / oxford.

۳۹–Boyle, J.A., the Cambridge History of Iran, Vol, 5/ 1968.

٤۰–Boyl, J.A., the History of the World Conqueror, 2Vol., 1958.

٤۱–The Encyclopaedia of Islam newedition/ Vol. 1. A—B. 1960.

٤۲–Cahen, Claude, Pre — Othoman tutkey , Paris, 1968.

٤۳– بایاتیلار، به کوشش م. ع. فرزانه، ۱۳٦۲–۱۳۵۷ (ادبیات شفاهی آذربایجان مربوط به قبیلهٔ بیات ترک)..

٤٤– دکتر حمید نطقی، میثاق یزدانی، مجلهٔ وارلیق، خرداد – تیر ۱۳٦٤.

فهرست اعلام

الف

ب

ص

ط

ظ

ع

غ

ف

ق

ک

گ

ن

و

هـ